

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۳۷

اکتبر ۲۰۱۴



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۳۷

اکتبر ۲۰۱۴

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سرویراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

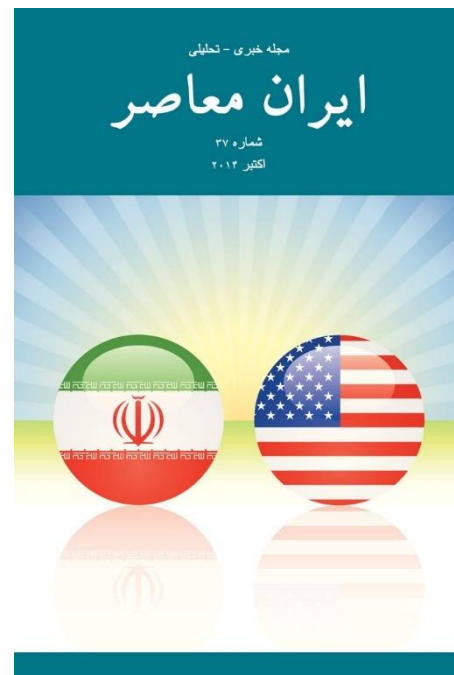
ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

تهران و واشنگتن: افسانه ها و واقعیات «نزدیکی روابط»	چکیده مطالب.....۲
ایگور پانکراتنکو.....۳۳	روحانی - کمرون: «ملاقات تاریخی» که به جنجال بزرگی بدل شد
دامنه مبارزه بر سر ایران گسترش می یابد	ایگور نیکلایف.....۶
ولادیمیر آلکسیف.....۳۷	روحانی - کمرون: «ملاقات تاریخی» که به جنجال بزرگی بدل شد
به مناسبت سفر نیکلای پاتروشف به تهران.....۴۲	ایگور پانکراتنکو.....۱۱
نتایج مذاکرات وین. تنش همچنان شدت می یابد	آیا ایران عضو ائتلاف ضد تروریستی خواهد شد؟.....۱۵
ولادیمیر آلکسیف.....۴۶	متمایل شدن تهران به آمریکا تا چه اندازه خطرناک است؟
ایران هراسی آمریکا، پدر تروریسم است	ولادیمیر یفرموف.....۱۹
ایگور پانکراتنکو.....۵۱	ایالات متحده وارد نبرد بر سر ایران شده است: اگر ایران برود، چه چیزی در انتظار روسیه است؟
روسیه به ایران نیرومند و با ثبات احتیاج دارد	ولادیمیر آلکسیف.....۲۴
ولادیمیر آلکسیف.....۵۶	«منگنه» خزر برای روسیه و ایران
یمن در مرکز مبارزه بین ایالات متحده، عربستان سعودی و ایران	ایگور نیکلایف.....۲۹
ولادیمیر یفیموف.....۶۰	

چکیده مطالب

اواخر ماه سپتامبر یک رویداد افتضاح آمیز رخ داد. «ملاقات تاریخی» حسن روحانی رئیس جمهور ایران با دوید کمرون نخست وزیر بریتانیا در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد که اولین ملاقات رهبران دو کشور از سال ۱۹۷۹ تا کنون بوده است، به رسوایی بزرگی کشید که در ایران موج بی سابقه اعتراضات را برانگیخت. انتظار چیز دیگری، ساده اندیشی محض بود زیرا تمام دورویی، خودخواهی و سیاست غدارانه غرب نسبت به جمهوری اسلامی ایران در روابط بین لندن و تهران مانند یک قطره آب منعکس می شود. جزئیات امر در مقاله «روحانی - کمرون: «ملاقات تاریخی» که به جنجال بزرگ تبدیل شد» ارائه شده است که مقاله اول شماره جدید سی و هفتم مجله «ایران معاصر» می باشد.



همین رویداد جهت گیری اساسی بحث درباره روابط ایران با غرب را رقم زد که بر روی صفحات این مجله منعکس گردیده است. در مطلبی تحت عنوان «مبارزه

در راه ایران دامنه دار می شود» آمده است: «بیش از پیش واضح و روشن می شود که گام های حسن روحانی رئیس جمهور ایران در جهت نزدیکی سریع روابط با ایالات متحده و غرب گاهی با روح و خط انقلاب اسلامی آیت الله علی خامنه ای رهبر روحانی جمهوری اسلامی ایران مطابقت ندارد. رهبر روحانی به ویژه از این امر ناراضی است که همانطور که از فرار اطلاعات به رسانه های گروهی معلوم شد، روحانی گویا با ایالات متحده و اتحادیه اروپا به توافقات (فعلاً شفاهی) رسیده است». ولی نویسنده مطلبی تحت عنوان «ایالات متحده وارد نبرد بر سر ایران شده است: اگر ایران برود، چه چیزی در انتظار روسیه است؟» اوضاع را چنین ارزیابی می کند: «گام هایی که دولت باراک اوباما امروزه در حق ایران برداشته است، قبل از همه هدف جدا کردن این کشور از روسیه را دنبال می کند در حالی که روابط جمهوری اسلامی ایران با روسیه خیلی آهسته ولی در هر حال به شراکت راهبردی تکامل می یابد. برای ایالات متحده در این منطقه اهمیت دارد که از تهران در مبارزه بر سر بیرون راندن فدراسیون روسیه از بازار اروپایی و جهانی گاز و تنزل قیمت های نفت در جهت تضعیف اقتصاد روسیه استفاده کند». و اما در مقاله «متماایل شدن تهران به آمریکا تا چه اندازه خطرناک است؟» آمده است: «بیش از پیش می توان ادعا هایی را شنید که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به آمریکا متمایل شده است». در این مقاله همچنین پیشبینی مفصل عواقب سیاسی و اقتصادی این اقدام ارائه می گردد: «در مجموع، انعقاد موافقتنامه نهایی با ایران و رفع همه تحریم ها به اقتصاد ایران تحرک نیرومندی خواهد بخشید. تهران به قریب به ۱۰۰ میلیارد دلار که در بانک های خارجی توقیف

شده است، دسترسی پیدا کرده و از محل صدور نفت درآمدهای چندین میلیاردی خواهد داشت. در عین حال کشورهای اتحادیه اروپا نه تنها به دریافت حامل های انرژی از ایران برای کاهش وابستگی گازی به روسیه علاقه مندند بلکه حاضرند در ایران در طرح های بزرگ سرمایه گذاری کنند. آمریکا نیز خواهان توسعه خط لوله جایگزین برای اروپا می باشد. مسئولین بلندپایه ایرانی تا کنون به دفعات اعلام کرده اند که تهران آماده است به اروپا نفت و گاز را به مقدار لازم صادر کند».

ولی در مجموع، نتیجه گیری ها درباره یک نوع «گرایش آمریکایی» سیاست خارجی جمهوری اسلامی آشکارا اغراق آمیز است که این نتیجه گیری مطلبی تحت عنوان «تهران و واشنگتن: افسانه ها و واقعیات «نزدیکی روابط» است که در آن همچنین توضیح داده می شود که «تبلیغات آمریکایی مجبور شده است در نبودن موفقیت های واقعی در محور ایرانی» افسانه هایی درباره «فراهم شدن موجبات برای نزدیکی روابط» پخش کند».

واقعاً از تجزیه و تحلیل نه بیانات بلکه گام های واقعی مسئولین دولتی مسکو و تهران روشن می شود که خط شراکت دو کشور با وجود همه مشکلات، با پیگیری و بدون توقف پیش می رود که سفر ماه اکتبر نیکلای پاتروشف دبیر شورای امنیت روسیه به تهران مصداق این ادعاست. جزئیات امر در تفسیر هیأت تحریریه تحت عنوان «به مناسبت سفر نیکلای پاتروشف به تهران» که حاوی وصف مفصل این رویداد است، تشریح شده است.

با وجود «جذابیت» پیشنهادهای غرب، تفاوت اصولی آن با شراکت ایرانی - روسی این است که تنها در مسیر همکاری مسکو و تهران می توان توسعه دو کشورمان را فراهم کرده و امنیت منطقه ای را تأمین نمود. ایران کاملاً جوابگوی نظریه ای است که ولادیمیر پوتین رهبر روسیه اخیراً بیان کرد: «راه منطقی، راه تعاون کشورها و جوامع و جستجوی پاسخ های جمعی به چالش های فزاینده و مدیریت مشترک خطرات است. جهان به پایه های حقوقی، سیاسی و اقتصادی نظم جدید جهانی احتیاج دارد که ثبات و امنیت را تأمین کرده و در عین حال رقابت سالم را تشویق کند». مقاله «روسیه به ایران نیرومند و با ثبات احتیاج دارد» به این موضوع اختصاص یافته است.

تازه تهدید ها و خطرات ناشی از سیاست غرب، برای مسکو و تهران مشترک هستند که نمونه خزر این واقعیت را آشکار ساخته است. نگارنده مطلبی تحت عنوان «منگنه» خزر برای روسیه و ایران» اظهار عقیده می کند که «حد اقل دو از پنج کشور ساحلی خزر در نتیجه ترفند های غربی نمی توانند مهمترین اصل بیانیه سیاسی مصوب اجلاس آستراخان درباره عدم حضور نیروهای کشورهای فرامنطقه ای در خزر را اجرا کنند. در حقیقت امر برای ما هیچ اهمیتی ندارد که چرا آنها قادر نیستند تعهدات خود را اجرا کنند و اینکه این برآیند ویژگی های گرایش سیاست خارجی یا فشار خارجی باشد. منگنه برای منافع روسیه و ایران ساخته شده ولی اینکه چه وقتی می تواند به هم بسته شده و به منافع تهران و مسکو لطمه هر چه بیشتری بزند، فقط مسأله زمان است».

اگر اوضاع منطقه خاور میانه در نظر گرفته شود، واضح و روشن می‌گردد که سیاست خارجی آمریکا که بر ایران هراسی استوار است، موجب رشد تنش و بیدادگری تروریسم در این منطقه شده است. در مقاله تحت عنوان «ایران هراسی آمریکا، پدر تروریسم است» از جمله آمده است: «دمکراتیک‌ترین کشور جهان» همیشه سعی می‌کرد به «ژاندارم جهانی» تبدیل شود که به طور یکجانبه بتواند تصمیم بگیرد که چه کسی را به اعدام محکوم کند و از چه کسی با یارانه‌ها و حمایت سیاسی دستگیری نماید. تهران که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی صدای خود را علیه بی‌عدالتی فاحش نظم جهانی و تصاحب حق تشخیص خوب و بد توسط واشنگتن بلند کرد، به یکی از اهداف اساسی جنگ اعلام شده‌ای تبدیل شد که آمریکا در سراسر جهان به عمل می‌آورد.

آیا واشنگتن و بروکسل از اشتباهات خود نتیجه‌درستی می‌گیرند؟ قطعاً این کار را نمی‌کنند که به طول انجامیدن تصنعی مذاکرات درباره برنامه هسته‌ای ایران این واقعیت را به اثبات رسانده است. در مطلب «نتایج مذاکرات وین. تنش رو به رشد گذاشته است» اوضاع جاری این مذاکرات مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

واشنگتن به منظور بهبود روابط با ایران قصد ندارد حتی به اندازه یک گام از حمایت از متحدان اساسی منطقه‌ای خود عقب نشینی کند که بدون تردید ریاض منفورترین آنهاست. در مقاله «گرم شدن» روابط بین ایران و عربستان سعودی: سراب در صحرا» آمده است: «بدون هیچ‌گونه اغراق می‌توان گفت که در ماه‌های اخیر تحولات اساسی در روابط آمریکایی - ایرانی پیرامون این مسأله رخ می‌دهد که آیا تهران در ائتلاف ضد تروریستی که ایالات متحده تشکیل می‌دهد و تا کنون به لقب طنزآمیز «ائتلاف توبه‌کنندگان پشیمان» ملقب شده است، شرکت خواهد کرد ای خیر». ولی «در پرتو این حادثه و حوادث «با نمک» دیگر از همین قبیل، فرضیه‌ای که نزدیکی روابط بین تهران و ریاض می‌تواند بر اساس عملیات علیه داعش صورت بگیرد، تخیلی به نظر می‌آید زیرا تعامل «دوشادوش» با آنهایی که تا دیروز به جهادیون اسلحه و پول می‌دادند، باعث شک و تردید می‌شود که نکند متحدان دیروزی دوباره با هم دست به یکی بکنند».

و این علت اساسی آن است که ایران شرکت خود را در ائتلاف توبه‌کنندگان با قاطعیت رد می‌کند. در تفسیر هیأت تحریریه تحت عنوان «آیا ایران عضو ائتلاف ضد تروریستی خواهد شد؟» صریحاً اعلام شده است که «مقامات ایران به نقش سعودی‌ها و اهداف نهایی ریاض از شرکت در «ائتلاف توبه‌کنندگان» آگاه هستند. اگر تهران در این سناریوی سعودی شرکت کند، این امر به معنی کردن داوطلبانه گور برای خود با بیل خود خواهد بود. مگر ایران به این کار احتیاج دارد، مگر با ایفای این نقش موافق است؟ پاسخ این سؤال روشن است».

هیأت تحریریه «ایران معاصر» که با دقت تمام همه نکات ظریف روابط روسی - ایرانی و فرآیندهای جاری بین تهران و غرب را رصد می‌کند، طبیعتاً نمی‌توانست از حوادثی بگذرد که در مناطق به ظاهر دارای اهمیت ژئواستراتژیکی کمتر رخ داده ولی بر منافع جمهوری اسلامی اثر مستقیم می‌گذارند. به عنوان نمونه می‌توان به مطلب «یمن در مرکز مبارزه بین ایالات متحده، عربستان سعودی و ایران» اشاره کرد که در آن اوضاع این کشور که دستخوش اختلافات فراوان و جنگ داخلی

شده است، مورد تجزیه و تحلیل مفصلی قرار گرفته است. نویسنده این مقاله از جمله می نویسد: «در هر حال، آنچه که در یمن رخ داد، در حد زیادی تقصیر سیاست ایالات متحده در خاور میانه است. آمریکا بود که افراطیون سنی (القاعده و طالبان و سپس داعش) را روی صحنه سیاسی آورد. واشنگتن از پادشاهان خلیج فارس پشتیبانی می کند که پیروان سلفیت و اسلام افراطی سنی و حامیان صدور انقلاب های رنگین به خارج هستند. ایالات متحده با حمایت از سنی ها و مساعدت به گسترش نفوذ آنها از جمله از راه مقابله با شیعیان و ایران، خواه ناخواه موجبات یکپارچگی شیعیان در رویارویی آنها با سنی ها را فراهم کرد. آمریکا که به سنی های خلیج فارس اسلحه می دهد، ایران را تحت تحریم قرار داده و حق توسعه انرژی اتمی را از آن سلب نموده است. تجاوز آمریکایی علیه سوریه به ریاست بشار اسد، نماینده گروه شیعی علوی، هم با مبارزه با تشیع ارتباط مستقیم دارد. آمریکا بدین وسیله به نفع پادشاهان سنی عربستان سعودی و کشور نیمه جبی قطر بازی می کند که از آن در جنگ جاری نفتی و گازی علیه روسیه استفاده می نماید».

در پایان بررسی مختصر مقالاتی که در شماره جدید سی و هفتم مجله «ایران معاصر» تقدیم حضورتان می شوند، ذکر این نکته را ضروری می دانیم که خوانندگان ما با وجود بی ثباتی اوضاع منطقه و جهان و با وجود حیلہ گری ها و ترفند های مختلف در رابطه با تهران، مسکو و پایتخت های دیگر، همواره می توانند یقین داشته باشند که همیشه اول از دیگران به جزئیات مهم ترین رویدادها آگاه خواهند شد. این موضع گیری اصولی هیأت تحریریه صرف نظر از همه تحولات اوضاع بین المللی، بلا تغییر باقی می ماند.

روحانی - کمرون: «ملاقات تاریخی» که به جنجال بزرگی بدل شد

ایگور نیکلایف

«ملاقات تاریخی» حسن روحانی رئیس جمهور ایران با دوید کمرون نخست وزیر بریتانیا در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد که اولین ملاقات رهبران دو کشور از سال ۱۹۷۹ تا کنون شده است، به رسوایی بزرگی تبدیل شد که در ایران موج بی سابقه اعتراضات را برانگیخت. انتظار چیز دیگری، ساده اندیشی محض بود زیرا تمام دورویی، خودخواهی و سیاست غدارانه غرب نسبت به جمهوری اسلامی ایران در روابط بین لندن و تهران مانند در یک قطره آب منعکس می شود.



یک سال پیش در آستانه سفر حسن روحانی و محمد جواد ظریف به نیویورک برای شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، نمایندگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طی پیام علنی از آنها درخواست کرده بودند که در مذاکرات با غرب نهایت احتیاط را رعایت کنند و «به تور توطئه های بی اصول و پیچیده کاخ سفید نیفتند». در سال جاری علی خامنه ای رهبر معظم ایران با وجود اینکه برای رئیس جمهور در سفر وی به مجمع عمومی آرزوی موفقیت کرد، ولی در آستانه سفر رئیس جمهور از افرادی انتقاد شدیدی نمود که روی یک نوع «توافق» و «مشارکت تهران و واشنگتن» در مبارزه با خلافت البغدادی در سوریه حساب می کنند.

گفتگوی تلفنی «تاریخی» سال گذشته بین رئیس جمهور ایران و باراک اوباما از نظر تنش زدایی در روابط ایران با غرب هیچ عواقب قابل توجهی به دنبال نداشت. وقتی حسن روحانی به تهران بازگشت، یکی از کسانی که به پیشواز او رفته بودند، در فرودگاه به سوی او کفش پرت کرد. امسال کفش پرت نکردند ولی لطمه به اعتبار رئیس جمهور ایران بر اثر رفتار ناپسند نخست وزیر بریتانیا در حق وی، به مراتب بدتر است.

کمرون در جریان گفتگوی یک ساعته با رئیس جمهور ایران که می توانست برای بهبود روابط ایرانی - بریتانیایی، مسایل امنیت منطقه و بدون اغراق برای اقتصاد اروپا عواقب جدی سیاسی داشته باشد، به وفور از ضرورت همکاری داد سخن داد. ولی از آن موقع روزی هم نگذشته بود که نخست وزیر بریتانیا از پست تریبون مجمع عمومی سازمان ملل، ایران را به حمایت از تروریسم بین المللی، بی میلی به توافق درباره برنامه هسته ای و نقض حقوق بشر در کشور خود متهم کرد که از نظر غرب این اتهام از همه شدیدتر است که کشوری که این برچسب بدان زده شود، به طور تقریباً اتوماتیک در چشم به اصطلاح «جامعه جهانی» به یک نوع «مطرود» تبدیل می شود.

البته نخست وزیر بریتانیا در سخنان خود سعی کرد به طور نمایشی «حسن نیت» از خود بروز دهد ولی با لحن اینقدر توهین آمیز و متکبرانه ای این کار را کرد که بهتر بود اگر ساکت می ماند. وی گفت: «به ایران فرصتی باید داده شود که نشان دهد که می تواند بخشی از راه حل باشد و نه بخشی از مسأله». او خطاب به کشوری این حرف ها را بر زبان آورد که در عمل در جبهه مقدم مبارزه با افراطی گری اسلامی دست پرورده غرب قرار دارد و در عین حال واحه ثبات و امنیت در منطقه ای باقی مانده است که دستخوش آتش سوزی تروریستی شده است. به عبارت دیگر، منطق کمرون این است که ایران اینجا مسأله است! تلاش های ایران در مبارزه با تروریسمی که توسط واشنگتن، تل اوپو، لندن و ریاض تشویق می شود، مسأله ای است که به تهران پیشنهاد می شود آن را به وسیله تسلیم در برابر غرب و دنباله روی مطیعانه از گسترش نوع جدید استعمار، حل کند.

نگاهی به تاریخچه ایران هراسی بریتانیا

ما در گفتگو با ایرانیان از اقشار اجتماعی مختلف به دفعات به این ویژگی جالب توجه کرده ایم که در افکار عمومی ایران برخورد منفی با بریتانیا از احساسات منفی در حق آمریکا به مراتب شدید تر است. این امر باعث تعجب نمی شود زیرا بریتانیا طی مدت قریب به ۴۰۰ سال یعنی از سال ۱۶۱۶ که شرکت هند شرقی کار خود را در ایران شروع کرده و بنای تلاش های استعمارگرانه بریتانیا در ایران را گذاشت، این کشور ایران را به عنوان مستعمره خود تلقی کرده، آن را بی شرمانه غارت می کرد و از مردم آن تمام ریششان را می کشید. لندن طی چهارصد سال ایران و منابع آن را به عنوان جایزه خود به عنوان برنده قوی تر تعبیر می کرد و اعتقاد داشت که تنها نقش ایران، تأمین نیازهای امپراطوری بریتانیا می باشد.

وقتی ایرانیان سعی کردند برای دفاع از منافع مالی خود بر خیزند، آقایان بریتانیایی فوراً دندان تیز خود را نشان دادند. عاری از لطف نیست یادآوری شود که شرکت نفتی انگلیسی - ایرانی (که بعداً به «بی-پی» امروزی تبدیل شد) با تأمین مالی عملیات «آژاکس» در سرنگونی دولت مصدق که سعی کرده بود صنعت نفت را ملی کند، نقش کلیدی ایفا کرد. ولی چه لزومی دارد دوباره تاریخ نیم قرن پیش را در ذهن خود زنده کنیم؟ چرا قضیه سال ۱۹۸۰ را هم به خاطر آوریم که طی یک عمل تروریستی (که مدت ها پیش از ظهور القاعده و امثال آن رخ داد) سفارت ایران در لندن به تصرف برخی نیروها در آمد و دو کارمند نمایندگی دیپلماتیک ایران کشته شدند. می توان یک بار دیگر این واقعیت را به خاطر آورد که بریتانیا در جریان تجاوز سال های ۱۹۸۸-۱۹۸۰ به ایران، از صدام پشتیبانی کرد و یک بار دیگر استانداردهای دوگانه خود را با تمام «گل و جمال» به نمایش گذاشت. لندن رسماً بی طرفی خود را اعلام کرده و صدور جنگ افزار به طرفین درگیر را تحریم کرده بود ولی در عمل برای نیروهای عراقی اسلحه و مهمات فراوانی می فرستاد. ولی بهتر است که از خیر تشریح این واقعیات که مال بایگانی ها شده است، بگذریم. حوادث سالهای اخیر را هم می توان فقط به عنوان خصومت بی پرده و ایران هراسی تعبیر کرد.

سال ۲۰۰۶ - ملکه انگلیس طی اقدام زننده ای به سلمان رشدی، شخصی که به احساسات مسلمانان توهین بی سابقه ای کرد، درجه شوالیه بریتانیا را اعطا نمود.

سال ۲۰۰۷ - ۸ نفر از افراد نیروی دریایی بریتانیا و ۷ تفنگدار دریایی که سوار بر شناورهای دسته‌های ویژه نیروی دریایی حرکت می‌کردند، در آب‌های سرزمینی ایران «به‌طور تصادفی راه خود از گم کردند». در همان سال دسته‌های ویژه نیروی زمینی مشغول عملیات تخریبی در قسمت جنوب شرقی ایران بودند.

سال ۲۰۰۹ - بریتانیا به تأمین مالی مستقیم «مخالفان سبزی» پرداخت که در تهران ناآرامی‌های گسترده راه انداخته و کودتایی را تهیه می‌کردند که توسط مردم ایران که با قاطعیت طرف دولت را گرفتند، عقیم گذاشته شد.

در سال ۲۰۱۰ انتصاب ویلیام هیگ به مقام وزیر خارجه بریتانیا و آلیستر بارت به سمت معاون خاور میانه ای وی (این افراد قبل از این انتصاب اعضای گروه «محافظه کاران دوست اسرائیل» در پارلمان بریتانیا بودند) برای روابط ایرانی - بریتانیایی هیچ چیز خوبی به ارمغان نیاورد. لندن هر گونه خویشتن داری را کنار گذاشته و به یکی از فعال ترین اعضای ائتلاف ضد ایرانی و مجری سیاست شدید علیه ایران در اتحادیه اروپا تبدیل شد. در همان زمان سفارت بریتانیا در تهران مطابق با خط شدیدی که لندن اتخاذ کرده بود، سیاست محدود کردن صدور ویزا را دنبال کرد و فرودگاه‌های بریتانیا از فروش سوخت به هواپیماهای مسافربری ایرانی خودداری کردند که این اقدام حتی خارج از حدود تحریم‌های یکجانبه اتحادیه اروپا بود. برای تکمیل این لیست اقدامات خصمانه لندن علیه تهران می‌توان اضافه کرد که بانک‌های انگلیس به بهانه‌های تصنعی حدود یک میلیارد پوند دارایی ایرانی را توقیف کردند.

راه کارها و تله‌های «داونینگ استریت» برای «آرمان گرایان سیاسی» تهران

نکته جالب توجه این است که نخبگان سیاسی بریتانیا که سیاست آشکارا خصمانه و ضد ایرانی را دنبال می‌کردند، نسبت به همه گام‌های مستقل ایران حساسیت آمیخته به هیستریا را از خود بروز می‌دادند و همیشه سعی می‌کردند که در روابط ایرانی - بریتانیایی، حرفشان حرف آخر باشد. در زندگی عادی این وضع شبیه به رفتار زن بد اخلاق در حق شوهر سابق است: روابط قطع شده و همه تصمیمات گرفته شده ولی این زن که در برابر دیگران آمادگی برای «بخشیدن» همه گناهان شوهر سابق را از خود نشان می‌دهد، پشت سرش به او لطمه می‌زند.

البته نه حسن نیت بلکه منافع کاملاً مشخص مالی انگیزه گام‌های نمایشی به سبک «همه چیز را می‌بخشم» بود که می‌توان در این میان تماس تلفنی ویلیام هیگ وزیر امور خارجه بریتانیا با همتای ایرانی وی در ماه سپتامبر سال گذشته و تماس‌های دیگر همان مرحله در جهت از سرگیری روابط دیپلماتیک بین تهران و لندن را ذکر کرد. ظرفیت بازار ایرانی برای بریتانیا و اتحادیه اروپا معادل ۴۰ الی ۶۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. علاوه بر آن، نخبگان سیاسی و اقتصادی بریتانیا جداً به فکر جلب پول و اقتصاد کشورهای مسلمان و کشورهای جنوب شرق آسیا به فکر «احیای اقتصادی بریتانیا» افتاده‌اند.

نرخ رشد اموال اسلامی در جهان هم اکنون به میزان ۵۰٪ بالا تر از رشد خدمات سنتی بانکی می‌باشد. در حال حاضر به اصطلاح «گیشه‌های اسلامی» در ۱۱۰ بانک جهان افتتاح شده‌اند، از جمله ۲۰ گیشه در بریتانیا. بنا به پیشبینی‌ها، تا سال ۲۰۱۴ سرمایه‌گذاری‌های اسلامی جهانی از حد ۱,۳ هزار میلیارد خواهد گذشت. طبیعی است که لندن می‌خواهد که بخش

قابل توجه این سرمایه گذاری های اسلامی به بریتانیا جلب شود. اجرای این طرح بریتانیا بدون سالم سازی روابط با ایران و بدون توسعه نفوذ خود در بازار عظیم انرژی و کالاهای مصرفی جمهوری اسلامی کار دشواری خواهد بود. لندن از همین رو به مانور ها در حق تهران مبادرت ورزیده است.

ما شاهد بازی عادی برای دیپلماسی بریتانیایی هستیم که در آن اصول اخلاقی به آسانی قربانی مصالح اقتصادی و منافع مقطعی (نظیر تشکیل ائتلاف غرب علیه خلافت اسلامی) می شود. روابط با طرف دیگر بر اساس اصل چوب و هویج برقرار می شود. در این شرایط لندن امتیازات سیاسی و اقتصادی دریافت می کند و دیگران با تأخیر متوجه می شوند که هیچ گونه گفتگوی برابر حقوق در کار نبود بلکه آنها را به سلسله گذشت ها در عوض وعده های مبهم بریتانیا وادار کردند. طرح کمرون در گفتگو با روحانی این بود که تهران را با وعده های غیر مشخص اغوا کند و او را به گذشت ها وادار کند ولی در عوض چیزی ندهد.

ولی در تهران و مابقی جهان کسانی پیدا می شوند که این بازی را جدی می گیرند. این افراد از روی ساده اندیشی سیاسی یا تعلق به «ستون پنجم» غربی بر خلاف رهنمود های مستقیم آیت الله خامنه ای رهبر معظم ایران درباره جایز نبودن همکاری تهران با واشنگتن در چارچوب «ائتلاف ضد تروریستی» که آمریکا تشکیل می دهد، به غرب علامت هایی می دهند که گفتگو در این خصوص امکان پذیر است. آنها برای تبرئه رفتار خود ادعا می کنند که هدفشان تسریع روند رفع تحریم هاست. آنها در این زمینه به انعطاف و گذشت حریفان - همانا حریفان و نه طرف مقابل گفتگو، امید بسته اند. این گونه «گام های تاریخی» نتیجه ای جز رسوایی، سوء استفاده های سیاسی و زیان برای اعتبار ایران در صحنه بین المللی نمی دهند.

تنها قضیه کمرون اینطور نیست. طرف امریکایی در پی ملاقات اخیر محمد جواد ظریف با جان کری شنیده هایی پخش نمود که گویا موضوع دوم گفتگوی آنها در نیویورک (که موضوع اول طبیعتاً برنامه هسته ای بود)، اوضاع عراق و سوریه بود و اینکه برخی «مسئولان بلندپایه تهران موافقند که ایران باید در مبارزه با شبه نظامیان سنی نقش فعال تری بازی کند ولی امیدوار است در عوض کمک خود از کاخ سفید گذشت های معینی به دست آورد».

همین مسأله در پی ملاقات حسن روحانی با هاینس فیشر رئیس جمهور اتریش پیش آمد که اظهارات رئیس جمهور ایران مبنی بر اینکه «ایران از موقعیت منحصر به فرد از نظر انرژی برخوردار است زیرا می تواند به منبع مطمئن انرژی برای اروپا تبدیل شود»، فوراً به عنوان تمایل تهران به رقابت راهبردی با روسیه در بازار گازی و ساخت شبکه جایگزین صدور حامل های انرژی به غرب همراه با اتحادیه اروپا و ترکیه تعبیر شد.

دیپلماسی هر چه قدر مهارت داشته باشد، حریف دورویی و تزویر غرب نمی شود که مذاکرات روحانی و کمرون این واقعیت را به طور بارز به اثبات رساند. چشم انداز بهبود روابط تهران با لندن و با واشنگتن حالت بسیار مبهمی دارد. این هدف ترفند ها و بازی هایی است که امکان رسیدن به توافقات راهبردی بین ایران و غرب درباره مهم ترین مسایل منطقه ای را منتفی می کند. ایالات متحده و غرب هرگز نه تنها به شریک راهبردی بلکه به شریک قابل اعتماد و اطمینان برای تهران تبدیل نخواهند شد زیرا آنها ارزش های اصولاً متفاوت و اهداف غایی کاملاً متفاوتی دارند که یکی از آنها طی ۳۵ سال اخیر بلا تغییر باقی مانده

.....
 است و آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. همه صحبت ها درباره نزدیکی روابط و پیشرفت ها در مذاکرات و آفاق جدید، تنها بخشی از بازی بزرگ غرب است. شرکت در این بازی ها، حماقت یا خیانت است. قسمت میهن دوست جامعه ایرانی باید همینطور رفتار مسئولین این کشور و از جمله بیژن نامدار زنگنه را ارزیابی کنند که سعی می کنند در این بازی ها شرکت کنند. خویشتن داری و احتیاط و نیز اصل «اعتماد نکن و چیزی نخواه» باید به اصول اساسی گفتگو با غرب بدل شود.

قضیه رسوایی بار با شرکت دوید کمرون، باید به مهم ترین طرفداران ایرانی «گفتگو با غرب» و به افکار عمومی بین المللی درس جدی بدهد که غرب در گفتگو با جمهوری اسلامی ترجیح می دهد دست و پای تهران را بسته و نیز دروغ های مزورانه ای بر زبان آورد. هیچ دلیلی برای این نتیجه گیری وجود ندارد که جواب گذشت های طرف ایرانی نه با حرف و وعده و وعید بی اساس بلکه با گام های واقعی و مناسب در جهت از سرگئی روابط اقتصادی و سیاسی داده شود.



روحانی - کمرون: «ملاقات تاریخی» که به جنجال بزرگی بدل شد

ایگور پانکراتنکو

درجه دماسنج سیاسی که حرارت روابط ایرانی - سعودی را منعکس می کند، سی سال است که حتی نه برابر صفر بلکه زیر صفر است. «جنگ سرد» بین تهران و ریاض، بین جمهوری اسلامی ایران و پادشاهی عربستان سعودی به واقعیتی تبدیل شده است که در حد زیادی اوضاع خاور نزدیک و میانه، هر جایی را که منافع این دو کشور با هم برخورد می کند اعم از شبه جزیره عربستان تا پاکستان، تعیین می کند. سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان سعودی در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل از محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران دعوت به عمل آورد در آینده نزدیک به ریاض سفر کند. آیا این دعوت بدان معناست که بهبود روابط ایرانی - سعودی که حسن روحانی از روزهای اول ریاست جمهوری خود درباره ضرورت آن صحبت می کرد، جامه عمل پوشیده است؟



مسایل دورنمای روابط بین تهران و ریاض به دفعات در حاشیه مجمع عمومی مطرح شد که این امر قابل درک است زیرا کلید حل و فصل بسیاری از مسایل منطقه، در حوزه «جنگ سرد» ایرانی - سعودی قرار دارد که خاندان آل سعود مبتکر آن بوده است. یکی از این مسایل، مبارزه با خلافتی است که صرف نظر از بمباران های آمریکایی در سرزمینهای تحت نظارت خود در سوریه و عراق، احساس راحتی کامل می کند.

پاسخ هایی که آقایان حسن روحانی و محمد جواد ظریف به این سؤال ها می دادند، آمیخته به خویشتن داری و در عین حال به خوشبینی بود. رئیس جمهور ایران در مراسم صبحانه رسمی برای نمایندگان رسانه های گروهی اظهار داشت که «عربستان سعودی کشور کلیدی منطقه است و روابط با آن در سطح مورد انتظار ملت ایران قرار ندارد. اعتقاد داریم که این روابط مستحق آن است که گرم تر شود». روحانی و ظریف ضمن رعایت احتیاط و خویشتنداری در ارزیابی سیاست ریاض و واشنگتن که موجب بحران جاری در منطقه شد، نتوانستند جلوی خود را بگیرند و از پیشبینی تحولات سیاسی آینده خودداری کنند. در پی ملاقات با سعود الفیصل با کنایه به یک نوع «نزدیکی مواضع» دو کشور و چشم انداز گرم تر شدن روابط بین تهران و ریاض ظرف چند ماه آینده اشاره شد.

آیا باید این خوشبینی را جدی گرفت یا اینکه ما شاهد عملی شدن اصل کلاسیکی هستیم که «دیپلمات زبان دارد تا افکار خود را پنهان کند»؟ حسن روحانی در ابتدای دوره ریاست جمهوری خود به دفعات اعلام کرده بود که سالم سازی روابط با

عربستان سعودی و با سایر پادشاهی های حاشیه خلیج فارس یکی از اهداف دست اول سیاست خارجی ایران می باشد. ناظران در آن زمان هم با ناباوری این اظهارات را گوش می کردند زیرا منافع تهران و ریاض نه فقط با هم سازگار نیست بلکه در همه مناطق اعم از عربستان، سوریه، لبنان و پاکستان کاملاً متضاد است و با هم در حال نبرد بی امان است. سال گذشته یک بار دیگر این نتیجه گیری را به اثبات رساند که اختلاف نظر ها میان جمهوری اسلامی و پادشاهی سعودی نه تنها تضعیف نشده بلکه شدت بیشتری یافته است.

ایران هراسی به عنوان وسیله حفاظت از خاندان فرتوت

خاندان آل سعود که طی چهل سال از تأمین مالی توسعه طلبی وهابیت و افراطی گری اسلامی در سراسر جهان دریغ نمی ورزید، حتماً تا آخر نمی فهمید که این «شر صادراتی» مانند بومرنگ پیش خودش بر خواهد گشت. مدتهاست که اتهامات در حق خاندان سلطنتی به «پابندی به ارزش های غربی» و به تبع آن «خیانت به آرمان های اسلام» شنیده می شد ولی آل سعودی تا زمانی با پرداخت پول این صداها را خاموش می کردند. ولی توسعه عقیدتی جهادیون هم از حرکت باز نه ایستاده بود. بن لادن زمانی روابط خود را با آل سعود قطع کرد که پادشاهی در مبارزه با عراق به جای بسیج امت اسلامی علیه «دیکتاتور»، ترجیح داد نیروهای آمریکایی را به «سرزمین حرمین» دعوت کند. ولی او عجله نکرد دشمنی خود را با ریاض علناً ابراز کند.

اما در حال حاضر در میان اسلام گرایان تندرو دیدگاه ابو مصعب الزرقاوی، رقیب بن لادن برنده شده است که در سال ۲۰۰۶ کشته شد. او اعتقاد داشت که نوک تیز تیر جهاد باید قبل از همه «دشمن نزدیک» یعنی رژیم های کشورهای اسلامی را نشانه رود زیرا به عقیده وی، همه آنها بلا استثنا مخالف «اسلام ناب» سلفی هستند. گفتنی است که این نقطه نظر کاملاً باب طبع آن نیروهای غرب است که از «برگ اسلام گرایی» برای بازسازی خاور نزدیک و میانه استفاده می کنند و به کمک «ترور اسلام گرایان» سناریو های خود در زمینه سیاست خارجی را عملی می نمایند. ولی این امر از مشکلات آل سعود نمی کاهد زیرا بخش عمده جهادیونی که در واقع گوشت دم توپ هستند و توسط عروسک بازان پشت پرده بی دریغ مصرف می شوند و به اسلام واقعی ربطی ندارند، اعتقاد دارند که خاندان «خادم حرمین» مرتد است و نه تنها از حق رهبری جهان اسلامی برخوردار نیست بلکه حتی حق ندارد وجود داشته باشد.

این تحول در اذهان جهادیون که برای آل سعود خطر مرگباری به بار می آورد، با بحران جدی در داخل پادشاهی و پادشاهی های متحد آن در منطقه خلیج فارس مصادف شد. تصویر نیک انسجام اجتماعی که رسانه های گروهی محلی می کشند، گزارش ها در باره مبالغ قابل توجه یارانه های اجتماعی «مکرمه» که می تواند اذهان اروپایی های متوسط - چه رسد به روس ها - را تحت تأثیر قرار دهد، تنها ظاهر قضیه است در حالی که پشت آن بحران و رشد اعتراضات به خصوص در میان جوانان پنهان شده است. کارزار «سعودی کردن» یعنی کاهش قابل توجه شمار مهاجران و به خصوص کارگران غیر متخصص در کشور، به طور ناسنجیده عملی شده و به بمب تأخیری تبدیل شده است که ساعت آن شمارش معکوس خود را شروع کرده است.

آل سعود فقط یک راه حل این بحران را تشخیص داده اند و آن ایران هراسی جنون آمیز آمیخته به غوغای خبری و استفاده از سیمای دشمن خارجی است که تهران مدتهاست که به طور بازگشت ناپذیر برای ایفای این نقش انتخاب شده است. در بعد عملی، «رویارویی شیعه و سنی» تحریک می شود که به امید ریاض، اکثر ناراضیان از خاندان سلطنتی باید در آتش آن بسوزند. امتناع از ایران هراسی می تواند آل سعود را بین پتک و سندان یعنی بین فشار آنهایی که ریاض دیروز مسلح کرده و به آنها پول می داد و توده های مردم بومی بگذارد زیرا مردم محلی معتقدند که این خاندان از بیخ و بن پوسیده است و اینکه این کشور به اصلاحات ریشه ای ساختاری نظام سیاسی احتیاج دارد که در آن جایی برای آل سعود باقی نخواهد ماند.

عراق، سوریه، بحرین، یمن و الی آخر

با توجه به این واقعیت، سئوالی که آیا خاندان پادشاهی آل سعودی می تواند به بهبود روابط با تهران تن دهد، پاسخ روشنی دارد و آن این است که «بله، می تواند این کار را بکند ولی در این صورت بزودی از بین خواهد رفت». با توجه به اینکه آل سعود علاقه به خودکشی دسته جمعی سیاسی را از خود نشان نمی دهند، واضح و روشن می شود که ریاض چه دیروز و چه امروز و فردا دامنه رویارویی شیعه و سنی و عملیات ضد ایرانی را گسترش خواهد داد. ریاض از واشنگتن درخواست می کند که همین کار را بکند و در عین حال به ائتلاف های تصور ناپذیری می پیوندد و می تواند همزمان به ائتلاف پارلمانی غیر مذهبی لبنان و گروه داعش پول بدهد. جالب توجه است که در حال حاضر عربستان سعودی در صدد است دوشادوش اعضای دیگر ائتلاف ضد تروریستی واشنگتن با داعش مبارزه کند. این ائتلاف را درست «ائتلاف توبه کنندگان» نامیده اند زیرا هر یک از اعضای آن دستش به تأمین مالی ترور آلوده شده است.

عاری از لطف نیست یک حادثه اوایل سال جاری یادآوری شود. روز ۳۰ دسامبر سال ۲۰۱۳ اعضای فعال داعش در استان انبار عراق با اتکا بر عرب های اهل سنت شورش بر پا کردند. شبه نظامیان طی مدت کوتاه چهار روزه موفق شدند تقریباً تمام «مثلث سنی» عراق را تحت نظارت خود در آورند. آنها برای اولین بار در اراضی ای که گرفتند، «خلافت اسلامی» را اعلام نمودند. در آن زمان شورش آنها سرکوب شد و یکی از فرماندهان صحرایی که به اسارت افتاد، طی شواهدی اعلام کرد که اعضای سازمان طی قریب به چهار سال به طور مرتب از نمایندگان سرویس های ویژه سعودی برای سازماندهی شورش و تهاجم گسترده به دولت «شیعه» نوری المالکی ۱۵۰ میلیون دلار دریافت کردند. مقامات عراق این اطلاعات را به آگاهی بان کی مون دبیرکل سازمان ملل رساندند که تحت فشار دلایل انکار ناپذیر برای اولین بار مجبور شد به بررسی این جنبه فعالیت عربستان سعودی در راستای مبارزه با افراطیون اسلامی رضایت دهد. البته کار از حد «اعلام تمایل» نگذشت زیرا در آن زمان هیأت های نمایندگی غربی در سازمان ملل از هیچ کوششی دریغ نمی ورزیدند تا از صدور قطعنامه پیشنهادی مسکو (و هماهنگ شده با تهران، دمشق و پکن) درباره مبارزه با منابع تأمین مالی تروریست ها جلوگیری به عمل آورند.

در پرتو این حادثه و حوادث «با نمک» دیگر از همین قبیل، فرضیه ای که نزدیکی روابط بین تهران و ریاض می تواند بر اساس عملیات علیه داعش صورت بگیرد، تخیلی به نظر می آید زیرا تعامل «دوشادوش» با آنهایی که تا دیروز به جهادیون اسلحه و پول می دادند، باعث شک و تردید می شود که نکند متحدان دیروزی دوباره با هم دست به یکی نکنند.

از نظر آل سعود، تهران شر مطلق است که پادشاهی برای مبارزه با آن با وجود دفاع از منافع فلسطینی ها در سطح لفظی حاضر است به کار تصور ناپذیری تن دهد و به تشکیل پیمان با اسرائیل دست بزند که به صورت توافقات محرمانه درباره طیف وسیع مسایل اعم از حزب الله لبنان و سوریه تا مسایل فلسطینی و مصری تنظیم شده است. از نظر ریاض و تل اوپو تشکیل این ائتلاف، برگزاری رایزنی های مرتب و اجرای عملیات مشترک سرویس های ویژه علیه «اخوان المسلمین» هیچ چیز غیر طبیعی ندارد. آل سعود می توانند اتهامات از طرف جهان اسلام به دورویی را تحمل کنند ولی «بیداری شیعی» می تواند موجب برکناری آنها از صحنه سیاسی شود. همین وضع در اسرائیل مشاهده می شود. از نظر اسرائیل، انعقاد پیمان با اصول گرایان اسلامی که تا کنون در ملأ عام سر مجرمین را می برند و به زنان اجازه رانندگی نمی دهند، مصیبتی کمتر از تقویت ایران است که فراموش نکرده است کدام دولت های خاور میانه نیروی محرکه جنگ اعلام نشده و تحریم های فلج کننده غرب علیه جمهوری اسلامی بوده اند.

حوادث روزهای اخیر در یمن که تقریباً مورد توجه قرار نگرفت نیز به معنی برخورد جدید منافع تهران و ریاض در این نقطه مهم ژئو استراتژیکی است. آنجا اعضای جنبش شیعه «انصار الله» موفق به تصرف صنعا، پایتخت کشور شدند در حالی که عبدربه منصور هادی «رئیس جمهور انتقالی» که تنها با حمایت ریاض، پادشاهی های حاشیه خلیج فارس - متحدان ریاض - و شرکت های بزرگ نفتی غرب زمام امور را در دست خود نگه می داشت، اعلام کرد که ایران پشتیبان انصار الله و عبدالملک الحوثی رهبران شیعیان زیدی می باشد. بدیهی است که اوضاع یمن جنبه های باریک خاصی دارد ولی در مجموع پیروزی انصار الله به معنی چالش شیعی برای آل سعود است. ولی غیر از یمن، مناطق مناقشه زده ای چون لبنان، بحرین و غیره وجود دارند....

آنچه که باعث تعجب می شود، این است که بعد از ملاقات ظریف با الفیصل و نیز بعد از جنجال با کمرون، در ایران کارشناسانی پیدا شدند که سالم سازی جدید روابط با ریاض را ممکن دانستند و به بحث در این مورد پرداختند. به گفته آنها، نه وجود اختلافات بلکه «امکان حل و فصل سازش آمیز اختلافات» اهمیت دارد. تعجب نخواهم کرد چنانچه بعد از مدتی در رسانه های گروهی روسیه هم که دوست دارند ادعاهای مختلف تخیلی درباره ایران را پخش کنند، گزارش هایی درباره «توافقات بین تهران و آل سعود» منتشر شود. مسأله فقط این است که «سازش با ایران» تنها در صورتی برای ریاض امکان دارد که تهران به طور کامل تسلیم شده و از همه مواضع خود در منطقه دست بکشد که این یک امر تصور ناپذیر است. اختلافات بین دو کشور که ایران هراسی بیمارگونه سعودی آن را شدت می بخشد، به قدری عمیق است که در آینده نزدیک نمی توان به هیچ نوع سالم سازی روابط امیدوار بود. مسئولین واقع گرای ایران که اکثریت را تشکیل می دهند، این واقعیت را به خوبی درک می کنند.

آیا ایران عضو ائتلاف ضد تروریستی خواهد شد؟

بدون اغراق می توان گفت که مهم ترین سؤال روابط آمریکایی-ایرانی در ماه های اخیر این است که آیا تهران در ائتلاف ضد تروریستی که ایالات متحده تشکیل می دهد و تا کنون مستحق لقب طنز آمیز «ائتلاف توبه کنندگان» شده است، شرکت خواهد کرد یا خیر؟ سیلاب شایعات و شنیده های ضد و نقیض در رسانه های گروهی غرب که هر دفعه بعد از اظهارات یکی از مسئولین ایرانی در این مورد ایجاد می شود، نشان می دهد که کاخ سفید به اینکه تهران را به ماجراجویی خود بکشاند، علاقه فوق العاده زیادی دارد. همینطور این واقعیت به چشم می خورد



که تهران صرف نظر از اشاره کنایه آمیز واشنگتن به تبعات مثبت این اقدام در آینده، قطعاً قصد ندارد برای اطفای حریق خاور میانه برای کاخ سفید و به ضرر خود کار سیاه انجام دهد.

ایالات متحده از ۸ ماه اوت سال جاری تا کنون همراه با متحدان خاور میانه ای خود در ائتلافی که شامل پادشاهی های حاشیه خلیج فارس است، ۳۰۴ مورد حمله هوایی به مواضع شبه نظامیان داعش در عراق را انجام داد و از ۲۳ سپتامبر، به سرزمین سوریه ۱۱۸ ضربه وارد کرد. جان کلام، دولت باراک اوباما فرصت کافی و گزارش های اطلاعاتی کافی درباره نتایج بمباران ها را در اختیار خود داشت تا این واقعیت ساده را بفهمد (که برای هر ناظر هشیار از همان ابتدا روشن بود) که هیچ گونه ضربات هوایی قادر نیستند مسأله خلافت اسلام گرایان را حل کند. پیوستن نیروی هوایی فرانسه و بریتانیا به عملیات هوایی ایالات متحده و پادشاهی های خلیج فارس باعث موفقیت بیشتر این عملیات نخواهد شد.

در واقع اتفاقی افتاد که محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در جریان سفر ماه سپتامبر خود به نیویورک به جامعه بین المللی از آن هشدار داده بود. وی در آن زمان به شبهات جدی تهران درباره «آمادگی و قابلیت آمریکا برای واکنش صحیح» به خطرات ناشی از خلافت اشاره کرد زیرا «این یک سازمان سیار» است که نمی توان فقط به وسیله بمباران ها از شر آن خلاص شد.

دولت باراک اوباما طی دو ماه اخیر سه دفعه سعی کرده است از طریق نمایندگان رسمی خود تهران را به شرکت در عملیات علیه داعش علاقه مند سازد. این کار از طریق کری وزیر خارجه، سفیر آمریکا در بغداد و نمایندگان آمریکایی در مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران انجام شد ولی سه بار جواب رد نسبتاً محکمی دریافت گردید. آیت الله علی خامنه ای رهبر روحانی ایران اظهار داشت: «ما پاسخ منفی دادیم چرا که دسستان آلوده است». اندکی بعد ظریف بدون رودربایستی و با لحن عاطفی

توضیح داد که این اصطلاح بدان معناست که «تروریست ها نه از ایران بلکه از کشورهای که دور میز کنفرانس پاریس نشسته بودند، آمده اند... اکثر اعضای «ائتلاف توبه کنندگان» در حد معینی در تشکیل و حمایت از داعش شرکت کردند. آنها این «فرانکنشتاین» را آفریده اند که الآن به تعقیب سازندگان خود پرداخته است».

بعد از این ارزیابی های شدید اللحن، شایعات و شنیده های رسانه های گروهی درباره احتمال شرکت ایران در «ائتلاف ضد تروریستی ۲۰» (خوانندگان محترم به خاطر دارند که ائتلاف اول توسط آمریکا در پی حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تشکیل شده بود)، باید به عنوان پخش عمدی اطلاعات کاذب یا وسیله اعمال فشار تبلیغاتی بر ایران تلقی شود. توصیه های برخی «کارشناسان» خارجی و داخلی مبنی بر شرکت تهران و مسکو در این «ائتلاف توبه کنندگان» جهت به دست آوردن ارادت و اشنگتن و امکان (فقط امکان!) تلطیف سیاست آشکارا ضد روسی و ضد ایرانی آن، چیزی جز احساس چندش ایجاد نمی کنند. این «مشاوران» به خاطر جهل و نادانی یا به علت اجرای سفارش سیاسی اصل مطلب را مسکوت می کنند و آن این است که شاهین های جمهوری خواه آمریکا، صنایع نظامی، سازمان اطلاعات و پنتاگون از یک سو و ریاض از سوی دیگر، محور و حتی نیروی محرکه این ائتلاف را تشکیل می دهد. این نیروها خصومت عمیق ضد روسی و ضد ایرانی می ورزند که اهداف نهایی آنها با منافع مسکو و تهران هیچ وجه اشتراکی ندارد.

بازی غرض جویانه سعودی ها

نمایندگان رسمی آل سعود اعم از وزیر خارجه تا وزیر کشور، در ماه های اخیر از آمادگی برای مبارزه قاطعانه با افراطی گری و دولت اسلامی که به گفته آنها به اسلام ربطی ندارد، داد سخن داده اند. ولی این بیانات با حمایت بی سابقه و عمومی سعودی ها، کویتی ها و مردم کشورهای دیگر عضو شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و از جمله اردن از «دولت اسلامی» تحت ریاست ««خلیفه» البغدادی، مغایرت آشکاری دارد.

در ماه جولای سال ۲۰۱۴ یعنی قبل از آغاز ضربات هوایی آمریکایی به مواضع شبه نظامیان خلافت، یک نظرسنجی که توسط نشریه معتبر سراسری عربی «الحیاه» انجام شد، نشان داد که ۹۲٪ (نود و دو درصد!) شهروندان عربستان سعودی اعتقاد دارند که فعالیت داعش «جوابگوی ارزش های اسلامی و موازین حقوق اسلامی می باشد». عملیات خیریه چند روزه جهت جمع آوری اعانات مردمی که در کویت برگزار شد، طی ۵ روز به جمع آوری ۱۴ میلیون دلار (!) پول نقد منجر شد. صدها شهروند جوان اردن و پادشاهی های دیگر برای «جهاد» می روند، به صفوف شبه نظامیان خلافت می پیوندند و به دعوت های تبلیغات رسمی کشورهای خود و هشدارها از حبس جهادیون در زندان محل نمی گذارند.

از نظر ریاض، خلافت البغدادی قبل از همه رقیب در زمینه نفوذ در میان سنی ها است. جنگ «پادشاهی اسلامی» با «دولت اسلامی» جنگ با ترور نیست بلکه نبرد شدید بر سر قدرت است که جایزه آن، بقای وجود فیزیکی پادشاهی است.

خاندان سعودی امیدوار است که با دست دیگران یعنی نظامیان مصری، مقامات غیر مذهبی لبنان، جمعیت های سنی عراق و غیره و با حمایت نظامی ایالات متحده و متحدانش در ناتو بتواند جهادیون، این رقیبان خود را تصفیه کند و بدین وسیله نفوذ

و اعتبار در میان سنی ها را به خود اعاده نماید. به همین علت آل سعود در چارچوب موافقتنامه «ضد تروریستی» با ایالات متحده که در جریان سفر جان کری به جده به تاریخ ۱۱ سپتامبر سال جاری منعقد شد، اصرار کردند که «کار با جمعیت های سنی در سراسر خاور نزدیک و میانه» که شامل تشکیل و تأمین مالی دسته های مسلح برای مبارزه با خلافت باشد، در اختیار استثنایی ریاض قرار بگیرد. ریاض و نه واشنگتن، تعیین خواهد کرد چه کسی در فهرست متحدان در مبارزه با تروریست ها و چه کسی در ردیف تروریست ها گنجانده شود.

سعودی ها با تحمیل این تصمیم، خود را برای شرایطی «بیمه» کردند که دولت باراک اوباما دوباره به دروغ گفتن و گمراه کردن دیگران و اظهار نگرانی از افراط بعضی «مبارزان با رژیم خونین بشار اسد» پردازد که نمایندگان سرویس های ویژه سعودی در حال حاضر با شتاب گرایش این افراد را تغییر داده و آنها را به «مبارزان با ترور» تبدیل می کنند. سرنگونی بشار اسد باید به مرحله بعدی «عملیات ضد تروریستی» تبدیل شود که این هدف که سعودی ها از آن تحت هیچ شرایطی امتناع نمی کنند، نیز در توافقات واشنگتن با ریاض گنجانده شده است. علتش این است که سرنگونی اسد به مواضع ایران در منطقه ضربه تکان دهنده ای وارد خواهد کرد و به پیروزی عملی عربستان سعودی بر جمهوری اسلامی ایران در «جنگ سردی» تبدیل خواهد شد که ۳۵ سال است که ادامه دارد.

مقامات ایران به نقش سعودی ها و اهداف نهایی ریاض از شرکت در «ائتلاف توبه کنندگان» آگاه هستند. اگر تهران در این سناریوی سعودی شرکت کند، این امر به معنی کندن داوطلبانه گور برای خود با بیل خود خواهد بود. مگر ایران به این کار احتیاج دارد، مگر با ایفای این نقش موافق است؟ پاسخ این سؤال بدیهی است.

«روز مبارزه با ترور» جشن جدید صنایع نظامی امریکاست

پول، خون هر جنگ و همزمان «روغن» ممتازی برای دستگاه های سیاسی است که درباره آغاز جنگ تصمیم می گیرند. روز ۲۶ سپتامبر چاک هیگل وزیر دفاع ایالات متحده طی کنفرانس خبری اعلام کرد که «ما در صورت ادامه عملیات (علیه داعش - «ایران رو») باید از کنگره تأمین مالی مکملی دریافت کنیم. اکنون با کمیته های مربوطه همکاری می کنیم و درباره اینکه چگونه به تصویب اختصاصات مالی دست یابیم، فکر می کنیم». لابی های صنایع نظامی آمریکا با شنیدن این حرف ها فهمیدند که «خدای آنها هم بزرگ است». از این به بعد کاهش درخواست های بودجه ای پنتاگون برای سال مالی ۲۰۱۵ به خصوص در قسمت های لذیذ برای صنایع دفاعی نظیر «خرید تسلیحات و جنگ افزار» و تأمین لجستیکی نیروها که از سال ۲۰۰۹ تا کنون مرتباً کاهش می یافت، در کار نیست.

سه روز بعد از ضربات موشکی به مواضع به نظامیان خلافت در قسمت شمالی سوریه، پنتاگون با شرکت تولید کننده قرارداد ۲۵۱ میلیون دلاری درباره خرید مقادیر مکمل موشک های «توماهاوک» را امضا کرد. شرکت «بویینگ» برای رشد سریع فروش قسمت عقبی بمب های هوایی آماده می شود که با نصب این تجهیزات معادل ۲۵ هزار دلار، هدایت شونده می شوند. نمایندگان پنتاگون، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، قطر و بحرین سفارش های جدیدی تنظیم می کنند.

بنا به برآوردهای تحلیلگران آمریکایی، جنگ هوایی علیه خلافت و نیز تأمین متحدان اروپایی و عربی آمریکا که در این جنگ شرکت می کنند، تا کنون حدود یک میلیارد دلار هزینه برداشته است. هزینه ها در آینده فقط رشد خواهد کرد. مرکز ارزیابی های راهبردی و بودجه این هزینه ها را معادل ۲,۴ تا ۳,۸ میلیارد دلار برآورد کرده است. وال استریت هم جشن گرفته است زیرا به گزارش مطبوعات، سهام پیمان کاران بزرگ نظامی مانند Raytheon, Lockheed Martin, Northrop Grumman و General Dynamics حد نصاب شکسته و از نرخ سهام ۵۰۰ شرکت بزرگ از جدول Standard & Poor's جلو افتاده اند.

عملیات «ائتلاف ضد تروریستی» برای پیمان کاران نظامی، شرکت های بخش نظامی و لابی های آنها جشن واقعی است. ولی ایران در این جشن دیگران احساس بیگانگی می کند. مگر هزینه های عملیات جنگی آن را جبران خواهند کرد؟ البته که خیر زیرا ایران تحت تحریم است. آیا تحریم ها به پاس شرکت در ائتلاف از ایران برداشته خواهد شد؟ حتی حرفی در این مورد به میان نیامده است. کری تصریح کرد که «شرکت ایران در عملیات علیه «دولت اسلامی» با مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران ارتباط ندارد». تنها وعده واشنگتن به ایران در صورت شرکت تهران در ائتلاف، «در نظر گرفتن موضع گیری مسئولانه آن در آینده است». این یعنی هیچ چی. به عبارت دیگر، به تهران پیشنهاد می کنند به طور رایگان و با هزینه خود به نفع واشنگتن و ریاض تلاش کند، از اسد دست بکشد و خود را دچار دور جدید رویارویی شیعه و سنی بکند. تنها «کارشناسان فوق العاده پیشرفته» می توانند بگویند که این پیشنهاد به نفع ایران است و اینکه ایران باید آن را قبول کند.

در واقع، تنها تهران و مسکو نیستند که قصد ندارند از برنامه های ضد تروریستی «آمریکا در خاور میانه پشتیبانی کنند. در سال ۲۰۰۱ حدود ۹۰ کشور عضو ائتلاف در جهت مبارزه با تروریسم بین المللی شدند. بعد از گذشت ۱۳ سال شمار علاقه مندان به شرکت در ائتلاف ضد تروریستی «نسخه ۲» دو برابر کمتر است که اکثر آنها سعی می کنند به «حمایت اخلاقی» بسنده کنند. افغانستان، عراق، لیبی، بهار عربی و پاییز اسلام گرایانه به جهانیان آموخته اند که اهمیت واقعی «مبارزه با ترور» و سایر اصطلاحاتی را بفهمند که کاخ سفید و «کارگاه پساکی - کری» یعنی وزارت خارجه آمریکا، بی وقفه و به وفور تولید می کنند. امروزه تهران در خط مقدم مبارزه واقعی با افراطی گری و ترور قرار دارد و حاضر است به این مبارزه از طریق همکاری تنگاتنگ با مسکو، پکن و کشورهای دیگر ولی نه با «ائتلاف توبه کنندگان»، ادامه دهد. همانطور که می بینیم، این موضع گیری ایران پایه و اساس محکمی دارد.

متمایل شدن تهران به آمریکا تا چه اندازه خطرناک است؟

ولادیمیر یفرموف

مقدار زیادی از سخن پراکنی ها و خیال بافی ها درباره احتمال به روز آوری نظام سیاسی فعلی جمهوری اسلامی ایران و خط سیاست خارجی حسن روحانی رئیس جمهور ایران به عمل آمده است. هدف بعضی از آنها، بی اعتبار کردن حالت انقلابی دولت اسلامی است در حالی که ادعاهای دیگر برآیند نادانی ابتدایی است. ممکن است رایج ترین کلیشه تبلیغاتی این باشد که گویا طبقه سیاسی ایران معاصر به دو گروه محافظه کاران و لیبرال ها تقسیم شده است. ولی واقعیت قطعاً اینطور نیست. افزون بر آن،



بیش از پیش می توان ادعاهایی شنید که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به آمریکا متمایل شده است.

ویژگی های نخبگان ایرانی

تاریخچه موفقیت ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ ناشی از آن است که یکپارچگی نسبتاً شدید نخبگان جمهوری اسلامی ایران پیرامون اصول کلیدی، به طور اعجاب انگیز از مبارزه فکری و سیاسی در جامعه ایرانی ممانعت نمی کند. در حقیقت امر، شدت برخورد شخصیت های مشخص سیاسی مهم نیست. به عنوان مثال، هر دور انتخابات ریاست جمهوری ایران موجب شکل گیری فرهنگ خاص سیاسی جمهوری اسلامی می شود و همیشه نشان دهنده پایان یافتن فرآیندهای مهم و به هم بسته ادواری در داخل طبقه حاکم بر ایران می باشد. اولاً، تجزیه و تحلیل جامع و گسترده راهبرد خارجی و داخلی دولت در مرحله ای که گذشت، صورت می گیرد. ثانیاً، دور جدید هماهنگی منافع نیروها و مراکز با نفوذ سیاسی یعنی گروه های مختلف روحانیون شیعه، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سایر نهادهای نظامی و انتظامی، نهادهای کلیدی اقتصادی و غیره صورت می گیرد. ولی در مرکز همه این روندهای پیچیده باز و مخفی که در میان نخبگان کشور می گذرند، شخصیت کلیدی رهبر روحانی کشور قرار دارد که در واقع توازن پایدار و هماهنگی متحرک تمام ساختار سیاسی ایران امروز را تضمین می کند.

موقعیت استثنایی آیت الله علی خامنه ای رهبر فعلی در سیستم تصمیم گیری در ایران دو علت دارد. اولاً، رهبر از نظر موقعیت سیاسی، اعتبار اخلاقی در جامعه و در روابط بین مراکز نهادهای شده نخبگان کشور، داور درجه عالی است. ثانیاً، همانا رهبر روحانی است که در چارچوب این نظام سیاسی مسئول فرمول بندی کردن نهایی و اجرای خط عمومی دولت در مرحله بعدی است. علاوه بر آن، آیت الله علی خامنه ای به لحاظ خصوصیات اخلاقی که دارد، به آن دسته از رهبران کم نظیر جهانی تعلق دارد که واقعاً از تفکر راهبردی برخوردارند. هر رئیس جمهوری اسلامی ایران که نماینده ائتلاف نیروهای معین سیاسی کشور

است، رئیس واقعی کشور نیست بلکه در عمل ریاست قوه مجریه ایران را بر عهده خود دارد. رئیس جمهور ایران از این نظر مسئول اجرای سیاست خارجی و داخلی است که با نخبگان بلندپایه ایرانی هماهنگ شده است. ولی همانا رهبر روحانی ضامن بی چون و چرای تمام این الگوی سیاسی می باشد.

موقعیت ویژه رهبر روحانی ایران

رهبر از امکانات متعددی برای نظارت بر امور سیاسی و اجتماعی اعم از امکانات رسمی (عزل و نصب اعضای برخی نهادهای دولتی) و اخلاقی و مذهبی برخوردار است. به عنوان مثال، رهبر روحانی بخشی از اعضای شورای نگهبان را که لیست نهایی کاندیداهای مقام ریاست جمهوری را تعیین می کنند، منصوب می کند. وقتی خاتمی رئیس جمهور اواسط سال های ۱۹۹۰ خیال کرد که در شرایطی که در واشنگتن مبارزه بر سر خط آمریکا نسبت به ایران خاتمه یافته، باید با ایالات متحده به توافق رسید، آیت الله خامنه ای رهبر روحانی از خط اصولاً متفاوتی طرفداری کرد. وی اعتقاد داشت که مبارزه داخلی در میان نخبگان آمریکایی هنوز خاتمه نیافته است بلکه ادامه خواهد یافت. به عقیده وی، در آن شرایط ابراز آمادگی برای مذاکرات و سازش ها به معنی نمایش ضعف راهبردی خود بود. حوادث بعدی نشان داد که حق با آقای خامنه ای بود. در گذشته نه چندان دور علاقه محمود احمدی نژاد به قدرت، تشکیل گروه حکومتی خاص خود که با دیگران مقابله می کردند، نادیده گرفتن دیدگاه گروه های نخبه دیگر و از جمله خود رهبر و تلاش های وی برای طراحی قواعد خاص بازی، دوباره اوضاع در داخل محافل حاکم بر ایران را شدت بخشیده بود. لذا منطقی است که مشایی، شخصیت وابسته به احمدی نژاد، در انتخابات ریاست جمهوری رد صلاحیت شد. معلوم گردید که صرف نظر از اینکه چه کسی در سال ۲۰۱۳ رئیس جمهور ایران شود، این سیاستمدار باید با خاتمی و با محمود احمدی نژاد تفاوت قابل توجهی داشته باشد. مهمترین علت این امر آن است که امروزه جمهوری اسلامی ایران با سال ۱۹۹۷ و حتی سال ۲۰۰۵ تفاوت اصولی دارد و می توان گفت که این کشور دیگری است. ایران امروز در واقع تنها ابرقدرت منطقه ای در منطقه خاور میانه است. تهران این واقعیت را به وضوح به اثبات رسانده است زیرا نشان داد که قادر است به طور مؤثر و طی مدت بیش از سی سال با ایالات متحده مقابله کند. جمهوری اسلامی ایران به عنوان با نفوذ ترین نیروی منطقه قادر است حوزه نفوذ منطقه ای خود را ایجاد و تحکیم کند. افزون بر آن، حوادث جاری در سوریه و عراق نشان می دهد که تهران می تواند حتی در نامناسب ترین شرایط معادله نیروهای منطقه ای را به نفع خود تغییر دهد. ایران از شرکای با نفوذ جهانی نظیر روسیه و چین برخوردار است زیرا منافع راهبردی متقابل، آنها را به این شراکت سوق می دهد.

چرا نشانه های بهبود روابط آمریکایی - ایرانی مشاهده می شود؟

ولی چرا بسیاری از ناظران نتیجه گیری کرده اند که حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران خط آمریکایی را دنبال می کند؟ آیت الله خامنه ای رهبر روحانی ایران که تحولات منطقه ای را با هوشیاری ارزیابی می کند، با کاندیدا شدن این شخص که دشمن غرب نیست، در انتخابات ریاست جمهوری موافقت کرد و او به پیروزی مطمئنی دست یافت. واقعیت این است که ایران با وجود توان نظامی و اقتصادی خود، فعلاً نمی تواند به قدرت و ادعاهای فزاینده جهان عرب در منطقه و قبل از همه گروه

نظامی سیاسی شورای هماهنگی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس پاسخ مناسبی بدهد. تهران در عین حال می فهمد که در صورت سقوط رژیم اسد، حزب الله، متحد بسیار مهم ایران در این منطقه در حال تغییر و تحول سریع، ریاست خود را از دست خواهد داد. ایالات متحده به نوبه خود خطرناک بودن کشانده شدن به ماجراجویی های قطر و عربستان سعودی را درک نموده است. شخصیت های بلندپایه در تپه کپیتال بایستی پاسخ مناسب این سؤال را پیدا کنند که «چرا ما در سوریه از القاعده و گروه های تروریستی دیگر پشتیبانی می کنیم؟» در تابستان سال جاری در قسمت شمالی سوریه و در بخش شمالی و غربی عراق گروهک تروریستی داعش به طور قابل توجهی تقویت شد.

از نظر ژئوپلیتیکی، تقویت بیش از حد عامل عربی در خاور میانه به نفع ایالات متحده نیست. آمریکا باید به منظور تأمین تعادل نیروها شریکی پیدا کند که ایران می تواند این نقش را ایفا نماید. طرفین در حال حاضر سعی می کنند راه حل مسأله طراحی سلاح های هسته ای را پیدا کنند. امروزه مهم ترین هدف تهران، پیشگیری از تقویت عربستان سعودی، قطر و گروه های رادیکال سنی است که خامنه ای جهت حل این مسأله حاضر است به گذشت ها تن دهد. ایالات متحده به نوبه خود آماده است که تحریم ها را از ایران رفع نماید. به عنوان مثال، جان کری وزیر امور خارجه آمریکا جدیداً اظهار داشت: «تصمیم بر رفع تحریم های بین المللی از ایران می تواند ظرف مدت چند ماه اتخاذ شود ولی به شرطی که تهران به همکاری تن داده و برای بازرسان بین المللی به همه تأسیسات برنامه هسته ای خود دسترسی فراهم کند. احتمال می رود که این توافق خیلی زودتر حاصل شود که این امر به شفافیت کار و آمادگی ایران بستگی دارد». نزدیکی روابط با ایران به ایالات متحده اجازه خواهد داد نه تنها در خاورمیانه بلکه در قفقاز جنوبی و در منطقه خزر (با برابر صفر کردن دستاوردهای روسیه در سوریه)، نفوذ روسیه را تضعیف کند. برای ایران، نزدیکی روابط با ایالات متحده به معنی تضعیف مواضع نه تنها جهان عرب و ترکیه بلکه اسرائیل است. تصادفی نیست که برداشت تل اوپو از گفتگو بین واشنگتن و تهران اینقدر منفی بود.

باراک اوباما نمی خواهد با ایران دعوا کند و کمتر نگران سلاح های هسته ای است زیرا این سلاح ها آمریکا را تهدید نمی کند. او خوب می فهمد که بمب اتمی ایران، هند، پاکستان و هر کشور دیگری علیه آمریکا به کار گرفته نخواهد شد در حالی که چگونگی روابط این کشورها با همسایگان، مشکل خودشان است. این نقطه نظر بسیاری از صاحب نظران است. ولی ایالات متحده و ایران می توانند در مبارزه با گروه های افراطی سنی با هم همکاری داشته باشند. روز ۱۶ ژوئن سال جاری حسن روحانی رئیس جمهور ایران طی سخنانی در خصوص فعال شدن تروریست های داعش خاطرنشان کرد که ایران حاضر است با ایالات متحده در مبارزه با گروه های افراطی سنی همکاری کند. وی تأکید نمود: «همه کشورها باید در مبارزه مشترک با تروریسم شرکت کنند. ما می توانیم با آمریکایی ها همکاری کنیم تا به بی نظمی در خاور میانه پایان دهیم».

جان کری وزیر امور خارجه آمریکا و محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در سطح لفظی اظهار اطمینان می کنند که ایالات متحده و ایران حاضرند در اسرع وقت بند های باقی مانده موافقتنامه نهایی را هماهنگ کرده و آن را امضا کنند. واقعاً پنج دور اخیر مذاکرات گروه ۵+۱ با ایران درباره برنامه هسته ای تهران که در نوامبر سال ۲۰۱۳ در ژنو شروع شده و در ماه ژوئن ۲۰۱۴ در وین خاتمه یافتند، به دستاورد واقعی دیپلماسی آمریکایی و ایرانی تبدیل شدند. با وجود اینکه بسته

تحریم های سال ۲۰۱۲ تا کنون لغو نشده است، کاخ سفید از بعضی معاملات بزرگ شرکت های ایرانی، آمریکایی و اروپایی چشم می پوشد. ایران بعد از لغو بخشی از تحریم ها موفق شد درآمدهای نفتی خود را به میزان ۱۰ میلیارد دلار افزایش دهد.

در مجموع، انعقاد موافقتنامه نهایی با ایران و رفع همه تحریم ها به اقتصاد ایران تحرک نیرومندی خواهد بخشید. تهران به قریب به ۱۰۰ میلیارد دلار که در بانک های خارجی توقیف شده است، دسترسی پیدا کرده و از محل صدور نفت درآمدهای چندین میلیاردی خواهد داشت. در عین حال کشورهای اتحادیه اروپا نه تنها به دریافت حامل های انرژی از ایران برای کاهش وابستگی گازی به روسیه علاقه مندند بلکه حاضرند در ایران در طرح های بزرگ سرمایه گذاری کنند. آمریکا نیز خواهان توسعه خط لوله جایگزین برای اروپا می باشد. مسئولین بلندپایه ایرانی تا کنون به دفعات اعلام کرده اند که تهران آماده است به اروپا نفت و گاز را به مقدار لازم صادر کند.

اهداف باراک اوباما

سود اقتصادی روشن است ولی این سؤال مطرح می شود که «چرا دولت باراک اوباما که طی بیش از یک سال با تهران مذاکرات محرمانه اجرا می کرد، می خواهد زودتر موافقتنامه نهایی با ایران را امضا کند؟». در پاییز امسال در آمریکا انتخابات میان دوره ای نمایندگان کنگره برگزار می شود. در حال حاضر «مرکز سیاست مسئولانه» به احتمال ۸۰ درصدی پیروزی حزب جمهوری خواه در هر دو مجلس کنگره را پیشبینی می کند. در این شرایط پرزیدنت اوباما باید قبل از انتخابات میان دوره ای معامله با ایران را نهایی بکند تا اکثریت بالقوه جمهوری خواه نتواند بسته جدید تحریم ها را وضع کند و همه توافقات حاصله را برابر صفر بکند. از سوی دیگر، حتی اگر جمهوری خواهان نسبت به اعمال تحریم ها اقدام نکنند، در هر حال ابتکار عملی از دولت به کنگره منتقل می شود. بعید به نظر می آید که باراک اوباما اجازه دهد که جمهوری خواهان در آینده دستاورد بسیار مهم در زمینه حل مناقشه با ایران بر سر برنامه هسته ای را به خود نسبت دهند.

عامل دوم، تمایل ایالات متحده به حفظ تعادل بین جهان سنی و جهان شیعی در خاور میانه است. در مرحله اخیر عربستان سعودی به عنوان حامی اساسی «بهار عربی» به طور فعال به توسعه اسلام سیاسی رادیکال در منطقه مساعدت کرده است. از این نظر، تقویت بیش از حد عامل سنی منافع ملی ایالات متحده و امنیت متحدانش را به مخاطره می اندازد. در عین حال، ایالات متحده نمی تواند فرضیه های مبنی بر نزدیکی روابط بین عربستان سعودی و ایران را جدی بگیرد زیرا این دو کشور رقیبان مستقیم سیاسی و عقیدتی در منطقه خاور میانه هستند. رویارویی بین ریاض و تهران به مناقشات تاریخی فارس ها و عرب ها، شیعیان و سنی ها ختم نمی شود بلکه در حد زیادی ناشی از مبارزه بر سر سلطه ژئوپلیتیکی بر منطقه است. فردریک کاگان کارشناس سیاسی آمریکایی و مشاور دوید پتریوس مدیر سابق سازمان «سیا» ضمن توصیف رویارویی بین ایران و عربستان سعودی خاطرنشان می کند: «رویارویی بین عربستان سعودی و ایران به مسأله مشروعیت هر یک از رقیبان ختم می شود. جمهوری اسلامی مشروعیت هر پادشاهی را زیر علامت سؤال برده و مدعی نقش رهبر جهان اسلام است. و اما عربستان سعودی در اینجا خطر برای موقعیت خود به عنوان رهبر سنی ها را تشخیص داده و چالش مذهبی از طرف ایران را درک می کند». علاوه بر آن، عربستان سعودی جداً نگران آن است که ایران از نظر اقتصادی تقویت شود و بتواند سیاست تجاوزکارانه

ای دنبال کند. وضعیتی ایجاد می شود که ایالات متحده باید از یک سو سیاست اسلامی سازی منطقه را که ریاض دنبال می کند. تحت تأثیر قرار دهد و از سوی دیگر، باید به آل سعود ضمانت امنیت بدهد.

البته نباید فراموش کرد که معامله آمریکا با ایران موجب وقوع بحران در روابط با اسرائیل شده است. مسأله اسرائیل برای دولت باراک اوباما پیش از این که خارجی باشد، اهمیت داخلی دارد. از نظر آمریکا، اسرائیل یک نوع ویتترین دموکراسی است که توسط جهان خصم اسلام احاطه شده است. کمک نظامی و سیاسی ایالات متحده مترادف با حمایت از ارزش های بنیادینی است که سیاستمداران آمریکایی هر روز از آن دم می زنند. دموکرات ها و جمهوری خواهان باید در بعد داخلی عامل لابی اسرائیلی را در نظر بگیرند که با نفوذ ترین گروه لابی در آمریکاست.

جان کلام، کاخ سفید سعی می کند تا پایان ماه نوامبر سال جاری همه مذاکرات با ایران را نهایی کند تا به اسرائیل ضمانت بدهد که تهران به دنبال ساخت سلاح های هسته ای نیست. علاوه بر آن، ایالات متحده مجبور خواهد شد جلوی ارسال سلاح های ایرانی به نوار غزه را بگیرد. زمان نشان خواهد داد که این کار انجام می شود یا خیر. اصل کار این است که آیت الله العظمی علی خامنه ای در نهایت امر به حسن روحانی رئیس جمهور چه چیزی خواهد گفت.

ایالات متحده وارد نبرد بر سر ایران شده است: اگر ایران برود، چه چیزی در انتظار روسیه است؟

ولادیمیر آلکسیف

ایالات متحده در سال ۲۰۱۳ یعنی قبل از آنکه حسن روحانی به مقام ریاست جمهوری ایران انتخاب شود، به اجرای راهبرد جدید در حق تهران پرداخته بود. هدف آن، تضعیف و سپس ویرانی نظام دولتی و سیاسی فعلی کشور، تابع خود کردن منابع عظیم نفت و گاز جمهوری اسلامی ایران و تبدیل کردن این کشور به ابزار مطیع در خدمت تقویت سلطه آمریکایی بر منطقه خلیج فارس، خاور میانه، قفقاز جنوبی، منطقه خزر و آسیای مرکزی بود زیرا ایران قدرت منطقه ای کلیدی است که در تقاطع این مناطق واقع شده است. اگر احیاناً آمریکا بتواند به این هدف دست یابد، با رفتن



ایران، این کشور عظیم، روسیه و منافع آن در آسیای مرکزی و قفقاز بزرگ چه خواهد شد؟

هدف اساسی واشنگتن

گام هایی که دولت باراک اوباما امروزه در حق ایران برداشته است، قبل از همه هدف جدا کردن این کشور از روسیه را دنبال می کند در حالیه روابط جمهوری اسلامی ایران با روسیه خیلی آهسته ولی باز هم به شراکت راهبردی تکامل می یابد. برای ایالات متحده در این منطقه اهمیت دارد که از تهران در مبارزه بر سر بیرون راندن فدراسیون روسیه از بازار اروپایی و جهانی گاز و تنزل قیمت های نفت در جهت تضعیف اقتصاد روسیه استفاده کند. باراک اوباما بعد از اعمال تحریم ها علیه مسکو در رابطه با اوکراین، این سیاست را بی پرده دنبال می کند. عرضه گسترده نفت ایرانی در بازار بعد از رفع تحریم های بین المللی از این کشور همراه با افزایش صادرات نفت ایالات متحده و عربستان سعودی می تواند قیمت های جهانی نفت را تا سطح ۸۰-۷۵ دلار بابت یک بشکه پایین آورد. با توجه به اینکه در بودجه سال ۲۰۱۵ فدراسیون روسیه قیمت نفت معادل ۹۰ دلار در نظر گرفته شده است، به بودجه روسیه ضربه محکمی وارد خواهد آمد. ورود جمهوری اسلامی ایران به بازار اروپایی گاز (که ایران می تواند صادرات آن را از سال ۲۰۱۶ شروع کند) به درآمدهای روسیه ضربه نیرومند جدیدی وارد خواهد کرد زیرا صدور حامل های انرژی ۷۰٪ درآمدهای روسیه را تشکیل می دهد. به عبارت دیگر، برای تهران نقش یک نوع عربستان سعودی در سال های ۱۹۸۴-۱۹۸۲ را قایل شدند که ایالات متحده و عربستان سعودی از طریق تحریک سقوط قیمت های نفت موجبات

فروپاشی اقتصاد شوروی و خود اتحاد شوروی را فراهم کرده بودند. این سیاست در حد زیادی راهبرد سال ۱۹۸۲ ریگان را تکرار می کند که در جلسه تنگی با حضور مسئولین عالی مقام دولت آمریکا تأیید شد.

بازی های ترکیبی آمریکا در منطقه

یک هدف دیگر ضربه واشنگتن در محور ایرانی، رهایی از وابستگی به بازیگران مهم دیگر منطقه ای نظیر ترکیه، عربستان سعودی، اسرائیل و مصر است که از در نظر گرفتن همه خواست های کاخ سفید دست کشیده و در خاور میانه سیاست خود را دنبال می کنند. به علاوه، ایالات متحده برای خود مهم می داند که اتکای غرب بر صادرات انرژی از کشورهای حاشیه خلیج فارس و قبل از همه عربستان سعودی، قطر، کویت و امارات را تضعیف نماید. تنها ایران قادر است به نیروی مقابل این قطب های نفوذ منطقه ای تبدیل شود به خصوص اگر رفتار ایران با عراق هم آهنگ شود که توان نفتی و گازی آن از ایران کمتر نیست. ایران و عراق می توانند با هم نفت معادل نفت عربستان سعودی و گاز معادل گاز قطر را صادر کنند. ولی ترکیه با ادعاهای عثمانی جدید خود و مصر که رهبر سنتی سیاسی جهان عرب است، مجبور خواهند شد در تقسیم آمریکایی نقش ها در خاور میانه بزرگ عامل ایرانی را در نظر بگیرند. اسرائیل و لابی آن در واشنگتن باید همین کار را بکنند.

هدف شماره ۳، حل و فصل مسایل سوریه و عراق به کمک ایران به نفع آمریکا و نیز مهار زدن حزب الله به خاطر اسرائیل است. این کار باید برای تل اوئو نزدیکی روابط آمریکا با ایران و گذشت های واشنگتن در زمینه برنامه هسته ای ایران را جبران کند. تا کنون بر همه روشن شده است که برنامه هسته ای تهران کمتر باعث نگرانی واشنگتن می شود زیرا این برنامه علیه آمریکا توسعه نمی یابد ولی می تواند بازیگران منطقه ای نظیر عربستان سعودی و اسرائیل را آرام کند که مجبور خواهند شد بیش از پیش بر ضمانت های امنیتی واشنگتن متکی شوند. احتمال زیادی می رود که آمریکایی ها تا ماه نوامبر سال جاری با ایران درباره برنامه هسته ای ایران به توافق برسند که بعد از آن تحریم های ضد ایرانی رفع شده و جمهوری اسلامی ایران به دارایی توقیف شده صدها میلیارد دلاری خود دسترسی پیدا خواهد کرد. بعد از آن سرمایه گذاری خارجی به اقتصاد ایران سرازیر خواهند شد زیرا ایران تنها واحه ثبات و بهروزی در سراسری خاور میانه است. این کشور از درآمدهای چندین میلیاردی از محل صادرات نفت و گاز برخوردار خواهد شد.

چه بهایی پرداخت خواهد شد؟

ولی آمریکایی ها در عوض، بهایی به صورت تغییرات در سیاست خارجی ایران، امتناع از همکاری با فدراسیون روسیه و از جمله همکاری نظامی فنی (که غیر از روسیه کسی نمی تواند مدرن ترین انواع سلاح ها را به ایران صادر کند)، تغییرات در مواضع آن نسبت به سوریه، حزب الله، عراق، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی را درخواست خواهند کرد. بهای بالایی تعیین خواهد شد که می تواند شامل صدور اجازه ایجاد پایگاه های تربیت نیروهای تخریبی، شبه نظامیان، مزدوران و تروریست های عادی در خاک ایران برای نفوذ بعدی آنها به روسیه (شمال قفقاز و سواحل ولگا) جهت متزلزل کردن قدرت ولادیمیر پوتین و نیز به آسیای مرکزی (ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان) باشد. در آسیای مرکزی سعی خواهند کرد رژیم های محلی را سرنگون کرده و با رژیم های غربی عوض کنند که منابع نفت و گاز خود را تحت نظارت آمریکا خواهند گذاشت. مسأله تاجیکستان به

صورت ساده حل خواهد شد زیرا ایران آن را دولت برادر یا حتی بیش از آن محسوب می کند. کشور نفت و گاز خیز آذربایجان نیز همین آینده را دارد. واشنگتن به وسیله نفت و گاز جمهوری های شوروی سابق مذکور و خود ایران و عراق می تواند حامل های انرژی روسی را از اروپا بیرون بکند که این امر به خصوص در مورد گاز صحت دارد. به این منظور کافی است که طرح ساخت خط لوله «نابوکو» احیا شود و گاز ایران، عراق، ترکمنستان و قطر به وسیله آن به اروپا صادر گردد. بعد از آن می توان دور خط لوله «جریان جنوبی» خط سیاهی کشید. حتی اوکراین می تواند از این طریق از صادرات گاز روسیه رها شود. تا زمانی که صادرات گاز روسی به چین شروع شود، اقتصاد ما تا حد بحران افت خواهد کرد.

آیا مسکو این واقعیت را درک می کند؟

امید های زیادی داریم که مسکو همه عواقب سیاست جدید واشنگتن نسبت به تهران را در چارچوب تلاشهای عمومی آمریکا در جهت فشار دادن گلولی روسیه و تبدیل کردن روسیه به کشور درجه دوم یا سوم وابسته به آمریکا محاسبه کرده باشد که در برنامه های آمریکایی برای روسیه تنها نقش تأمین حامل های ارزان انرژی و مواد خام برای غرب در نظر گرفته شده است. هیچ گونه سیاست مستقل خارجی و داخلی در کار نخواهد بود. از نیروهای مسلح نیرومند هم خبری نخواهد بود.

به نظر می آید که آمریکا به منظور عملی کردن این برنامه هولناک به شیوه عمل جدیدی متوسل می شود. آمریکا مخصوصاً روسیه را تا فرق سر به مناقشه ژئوپلیتیکی با اوکراین و مناقشه با اتحادیه اروپا در بخش انرژی کشانده است تا توجه روسیه را از مسأله اساسی منحرف کند. به همین علت، تا این موقع اقدامات مسکو در جهت پیشگیری از خط جدید کاخ سفید نسبت به ایران مشاهده نشده است. روسیه در امور اوکراین و بازار گازی اتحادیه اروپا متمرکز شده است در حالی که خطر اساسی از جنوب نزدیک می شود. آمریکایی ها «یواشکی» کار خود را می کنند. عملیات جنگی در عراق و سوریه به بهانه مبارزه با داعش و تروریسم بین المللی، بخشی از خط آمریکایی فتح ایران و بیرون راندن فدراسیون روسیه از این منطقه را تشکیل می دهد.

چرا مسکو اقدام نمی کند؟

این سؤال مطرح می شود که چرا مسکو اقدام نمی کند؟ آیا خطر را دست کم می گیرد؟ اوضاع را نمی فهمد؟ آیا این نشانه ضعف دیپلماسی روسی است؟ شاید همه این عوامل با هم تأثیرگذار باشند؟ یادآوری می شود که در ماه سپتامبر سال جاری در پی جلسه کمیسیون مشترک همکاری های بازرگانی و اقتصادی بین روسیه و ایران پروتکل شامل فهرست طرح های قابل اجرای معادل حدود ۷۰ میلیارد دلار به امضا رسید. یک ماه گذشت ولی هیچ حرکتی صورت نگرفته و چیزی نشان نمی دهد که تمایل به اجرای مفاد این پروتکل وجود داشته باشد. علاوه بر آن، ایران باید فوراً به ارتش خود سلاح های مدرن بدهد که روسیه تنها صادر کننده بالقوه این تسلیحات است. تنها مسکو می تواند به تهران سامانه های ضد هوایی اس-۴۰۰ و اس-۴۰۰ یا «پانتسیر»، جنگنده های میگ-۳۱ یا سوخوی-۳۰ (۳۵)، تانک های T-90S، گلوله های هدایت شونده ضد تانک «کورت»، زیردریایی ها و ناوهای سطحی مدرن، سامانه های موشکی دفاع ساحلی و سلاح های دیگر را صادر کند. بدیهی است که ایالات متحده و ناتو - حد اقل تا عوض شدن رژیم انقلاب اسلامی با رژیم آمریکایی - سلاح های این سطح بالا را در اختیار ایران نخواهند گذاشت تا موجبات تغییرات ریشه ای در معادلات نیروهای منطقه ای را تحریک نکنند چرا که واشنگتن در این منطقه

به همکاری های فعال نظامی با کشورهای ساحلی خلیج فارس و ترکیه ادامه خواهد داد زیرا فروش اسلحه به پادشاهی های ثروتمند عربی بهره عظیمی می دهد. اگر افزایش نفوذ ایران اضافه شود، پادشاهان عربستانی به دنبال سفارش های جدید نظامی دست به دامن واشنگتن خواهند شد. لذا روسیه باید فوراً روابط خود را با ایران گسترش دهد زیرا در غیر این صورت می تواند برای سوار شدن بر قطار ایرانی که با شتاب سرعت می گیرد، دیر کند. این ادعا شامل حال نه تنها همکاری نظامی فنی بلکه همکاری های بازرگانی اقتصادی و به خصوص انرژی، حامل های انرژی و برنامه اتمی صلح آمیز است. باید از امروز این کار را شروع کرد ولو اینکه خوب بود اگر این کار دیروز و حتی پریروز شروع شده بود.

ضربه به چین

هدف شماره ۴ خط سیاسی آمریکا نسبت به ایران، حالت بلندمدت ژئوپلیتیکی دارد و آن محدود کردن امکانات چین به عنوان حریف آینده بالقوه واشنگتن در آسیا است. اگر ایالات متحده جمهوری اسلامی ایران را به عنوان شریک راهبردی به دست آورد، چین مهم ترین صادر کننده نفت را از دست خواهد داد. با عنایت به مراتب فوق درباره روسیه به عنوان هدف اساسی سیاست آمریکا در زمینه تقسیم مجدد بازار جهانی گاز و اوضاع صادر کنندگان گاز در آسیای مرکزی، اقتصاد چین در آینده قابل پیشبینی به آمریکا وابسته خواهد بود زیرا آمریکا تمام بازار جهانی حامل های انرژی را کنترل خواهد کرد.

ایجاد نهادهای جایگزین بین المللی در چارچوب بریکس و روند گسترش سازمان همکاری شانگهای که دورنمای عضویت ایران در آن نیز فراهم شد، باعث شد که آمریکا از کوره در رود. احتمال ایجاد محور روسیه - چین - ایران و پیوستن هند به این محور، باعث ترس و وحشت ویژه واشنگتن شد. ایالات متحده معتقد است که این امر به معنی از بین رفتن آن نقش جهانی آمریکا خواهد بود که واشنگتن تا این حد بدان متمسک می شود. همچنین نظارت بر منابع اساسی حامل های انرژی از دست خواهد رفت که ادامه بهروزی اقتصادی غرب بدان وابسته است.

ایران با خطر از دست دادن سیاست غیر وابسته روبرو می شود

امیدواریم که کرمین تا کنون این واقعیت را تشخیص داده باشد که مرکز ثقل تهاجم آمریکا و به تبع آن ناتو، دوباره به منطقه خاور میانه و به خصوص به ایران و عراق منتقل می شود. ولی آیا در ایران این واقعیت را درک می کنند یا اینکه آنجا فقط هدف مقطعی رها شدن از تحریم ها به هر بهایی که شده را در نظر دارند؟ ورود ایران بعد از رفع تحریم ها و عراق بعد از تثبیت اوضاع داخلی به بازار جهانی نفت و گاز، تا سال های ۲۰۲۰-۲۰۱۸ (بنا به برخی برآوردها، این دو کشور می توانند تا ۲۰ میلیون بشکه نفت در روز صادر کنند) نقش عربستان سعودی را که امکانات صادراتی آن در زمینه نفت از ۱۱-۱۰ میلیون بشکه در روز نمی گذرد، به طور چشمگیری کاهش خواهد داد.

بدون ایران، عراق و سوریه نمی توان مسیر جایگزین خط «جریان جنوبی» را به وجود آورد. ولی ورود نیرومند گاز ایرانی از میدان «پارس جنوبی» به اروپا و آغاز صادرات گازی عراق که برای سال ۲۰۱۶ برنامه ریزی شده است. مسأله دیگری است. واشنگتن در این بازی پیچیده بر ایران متکی می شود و به عبارت دقیق تر، مایل است از طریق گذشت ها در زمینه برنامه

هسته ای با ایران روابط نزدیک تری برقرار کند، تحریم ها را رفع کند و در بخش انرژی سرمایه گذاری های فراوانی بکند. بعد از آن به تغییر هویت طبقه حاکم بر ایران از حالت ملی گرای اسلامی به غربی لیبرال خواهد پرداخت.

آمریکایی ها قبل از همه سعی می کنند گروه حسن روحانی رئیس جمهور ایران و سیاستمداران و تجار نیمه مذهبی حامی وی را از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از مقامات مذهبی کشور به ریاست علی خامنه ای رهبر روحانی جدا کنند (ایالات متحده به همین منظور کارزار تبلیغاتی پلید در جهت شکل دهی افکار عمومی درباره سلامتی رهبر روحانی ایران و تغییرات در ارتباط با روی کار آمدن رهبر روحانی جدید را راه اندازی کرد). کاخ سفید بدین وسیله امتناع از توسل به زور برای سرنگونی رژیم فعلی ایران را اعلام کرده و به اجرای طرح فاسد کردن آن از درون پرداخت که بدین منظور رژیم را بر اساس معیار ها و الگوی غربی «اصلاح» کرده و برای تضعیف مقامات فعلی ایران مخالفان داخلی را تشویق خواهند کرد. همچنین می خواهند تنش های بین قومی فارس ها با اقلیت های قومی (آذری ها، کردها، بلوچ ها و غیره) را تحریک کنند.

در حال حاضر ایران هدف اساسی برنامه های جهانی واشنگتن است. کاخ سفید بدون سرنگونی یا تغییر رژیم حاکم بر تهران نمی تواند خط راهبردی جدید خود را عملی کند. آمریکا تا آخر رفته و از همه روش ها و وسایل و نیز از بی فعالیتی فوق العاده مسکو که در منطقه سیاست فعالی دنبال نمی کند، استفاده خواهد نمود. اگر رژیم فعلی ایران تمایلات آمریکا را درک نکند، ملت ایران مجبور خواهند شد بالاترین بها را بپردازند و آن از دست دادن هم حاکمیت بر منابع طبیعی و هم سیاست مستقل است. امیدواریم که آیت الله العظمی علی خامنه ای، حسن روحانی رئیس جمهور و فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای مسلح ایران کاسه زیر نیم کاسه برنامه های واشنگتن و عواقب اسفناک عملی شدن این طرح ها برای ایران را درک کرده باشند.

«منگنه» خزر برای روسیه و ایران

ایگور نیکلایف

تفسیر اجلاس سران گروه ۵ خزر در آستراخان که از طرف وزارت امور خارجه آمریکا توسط «خانم معجزه» پساکی اجرا شد، بسیار مختصر و آمیخته به بی تفاوتی بود. او می خواست بگوید که آنها با هم ملاقات کردند ولی این ملاقات و بیانیه ای که صادر شد، بر برنامه های ایالات متحده در مورد خزر هیچ اثری نخواهد گذاشت. این یکی از آن موارد کم نظیر است که می توان با ارزیابی واشنگتن از یک ملاقات موافقت کرد زیرا بخش عمده مطالبی که در آستراخان بر زبان آورده شد، به واقعیات عملیاتی که پیرامون



منطقه خزر توسعه می یابد، ربطی نداشت.

البته، این ارزیابی با گزارش های ظفرمندان برخی رسانه های گروهی و کارشناسانی تفاوت شدیدی دارد که موفق شدند در این ملاقات سران پنج کشور ساحلی خزر یک نوع «پیشرفت جهشی» تشخیص دهند. البته کسی دقیقاً اعلام نکرد این پیشرفت به چه معناست زیرا حتی با گذاشتن نتایج اجلاس زیر ذره بین نمی توان آن را پیدا کرد. در نتیجه مذاکرات و هماهنگی های ۱۸ ساله (!) وعده داده شد که سند اساسی «کنوانسیون درباره رژیم حقوقی دریای خزر» تا دو سال دیگر رونمایی شده و شاید همزمان با بیستمین سالگرد بررسی این موضوع به امضا برسد که البته کسی نمی تواند ضمانت محکم این کار را بدهد.

به عنوان دستاورد دیگر این فرمول عمومی اعلام می شود که به موجب آن هر یک از کشورهای ساحلی صاحب منطقه ۲۵ مایلی خواهد شد که از منطقه ۱۵ مایلی تحت حاکمیت دولتی و منطقه ۱۰ مایلی استثنایی اقتصادی تشکیل شود. و حالا کافی است خطوط مبدأ برای محاسبه این منطقه تعیین شود. بقیه، پهنه آبی مشاعی می باشد. ولی کشورهای ساحلی ترجیح می دهند یکی از مسایل اساسی یعنی تحدید حدود قسمت های بستر و اصول استفاده از این قسمت ها را مسکوت کنند.

در بیانیه سیاسی ۱۹ ماده ای که توسط سران کشور ها امضا شد، به طور جداگانه اصل عدم حضور نیروهای مسلح کشورهای فرا منطقه ای در دریای خزر قید شده است. این ماده شعاری به عنوان ضمانت امتناع ایالات متحده که خزر را منطقه منافع خود اعلام کرده است، از برنامه های گسترش حضور نظامی و سیاسی خود در این نقطه ژئواستراتژیکی جهان معرفی می شود. فرض بر آن است که واشنگتن به طور خاص و غرب به طور عام به حق حاکمیت و منافع دولتهای دیگر احترام زیادی بگذارند که ما هر روز نمونه ای این احترام را مشاهده می کنیم.

به عبارت دیگر، هیچ یک از مسایل اصولی که برای کشورهای ساحلی دستور روز واقعی و نه شعاری خزر را تعیین می کند، در این اجلاس سران حل نشده و حاد ترین و ناگوارترین مسایل مانند نظامی گری منطقه، به بعد موکول شدند تا شاید زمان بر آن اثر شفافبخشی بگذارد و خطرات و چالش های امنیت کشورهای ساحلی خود به خود از بین بروند. این همان اصل «یا پادشاه می میرد یا الاغ» است. مسأله فقط این است که خزر نقطه ای که در آن سلسله مسایل اعم از نفوذ روسیه در کشورهای خارج نزدیک، تلاش های ایران برای کاهش انزوای بین المللی خود و امنیت انرژی برای اروپا، به هم تنیده شده اند. هر کدام از این مسایل جدیداً رو به تشدید گذاشته است و در آینده نزدیک باز هم بیشتر شدت خواهد یافت. این امر که گروه ۵ خزر از نظر ترکیب داخلی خود برای مسکو «اکثریت ریاضی» مناسبی فراهم می کند (آستانه عضو اتحادیه مشترک با روسیه است، تهران شریک راهبردی محسوب می شود هر چند که این بیشتر تعبیر لفظی است)، چیزی جز خیال واهی نیست چرا که توسعه اوضاع آذربایجان و ترکمنستان نشان می دهد که یک نوع «مگنه راهبردی» تحت تأثیر خارجی شکل می گیرد که می تواند منافع مسکو و متحدان آن را به طور جدی تضییع کند.

درباره انتخاب آذربایجان بدون تخیلات

در جریان ملاقات غیر علنی برای مطبوعات که در آستراخان بین حسن روحانی و الهام علی یف برگزار شد، رئیس جمهور ایران بر توسعه همکاری ها در زمینه تجارت، محیط زیست، انرژی و گردشگری بین دو کشور تأکید خاصی کرد. وی فقط در پایان گفتگو اصل مطلب را بیان کرد که بیش از هر چیز دیگر باعث نگرانی تهران در سیاست باکو می شود: «امنیت و توسعه دو کشورمان به هم بسته است و ما نباید به کشورهای مخالف تحکیم روابط دوستانه بین ما اجازه دهیم که مداخله کنند». این اشاره تلویحی به نگرانی از گسترش همکاری های نظامی آذربایجان با اسرائیل، ترکیه و ایالات متحده و وابستگی مستقیم حسن همجواری بین دو کشور به فشردگی روابط یکی از آنها با «طرف ثالث» است. منظور رئیس جمهور ایران روشن بود ولی به ملایم ترین وجه بیان شد.

این تمایل تهران به صاف کردن گوشه های تیز در روابط با باکو به سیاست مسکو نسبت به آذربایجان شباهت فراوانی دارد. البته مدت هاست که روشن شده است که بیانات رسمی شخصیت های رسمی روس و آذربایجانی درباره «روابط خوب دوستانه بین دو کشور» تنها نشانه نزاکت و ادب دیپلماتیک است ولی اوضاع واقعی را منعکس نمی کند. همین امر درباره بیانیه های مربوطه ایرانی - آذربایجانی صحت دارد.

انتخاب سیاسی آذربایجان به نفع غرب و به تبع آن، گسترش همکاری های نظامی - سیاسی و نظامی فنی با اسرائیل، ترکیه، ایالات متحده و ناتو مدتهاست که جامه عمل پوشیده است. باکو قصد ندارد از این انتخاب منحرف شود. الهام علی یف می تواند هر بیانیه ای امضا کند ولی این قطعاً بدان معنی نیست که او مایل است این بیانیه ها را در شرایطی رعایت کند که با منافع شرکای غربی آذربایجان مغایرت داشته باشد.

به آمار مراجعه کنیم: در نتیجه سال ۲۰۱۳ تبادلات بازرگانی بین آذربایجان و روسیه برابر ۲,۵۸۳ میلیارد دلار و بین آذربایجان و ایران حدود ۱ میلیارد دلار بود در حالی که تجارت باکو با آنکارا معادل ۴,۶ میلیارد دلار برآورد شد که از ارقام سال ۲۰۱۲

به میزان ۱۰٪ بیشتر است. تبادلات بازرگانی باکو با کشورهای اتحادیه اروپا به ۱۵ میلیارد و ۲۷۶٫۱ میلیون دلار (۴۲٫۶٪ کل تبادلات بازرگانی خارجی آذربایجان) رسید که از تجارت با همه کشورهای جامعه مشترک المنافع (۴٫۰۶۳ میلیارد دلار) تقریباً چهار برابر بیشتر است. مقایسه ساده این ارقام پاسخ قانع کننده سئوالی را می دهد که چه کسی برای باکو مهم تر است. ولی مسکو به دلیلی اعتقاد دارد که تا زمانی که به آذربایجان سلاح های روسی صادر کند و با آن انواع دیگر همکاری نظامی فنی داشته باشد، نگرانی ها از رشد نفوذ واشنگتن و ناتو در باکو اغراق آمیز می باشد. این یکی از خیال های واهی بیش نیست.

ایالات متحده تا مدتی پیش دسترسی باکو به خرید تسلیحات را محدود می کرد که این امر دو علت داشت: اولاً، مقابله فعال ارمنه مقیم آمریکا و لابی آنها در کنگره و ثانیاً، ادعا های جدی وزارت امور خارجه آمریکا از باکو در زمینه «حقوق بشر». ولی این وضع تا مدتی پیش مشاهده می شد زیرا به موازات رشد علاقه واشنگتن به گسترش حضور خود در هر کشوری، شرایط «دمکراتیک بودن رژیم حاکم» تنزل می یابد. نمایندگان علی یف موفق شدند در جهت تأثیر گذاری بر موضع گیری کنگره آمریکا با رهبران لابی اسرائیلی در آمریکا به توافق برسند تا نفوذ جمعیت ارمنی بر نمایندگان کنگره را خنثی کنند.

در واقع، الهام علی یف انتخاب چندان زیادی ندارد زیرا می تواند فقط منافع آمریکا، ترکیه و اسرائیل در منطقه را عملی کند (که نخبگان سیاسی آذربایجان اکثراً از این وضع خوشحال هستند) یا اینکه بر اثر انقلاب رنگین جدید که سرویس های ویژه کشورهای مذکور به آسانی ترتیب خواهند داد، زمام امور را از دست بدهد. در این شرایط نقطه نظر رسمی آذربایجان درباره «عدم حضور نیروهای مسلح کشورهای ثالث در خزر» چه ارزشی دارد؟

«جبهه ترکمنی» اسلام گرایان

البته، اگر سناریویی که می تواند علیه ترکمنستان در صورت امتناع قربان قلی بردی محمدوف رئیس جمهور از شرکت در متنوع کردن واردات اروپایی حامل های انرژی به خاطر توافقات با چین عملی شود، در نظر گرفته شود، می توان گفت که آذربایجان وضعیت خوبی دارد. مقامات ترکمنستان تصمیم گرفتند در طرح خط لوله زیردریایی خزر که شامل ساخت ۳۰۰ کیلومتر خط لوله انتقال گاز از روی بستر خزر از ترکمن باشی واقع در غرب ترکمنستان تا اسکله ای در ناحیه باکو می باشد، شرکت کنند و این تصمیم بی چون و چرا اجرا می شود. این امر جوابگوی منافع اتحادیه اروپا است چرا که خط لوله بزرگ آدریاتیک بدون گاز ترکمنی بهره چندان نمی دهد و هدف نهایی آن که کاهش وابستگی به صادرات انرژی از روسیه است، حاصل نخواهد شد. بردی محمدوف تا کنون اعلام کرده است که ساخت این گونه خطوط لوله، حق لاینفک دولت های صاحب قسمت های مربوطه خزر است و لذا این طرح ها می توانند بدون موافقت اعضای دیگر گروه ۵ خزر عملی شوند.

بدیهی است که تنها روسیه نیست که طرح خط لوله خزر را نمی پسندد. ایران که بزرگترین تولید کننده گاز طبیعی است، نیز مخالف آن است. اصل کار، مخالفت پکن است که قطعاً نمی خواهد که مقادیر زیاد گاز ترکمنستان به غرب، به سوی سواحل آذربایجان منتقل شود. ایالات متحده و اتحادیه اروپا با این خطر واقعی روبرو می شوند که ممکن است عشق آباد تحت فشار مشترک مسکو، تهران و پکن عقب نشینی کند و به همین علت به منظور تضمین «وفاداری» ترکمنستان، با تلاش سیاستمداران واشنگتن و تحلیلگران شرکت های نفتی و گازی سناریوی «خطر تروریسم» طراحی شده است. ترکمنستان با افغانستان ۷۴۴

کیلومتر مرز مشترک دارد که برای هجوم «تروریست ها» از خاک افغانستان شرایط ایده آلی ایجاد می کند. در تابستان سال جاری این واقعیت به طور آشکار به مقامات ترکمنستان نشان داده شد. معلوم گردید که ارتش ترکمنستان برای دفع این حملات آمادگی ندارد. سفر اضطراری رشید مردوف وزیر خارجه ترکمنستان به افغانستان که بعد از آن حملات صورت گرفت، هیچ نتیجه ای نداد. حامد کرزای در گفتگو با وی از بررسی گام های مشخص در مبارزه با دسته های اشرار خودداری کرده و پیشنهاد نمود «همکاری سرویس های اطلاعاتی تقویت شود». او در واقع به مهمان خود تفهیم کرد که در این شرایط نمی تواند هیچ تصمیمی بگیرد.

اول از همه ایران هوا را پس دید که سفر حسین دهقان وزیر دفاع جمهوری اسلامی به عشق آباد از این واقعیت حکایت دارد. وی به بردی محمدوف وسیع ترین کمک در زمینه سازماندهی دفع حملات احتمالی تروریست ها را پیشنهاد کرد. این پیشنهادها را گوش کردند ولی دهقان پاسخ مشخصی دریافت نکرد زیرا عشق آباد ترجیح داد برای رایزنی ها مکث کند.

این وضع برای روسیه از آن نظر بسیار ناگوار است که تا کنون همه وسایل اعمال نفوذ در مقامات ترکمنستان را از دست داده است ولو این که در این مورد خیال های بی اساس وجود دارد. اولاً، روسیه تا سال ۲۰۰۹ خریدار تقریباً استثنایی گاز صادراتی ترکمنستان بود ولی تا سال ۲۰۱۲ صادرات گازی ترکمنستان به سرزمین فدراسیون روسیه تا ۱۰ میلیارد متر مکعب کاهش یافت و جدیداً نمایندگان شرکت های گازی روسی اعلام کردند که قصد دارند به طور کامل از خرید گاز امتناع کنند. ثانیاً، اگر عشق آباد در گذشته تا حد معینی به رفتار دوستانه مسکو در زمینه تقسیم فلات قاره خزر علاقه مند بود، وقتی فقدان ابتکار روسیه را مشاهده کرد به این نتیجه رسید که می تواند به طور مستقل یا به صورت دوجانبه و بدون میانجی گری روسیه این مسایل را حل کند. و بالاخره، ثالثاً، عشق آباد نتیجه گیری کرد که در صورت وقوع بی ثباتی جدی امید بستن به کمک مسکو خطرناک است و بهتر است که نیروهای حافظ صلح سازمان ملل دعوت شود. به عبارت ساده تر، باید با غرب معامله بست که ناظر بر حفظ حکومت فعلی در عوض رعایت منافع غرب در زمینه گاز ترکمنی باشد.

سرانجام، حد اقل دو از پنج کشور ساحلی خزر در نتیجه ترفند های غربی نمی توانند مهمترین اصل بیانیه سیاسی مصوبه اجلاس آستراخان درباره عدم حضور نیروهای کشورهای فرامنطقه ای در خزر را اجرا کنند. در حقیقت امر برای ما هیچ اهمیتی ندارد که چرا آنها قادر نیستند تعهدات خود را اجرا کنند و اینکه این برآیند ویژگی های گرایش سیاست خارجی یا فشار خارجی باشد. منگنه برای منافع روسیه و ایران ساخته شده ولی اینکه چه وقتی می تواند به هم بسته شده و به منافع تهران و مسکو لطمه هر چه بیشتری بزند، فقط مسأله زمان است.

تهران و واشنگتن: افسانه ها و واقعیات «نزدیکی روابط»

ایگور پانکراتنکو

ایران بعد از پیروزی انقلاب سال ۱۹۷۹ به بلای واقعی برای سیاست خارجی شش رئیس جمهور آمریکا در خاور نزدیک و میانه تبدیل شده بود. با عنایت به این واقعیت، بدیهی است که بهبود روابط با تهران که باراک اوباما در دوره دوم ریاست جمهوری خود این موضوع را مطرح کرد، می توانست به موفقیت آنقدر بزرگ دولت کاخ سفید تبدیل شود که شایسته نصب مجسمه باشکوهی در تاریخ روابط بین الملل باشد. ولی کار آمریکایی ها نه با بهبود روابط گرفته است و نه با ساخت مجسمه و به همین علت تبلیغات آمریکا مجبور شده است فقدان موفقیت های واقعی



در «محور ایرانی» را با تکثیر افسانه ها درباره «فراهم شدن موجبات نزدیکی روابط» جایگزین کند.

از حق نباید گذشت: ادعاهای بی اساس با مهارت و اصرار تکرار می شود، شایعات درباره توافقات حاصله به طور مرتب و منظم پخش شده و با جزئیات آنقدر «با نمکی» توأم است که رسانه های گروهی غربی و روسی که شیفته خبرهای هیجان انگیز هستند، با شور و شوق فراوان این شایعات را می گیرند و ضمن پخش مجدد آنها، چیزی از خودشان هم اضافه می نمایند. بعد از آن «کارشناسان» متعددی وارد عمل می شوند که بعد از مطالعه یکی دو تا مقاله روزنامه و بدون اینکه به خود زحمت بدهند که صحت این اطلاعات را کنترل کنند، بحث درباره نزدیکی روابط بین ایران و آمریکا را به عنوان عمل انجام شده شروع می کنند.

هر گونه تبلیغات، وسیله اعمال فشار بر اشخاص ذی علاقه است که در واشنگتن و تهران فراوان هستند. قبل از همه عوامل اقتصادی اساس این علاقه مندی را تشکیل می دهند. یک دیپلمات آمریکایی با دقت تمام علاقه مندی شرکت های غربی را وصف کرد و گفت: «ایران یکی از آخرین معادن طلای کره زمین است که هرگز می خواهد در توسعه آن از دیگران پیشی بگیرد». قرارداد ها با تهران و قسمت های درشت بازار ایرانی، برای اقتصاد ایالات متحده و اعضای اتحادیه اروپا جایزه لذیذی تشکیل می دهند. قشر قابل توجه تکنوکرات ها، تجار کوچک و متوسطی که از «اصلاح طلبان و واقع گرایان» در دولت روحانی پشتیبانی می کنند و شریک شعار «تدبیر و امید» هستند که تیم فعلی ریاست جمهوری در سال گذشته با سر دادن آن برنده انتخابات ریاست جمهوری شد، حاضرند به شرکت های غربی در این زمینه یاری رسانند.

به ظاهر، چیزی تا بهبود روابط ایرانی - آمریکایی باقی نمانده است و این نتیجه در فاصله نیم قدمی قرار دارد ولی دولت باراک اوباما در همین نیم قدمی مکث بی پایانی کرده و نه تنها در گفتگو بین تهران و واشنگتن جو ابهام ایجاد کرده بلکه به مواضع طرفداران «انتخاب غربی» ایران لطمه شدیدی زده است.

دولت روحانی: بین اصول و سودجویی

انتخاب روحانی، انتخاب ملت و نخبگان سیاسی ایران بود زیرا هر دوی آنها اعتقاد داشتند که «شیخ دیپلماسی» می تواند بین خط ضد امپریالیستی که تهران به طور پیگیرانه بعد از انقلاب سال ۱۹۷۹ دنبال می کرد، و نیازهای مبرم بازسازی روابط اجتماعی و اقتصاد کشور که نمی تواند در شرایط جنگ تحریم ها از سوی غرب عملی شود، خط وسطی طلایی را پیدا کند.

اقدامات رئیس جمهور جدید ایران از اعتماد وسیع جامعه و - برخلاف بعضی ادعاها - محیط محافظه کاری برخوردار شد که این افراد از همان ابتدا از روحانی پشتیبانی می کردند ولی در عین حال با نزاکت تمام او را از انتظارات بیش از حد از آمادگی واشنگتن و تمام غرب برای برداشتن گام ها به نفع ایران در زمینه برنامه هسته ای و تحریم ها بر حذر داشتند. متأسفانه دولت روحانی موفق نشد این تعادل بین اصول جمهوری اسلامی و ضرورت نوسازی بعضی مکانیزم های آن، بین اصلاح طلبان و واقع گرایان غرب گرا و جناح محافظه کار جامعه ایرانی را رعایت کند. برقراری تعادل بین گروه های مختلف نخبگان همیشه یکی از پیچیده ترین تمرین های «خلبانی سیاسی درجه عالی» بوده است زیرا حتی تقویت موقت یکی از گروه ها با خشم و کینه بی پرده طرف دیگر روبرو می شود ولی دولت جدید رئیس جمهور نتوانست در برابر فشار از سوی گروه و سرمایه خصوصی بزرگ پشتیبان این گروه به ایستد.

واکنش جناح محافظه کار لغایت شدید بود که کار به استیضاح یکی از وزیران و تدارک استعفای حد اقل سه شخصیت کلیدی دیگر هیأت دولت روحانی کشید. موفقیت های جدی در صحنه سیاست خارجی می توانست اوضاع را اصلاح کند ولی در اینجا مین تأخیری موسوم به «دورویی آمریکا در زمینه سالم سازی روابط با ایران» منفجر شد.

معنای پنهان تحریم ها و مذاکرات درباره پرونده هسته ای

مهم ترین اشتباه آنهایی که مذاکرات جمهوری اسلامی ایران با گروه ۵+۱ درباره مسایل برنامه هسته ای را مسأله کلیدی روابط ایرانی - آمریکایی می دانند (که گویا طرفین به توافق می رسند و بین واشنگتن و تهران فوراً صلح و جو شراکت برقرار خواهد شد)، این است که این گروه اعتقاد دارند که پرونده هسته ای ایران برای نخبگان سیاسی آمریکا حد اقل اهمیت عملی کوچکی دارد. هم مذاکرات و هم تحریم ها، تنها ابزاری در جهت دستیابی به هدف اساسی آمریکا در حق ایران است و آن ایجاد تغییرات در خط سیاست خارجی این کشور می باشد.

دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری فورد (۱۹۷۷-۱۹۷۴) به ساخت ۲۰ نیروگاه اتمی در ایران به منظور تأمین انرژی برای اقتصاد داخلی و صدور نفت آزاد شده به غرب، رضایت داده بود. در سال ۱۹۷۸ در زمان جیمی کارتر که جای فورد را گرفت، وزارت امور خارجه آمریکا در یکی از یادداشت های خود به این نتیجه رسید که باید «از تلاش های ایران در جهت گسترش و متنوع کردن پایگاه انرژی غیر نفتی آن استقبال و به هر وسیله ممکن پشتیبانی کرد». به عبارت دیگر، تا زمانی که ایران در

حالت وابستگی نیمه استعماری به غرب به سر می برد و به نقش تأمین کننده مواد خام بسنده می کرد و متحد با وفای آمریکا بود، غرب به هیچ عنوان نگران برنامه های هسته ای ایران نبود.

امروزه ایران بیش از سی سال پیش به انرژی هسته ای صلح آمیز احتیاج دارد. «صنعتی سازی دوم» اقتصاد کشور بدون اتکا بر منابع غیرنفتی داخلی امکان ندارد. ایران در طول دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد در زمینه علم و فناوری های بالا پیشرفت عظیمی کرده و به قدرت منطقه ای با سیاست خارجی مستقل خود تبدیل شده است. تجاوز به ایران به فاجعه واقعی تبدیل خواهد شد و به همین علت مطمئن ترین راه برکناری دشمن از صحنه، اعمال تحریم های اقتصادی و توسل به توطئه های سیاسی است که ثبات و وحدت جامعه ایران را ویران کنند.

واشنگتن می تواند حتی دو سال پیش با ایران درباره برنامه هسته ای آن موافقتنامه تمام عیاری منعقد کند که سعید جلیلی با دریافت اختیارات کافی از رهبر، بی پرده اظهار داشت که جمهوری اسلامی آماده است همه محدودیت های داوطلبانه پیشنهادی طرف غربی اعم از کاهش تعداد سانتریفیوژها تا برقراری نظارت بین المللی را قبول کند. جلیلی در آن زمان از مذاکره کنندگان آمریکایی و غربی پرسید: «اگر ما این قرارداد را امضا کنیم، تحریم ها بعد از چه مدتی لغو خواهد شد؟» به او پاسخ سربالایی داده شد که رفع تحریم ها روند پیچیده چندین ساله ای است. به عبارت دیگر، غرب بود که بی میلی کامل به امتناع از استفاده از تحریم ها به عنوان اسلحه را از خود نشان داد. بعد از آن شرایط برای تهران شدت یافت: خواستند که عملیات اتمی حتی در بعد پژوهشی و پزشکی هر چه بیشتر محدود شوند، اکثر تأسیسات پژوهشی تعطیل شوند و به بازرسی های چندین ساله همه جانبه ای رضایت داده شود که شامل حال نه تنها صنایع اتمی بلکه رشته های دیگر فناوری های بالا باشد. ممکن است بگویید که این امر به معنی محدود کردن حق حاکمیت ایران است. حق با شماست ولی هدف نهایی آمریکا همین است. هدف آنها بهبودی تخیلی روابط نیست. آیا مقامات جمهوری اسلامی به اجرای این اتمام حجت تن خواهند داد؟ البته که خیر. ولی این امر برای واشنگتن اهمیت چندانی ندارد زیرا آمریکا و غرب اختلاف نظرهای جاری در میان مسئولین ایرانی را به عنوان گام اول در مسیر پیروزی خود تلقی می کنند.

«جنگ سرد» منطقه ای

ولی اگر در زمینه «پرونده هسته ای» ایران تمایل آمریکا به سالم سازی روابط با ایران مشاهده نمی شود و به جای گام های واقعی فقط توطئه ها مشاهده می شود، شاید واشنگتن به نزدیکی روابط با تهران در چارچوب طرح های منطقه ای خود از جمله در «مبارزه با تروریسم» امیدوار باشد؟

بهتر است که پاسخ به این سؤال از آنجا شروع شود که مسئولین ایرانی خیلی بهتر از بسیاری از مفسران روس و غربی می فهمند چه چیزی منشأ اوج گیری فعلی افراط است و اینکه چه کسی پدر و مادر جهادیون و سازندگان خلافت های مختلف می باشد. «جنگ سرد» علیه ایران که ریاض و تل اوویو با موافقت کامل واشنگتن راه انداختند، به اوج خونین و کاملاً منطقی خود رسیده است. این سه کشور جانوری را پروراندند که قصد داشتند از آن علیه تهران و متحدانش یعنی سوریه، حزب الله و «بیداری شیعی» استفاده کنند.

رسانه‌های گروهی به مخاطبین خود تلقین می‌کنند که امروزه این «جانور» گویا از زیر کنترل در رفته است ولو اینکه ادعاهای مبنی بر «از دست دادن کنترل» دروغ محض بیش نیست چرا که حملات «دولت اسلامی» با سناریوی شاهین‌های آمریکایی در زمینه بازسازی خاور میانه مطابقت کامل دارند. به این منظور یک «قوچ دیوار شکن» جنگی لازم است که «خلافت» بی عیب و نقص همین نقش را بازی می‌کند. به بهانه «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» بالاخره می‌توان بشار اسد را سرنگون کرده و به حزب الله ضربه ویران‌گرانه‌ای وارد کرد، رهبری عربستان سعودی در جهان اسلام را احیا کرده و خطرات جدی را از پیش روی اسرائیل مرتفع نمود. ایران در این برنامه‌ها چه جایگاهی دارد؟ آری، جای آن در ردیف بازندگان است. تهران نه فقط شکست خورده بلکه در حقیقت امر مواضع مهم منطقه‌ای را از دست داده و حلقه خصمانه دور آن چنبره خواهد زد.

مقامات عالی ایران همه این واقعیات را به خوبی می‌فهمند و به همین علت از هر گونه شرکت در این «طرح منطقه‌ای» خودداری می‌کنند. همه شایعات درباره «پیام‌هایی» که گویا منابع ذکر نشده در تهران درباره آمادگی برای شرکت در «ائتلاف ضد تروریستی آمریکایی - سعودی» در عوض تضعیف تحریم‌ها می‌دهند، چیزی جز پخش اطلاعات کاذب و جنگ اطلاعاتی نیست که در طول سی و پنج سال موجودیت جمهوری اسلامی هرگز پیرامون آن خاموش نشده است.

آری در ایران اشخاصی هستند که حاضرند در عوض ارادت غرب، به معامله‌ای با آمریکا تن دهند که تا چند سال دیگر به نابودی جمهوری اسلامی خواهد انجامید. آری، در ایران کسانی هستند که به دست کشیدن از حمایت از سوری‌ها، لبنانی‌ها، افغانی‌ها، فلسطینی‌ها و بسته شدن در مرزهای خود و پرداختن فقط به مسایل داخلی کشور خود دعوت می‌کنند. ولی این اشخاص نیستند که هوای سیاسی تهران را تعیین می‌کنند ولی دیدگاه آنها به منبع شایعات و افسانه‌ها درباره «بهبود روابط» تبدیل می‌گردد.

از شایعات پخش شده درباره یک نوع نزدیکی روابط بین واشنگتن و تهران چه چیزی باقی مانده است؟ هیچ چیزی غیر از شنیده‌ها و دروغ پردازی‌ها. این امر طبیعی است زیرا از نظر نخبگان آمریکایی، عادی سازی روابط تنها در صورت تسلیم کامل تهران و امتناع آن از سیاست مستقل خارجی و داخلی، بازگشت ایران به نقش تأمین کننده مواد خام برای غرب و «کارگاه مونتاژ» محصولات شرکت‌های فراملیتی امکان پذیر است. طبیعی است که ریاست فعلی جمهوری اسلامی قصد ندارد به این گونه سالم سازی تن دهد. مانورهای تاکتیکی و بعضی گام‌های دیپلماتیک و کاسه‌های زیر نیم کاسه بیانات رسمی، دور از خط راهبردی هستند که دستگاه حاکمه ایران که رئیس جمهور روحانی و دولت وی شخصیت‌های کلیدی آن نیستند، دنبال می‌کند.

ایران در حال حاضر مرحله سختی را طی می‌کند. ولی نباید مسایل پیچیده‌ای را که نخبگان سیاسی ایران حل می‌کنند، بحران یا یک نوع نقطه عطف تلقی کرد. ایران با وجود مناظره‌های سیاسی پیچیده داخلی و فشار مستمر از خارج، به خط ضد امپریالیستی خود که ۳۵ سال پیش انتخاب کرد، پایبند مانده است. تهران بر خلاف شایعات و شنیده‌ها، قصد ندارد به هر بهایی که شده به «سالم سازی» روابط با غرب دست یابد که این موضع‌گیری ایران شایسته حمایت همه جانبه روسیه، چین و همه کشورهای دیگری است که خطر «جهان تک قطبی» به رسم آمریکا را درک می‌کنند. البته، ویژگی‌های این حمایت و موانع بر سر راه آن، موضوع بحث جداگانه‌ای است.

دامنه مبارزه بر سر ایران گسترش می یابد

ولادیمیر آلکسیف

بیش از پیش واضح و روشن می شود که گامهای حسن روحانی رئیس جمهور ایران در جهت نزدیکی سریع روابط با ایالات متحده و غرب گاهی با روح و خط انقلاب اسلامی آیت الله علی خامنه ای رهبر روحانی جمهوری اسلامی ایران مطابقت ندارد. رهبر روحانی به ویژه از این امر ناراضی است که همانطور که از فرار اطلاعات به رسانه های گروهی معلوم شد، روحانی گویا با ایالات متحده و اتحادیه اروپا به توافقات (فعلاً شفاهی) رسیده است.



ایالات متحده به روحانی چه احتیاجی دارد؟

ایران بعد از انقلاب خمینی به طور سنتی از جنبش های آزادی بخش جهان اسلام نظیر حزب الله، حماس، بعضی جنبش های اسلامی در جامعه مشترک المنافع و غیره، حمایت کرده و می کند. اما در سال ۲۰۱۳ حسن روحانی بعد از انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری با کنایه اعلام کرد که بیت المال ایران فقط در خدمت ملت خود خواهد بود و نه جنبش ها و «مقاومت های» دیگر. در آن زمان کمتر کسی به این حرف ها توجه کرد. تازه روحانی در جریان مبارزه انتخاباتی امیدهای عظیم ملت را به رفع تحریم ها از طریق توافقات درباره برنامه هسته ای با آمریکا و اتحادیه اروپا به وجود آورده بود. باید قبول کرد که تا کنون کار زیادی انجام شده است. ایران در پی رسیدن به توافقات اولیه در ژنو با گروه ۵+۱ بین المللی دوباره از امکان فروش نفت خود در بازار جهانی برخوردار شده است. همچنین از ادامه افت اقتصاد جلوگیری به عمل آمد، نرخ تورم که بیداد می کرد، مهار زده شده و نرخ برابری ریال ایرانی ثابت شده است. اصل کار این است که خطر جنگ برطرف شد و ملت ایران یک تنفس موقت دریافت کردند و حالا امیدوارند که بتوانند به سرعت همه مسایل خود را حل کنند.

ولی اگر فرار اطلاعات به رسانه های گروهی را باور کنیم، روحانی گام های خیلی بلندتری برداشته است و نمایندگان واشنگتن و بروکسل با تیم وی مذاکره می کنند. موضوع این مذاکرات، احتمال پیوستن ایران به اردوگاه آتلانتیک است. بنا به توافقات حاصله، ایران گاز خود را به اتحادیه اروپا صادر خواهد کرد تا اروپا بتواند از وابستگی خود به روسیه رها شده و جنگ سرد جدید را شروع کند. علاوه بر آن، چین این گاز را دریافت نخواهد کرد که این امر به توسعه اقتصادی آن لطمه خواهد زد. همانطور که ما در گذشته اطلاع داده بودیم، روحانی روز ۲۴ سپتامبر در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک با هانس فیشر همتای اتریشی خود دیدار و گفتگو کرد. اتریش مسئول اداره طرح ساخت خط لوله انتقال گاز «نابوکو» خواهد شد. همچنین تأمین مالی پیوستن میادین گازی و نفتی ایران به خطوط لوله مد نظر بود که جمع این هزینه ها بالغ بر ۸,۵ میلیارد دلار خواهد شد.

در میان رهبران ایران دیدگاه های گوناگونی وجود دارد

باید گفت که در داخل محافل نخبگان حاکم بر ایران به ریاست روحانیون، اختلاف نظرهای جدی درباره شیوه های ادامه حرکت در «مسیر اسلامی» که ایران در سال ۱۹۷۹ انتخاب کرد، بروز کرده است. آن دسته از روحانیون که حسن روحانی و «نیروهای انقلاب» و از جمله برادران لاریجانی عضو آن هستند، خواهان توسل به اجبار شدید هستند در حالی که «انقلابیون ضد امپریالیست» که محمود احمدی نژاد رهبر آنها می باشد، می خواهند با «قدرت نمونه خود» مردم را تحت تأثیر قرار دهند. به همین علت احمدی نژاد در زمان ریاست جمهوری خود با «پلیس اخلاق» وارد مناقشه شد که این مناقشه به قدری شدید از آب در آمد که افراد دفتر ریاست جمهوری را بازداشت کرده و در ازای «جادوگری» برای چند ماه به زندان انداخته بودند.

آیت الله علی خامنه ای رهبر روحانی که شاگرد با امتیاز آیت الله روح الله خمینی است، به معیار اروپایی از اختیارات به مراتب وسیع تری برخوردار است تا رئیس جمهور یک کشور. او «بر فراز نبرد» قرار دارد و خیلی بندرت در سیاست واقعی مداخله می کند. آیت الله خامنه ای در سال های اخیر سعی می کرد ابتکارات محمود احمدی نژاد را محدود کرده و او را به اصلاح میانه خود با برادران لاریجانی وادار کند ولی محمود احمدی نژاد در سال های اخیر ریاست جمهوری خود به علت مزاج تندى که دارد، چند بار از اجرای توصیه های رهبر روحانی مبنی بر اصلاح خط خود نافرمانی کرده و نزدیک بود مقام خود را از دست بدهد.

در سال ۲۰۱۳ رهبر روحانی در انتخابات از حسن روحانی، شخصیت محافظه کار میانه رو، پشتیبانی کرده و امیدوار بود که بدین وسیله می تواند در رویارویی شدید با واشنگتن مکث کند. ولی اکنون بسیاری بر این اعتقاد هستند که رئیس جمهور جدید در برقراری گفتگو با واشنگتن به «خط قرمز» نزدیک شده و می تواند آرمانهای انقلاب را به مخاطره بیندازد. یک سال و اندی از زمان انتخابات گذشته است ولی درجه محبوبیت حسن روحانی رو به تنزل گذاشته است. افکار عمومی دچار دودستگی شده اند: عده ای معتقدند که او نتوانست چیزی تغییر دهد در حالی که دیگران او را به حمایت از یک طبقه اجتماعی (لیبرال های متمول غرب گرا) به ضرر اکثریت مطلق مردم متهم می کنند. جنبش ها و نیروهای جدی سیاسی در ایران بسیج می شوند که هدف آنها، پیشگیری از غلتیدن ایران به اردوگاه آمریکایی – آتلانتیک است. به علاوه، آیت الله علی خامنه ای رهبر روحانی ایران به طرفداران خود اجازه داد کنفرانس بین المللی ضد امپریالیستی را برگزار کنند (و خودش در آن شرکت کرد) در حالی که سال گذشته مخالفت خود را با این همایش ابراز کرده بود. به گفته وی، پیروزی خط غربی به معنی پایان انقلاب اسلامی و امتناع ایران از نفوذ سیاسی خود به عنوان قدرت اساسی منطقه ای است. در داخل کشور این امر موجب ادامه رشد رفاه فقط طبقه حاکم ولی نه همه مردم خواهد شد.

ایالات متحده تا آخر بر سر ایران خواهد جنگید

آمریکایی ها این واقعیت را نیک می فهمند. واشنگتن برای شرایط شکست احتمالی خط غربی حسن روحانی (چنانچه برای رهبر روحانی اتفاقی نیفتد که در غرب شایعات فراوانی درباره بیماری وی پخش می شود)، گزینه جایگزینی تهیه می کند و آن تحریک بی ثباتی عمیق اوضاع ایران است. این دفعه دوباره انقلاب رنگین شبیه به حوادث سال های ۲۰۱۱-۲۰۱۳ در جهان عرب برنامه ریزی شده است. تدارکات برای سرنوشتی رژیم تهران مدتهاست که با سرعت تمام جریان دارد. واشنگتن در طول پنج سال اخیر خودش شبکه های تلویزیون ماهواره ای به زبان فارسی را ایجاد کرده و دیگران را به راه اندازی این گونه

شبکه‌ها و ادار می‌کرد که سرانجام بیش از ۷۰ شبکه ایجاد شده است در حالی که در سراسر جهان حدود ۱۰۰ میلیون نفر به این زبان مسلط هستند که ۸۰ میلیون از آنها در ایران زندگی می‌کنند. همه متحدان ایالات متحده اعم از اتحادیه اروپا تا کره جنوبی، مجبورند برنامه‌هایی برای ایران پخش کنند. محاسبات آمریکایی ساده است: اگر همه این شبکه‌ها همزمان اطلاعات کاذب پخش کنند، ایرانیان می‌توانند دروغ را حقیقت محسوب کنند، به خصوص در شرایطی که بسیاری از آنها از صدا و سیما داخلی که آن را بیش از حد رسمی، میهن دوست، پیکارجو و اسلامی می‌دانند، روگردان شده‌اند. در رسانه‌های گروهی غرب و به خصوص در اینترنت کارزار بی اعتبار کردن دولت ایران در جریان است که ایالات متحده حتماً از این فرصت استفاده خواهد کرد. با استفاده از فناوری‌های دیجیتال اطلاعاتی، به آسانی می‌توان حوادث واقعی را با حوادث تخیلی جایگزین کرد که در مصر و لیبی همین کار را کردند. در لیبی سقوط دولت قذافی را چهار روز قبل از شکست واقعی آن اعلام کردند تا روحیه مردم را تضعیف کنند. در سوریه گزارش‌هایی از تظاهرات وسیع مردمی پخش می‌کردند که در واقع رخ نداده بودند. همه فناوری‌ها مدتهاست که طراحی شده و صیقل زده شده‌اند. بر همین اساس جدیداً اطلاعات کاذب درباره بیماری سنگین رهبر روحانی و شروع روند جستجوی رهبر جدید پخش شد. و این در حالی است که رهبر روحانی صحیح و سالم است، روحیه قوی و عزم راسخ داد تا سال‌های زیادی به ملت خود خدمت کند.

عامل سعودی از بین نرفته است

افزون بر آن، باید عامل عربستان سعودی و پادشاهی‌های خلیج فارس را به خاطر آورد. عربستان سعودی خود را مدافع اسلام سنی در جهان محسوب می‌کند در حالی که جمهوری اسلامی ایران بزرگترین دولت شیعه است. ولی اختلاف نظرهای مذهبی، تنها ریشه این خصومت است. عربستان سعودی که از بزرگترین ذخایر جهانی نفت برخوردار است، سالهاست که با رژیم ایرانی بر سر فرمان روایی در منطقه مبارزه کرده و مدعی برقراری روابط ویژه با ایالات متحده بوده است. بعد از سرنگونی رژیم صدام حسین این رویارویی شدت بیشتری یافت. ایران در به اصطلاح جنگ داخلی سوریه به طور طبیعی طرف بشار اسد را گرفت ولی سعودی‌ها به حمایت فعال از مخالفان اسد پرداختند. در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در مقابله با گروهک داعش که عراق و سوریه را غرق در ترور کرده و سعی می‌کند خلافت جهان عرب را به وجود آورد، نقش کلیدی را ایفا می‌کنند. اگر آنها از ائتلاف بین‌المللی که کشور های جهان عرب اردن، بحرین، قطر و امارات متحده عربی عضو آن هستند، حمایت نکنند، این ائتلاف محکوم به شکست خواهد بود.

اگر ایران به ائتلاف ملحق نشود، همه عملیات آمریکا علیه داعش در منطقه محکوم به شکست خواهد بود. بیش از این، این منطقه دچار تفرقه خواهد شد. عربستان سعودی در مشروعیت بخشیدن مداخله جنگی جدید در منطقه نقش کلیدی ایفا می‌کند تا این برداشت ایجاد نشود که «آمریکا دوباره عرب‌ها را بمباران می‌کند». به همین علت مداخله نظامی باید به عنوان اقدام هماهنگ شده با شرکای دیگر تلقی شود. در گذشته کشورهای زیادی می‌توانستند این نقش «نمایش وحدت» را ایفا کنند. ولی مصر، لیبی و یمن به علت کودتاهای بهار عربی دچار بحران شده‌اند و غرب چاره‌ای جز مراجعه به عربستان سعودی ندارد. اگر آمریکا عملیات زمینی را شروع کند، نمی‌تواند از خیر ایران بگذرد زیرا به نیروی زمینی ایران احتیاج خواهد داشت. ولی الان که عربستان سعودی عضو ائتلاف شده است، چطور ممکن است که ایران هم عضو این ائتلاف شود؟ در گذشته پادشاهی مذکور همیشه سعی می‌کرد از نزدیکی روابط غرب با رژیم ایرانی ممانعت کرده و با اصرار زیادی به دنبال کردن خط شدید علیه تهران دعوت می‌کرد. این امر که ضربات هوایی در سوریه با واکنش شدید تهران روبرو نشد، می‌تواند نشانه حد

اقل حسن تفاهم بین ایران و ائتلاف بین المللی محسوب شود. جان کری وزیر امور خارجه آمریکا هم در جلسه اخیر شورای امنیت سازمان ملل متحد تأکید کرد که «هر کشوری و از جمله ایران در نبرد جهانی علیه داعش نقشی دارد».

گاز از همه مهمتر است

باید به یک نکته مهم دیگر توجه جلب کنیم که شاید از تناسب نیروها در منطقه و رقابت میان عربستان سعودی و ایران مهم تر باشد. از جریان مذاکرات سه جانبه درباره گاز بین روسیه، اوکراین و اتحادیه اروپا می توان نتیجه گرفت که ما در زمستان شاهد وضعیت آشنایی خواهیم شد. اگر راه سازش پیدا نشود، گاز در خاک اوکراین بین روسیه و اتحادیه اروپا ناپدید خواهد شد. اتحادیه اروپا با درک این واقعیت به فکر صادر کنندگان جدید افتاده است. نزاع و جدال در روابط بین اتحادیه اروپا و روسیه این کار را آسان تر کرده است. اکنون مسئولین اروپایی نباید توضیح دهند که به چه علتی این قدر شیفته ایران شدند که تحت تحریم های اقتصادی قرار دارد. تصادفی نیست که روز ۲۴ سپتامبر رئیس جمهور ایران در نیویورک در ملاقات با همتای اتریشی خود آمادگی ایران برای جایگزینی گاز روسی را اعلام کرد.

ولی ۹۰٪ صادرات گازی ایران به ترکیه ارسال می شود که به عقیده کارشناسان، تهران به این زودی نمی تواند وارد بازار اروپایی شود. طی مدت طولانی اعمال تحریم های ضد ایرانی، صنعت گاز این کشور با کمبود فناوری های پیشرفته و تجهیزات مدرن روبرو شده است. با وجود اینکه ایران صاحب ذخایر عظیم گاز است، بهره برداری از این گاز بسیار غیر مؤثر می باشد. ضریب استخراج گاز از میادین ایران از استاندارد بین المللی پایین تر است. ایران به منظور صدور گاز به اروپا باید تولید گاز را به طور قابل توجهی افزایش دهد که این کار مستلزم هزینه های مالی است. علاوه بر آن، خط لوله فعلی تبریز - آنکارا امکان صدور مقادیر بیشتر گاز را نمی دهد. برای اینکه ایران به طرح «جریان جنوبی» ملحق شود، کشورهای عضو این طرح باید در این مورد تصمیم بگیرند. در شرایط تحریم های اقتصادی ضد ایرانی و پرونده های دادگاهی گازپروم در مورد بسته سوم انرژی، چشم انداز اتخاذ این گونه تصمیمات بسیار مبهم است. اوضاع بی ثبات خاور میانه که مطمئن بودن صادرات گاز از ایران را زیر علامت سؤال می برد، به نفع مسکو است.

در بازار اروپایی گاز طبیعی علاوه بر گازپروم صادر کنندگان دیگری حضور دارند که از ایران نزدیک تر هستند. اینها نروژ، بریتانیا، هلند، الجزایر و لیبی هستند. ولی آنها هم قادر نیستند به طور کامل جای سوخت روسی را بگیرند، حتی اگر حجم تولید خود را به حد اکثر برسانند. تازه در سال ۲۰۱۳ نروژ که سومین صادر کننده بزرگ جهانی این نوع سوخت است، صادرات خود را به میزان ۶,۵٪ نسبت به سال ۲۰۱۲ یعنی تا ۱۰۳,۷۷ میلیارد متر مکعب کاهش داد. مسئولین اروپایی آرزوی شدیدی دارند وابستگی اتحادیه اروپا به گاز روسی را تضعیف کنند ولی این کار در شرایط جاری غیر ممکن است زیرا گازپروم با استفاده از زیرساختی که دارد، می تواند قیمت های پایین تری عرضه کند تا گاز شیستی تغلیظ شده آمریکایی. گاز طبیعی تغلیظ شده از گاز عادی قیمت بهتری دارد به خصوص در صورت فروش در بازار آبی بنا به قراردادهای کوتاه مدت ولی حجم مصرف آن از گاز عادی کمتر است. با وجود زیرساخت توسعه یافته پذیرش گاز تغلیظ شده در خاک اتحادیه اروپا و اجرای طرح های جدید در این زمینه، در حال حاضر این منطقه تنها ۱۵٪ نیازهای خود را به این گاز تأمین می کند. تازه بخش عمده گاز تغلیظ شده از روسیه، قطر و الجزایر دریافت می شود. در سال ۲۰۱۲ واردات به ۶۳ میلیارد متر مکعب نزدیک شده و میزان استفاده از ظرفیت ها از حد ۳۳٪ نگذشته بود. ایالات متحده، فروشنده بالقوه گاز تغلیظ شده و گاز شیستی به اروپا است. صادرات ارزان

این گاز از آمریکا موجب گران شدن آن در بازار داخلی آمریکا شده و به صنایع داخلی لطمه خواهد زد که استفاده از گاز ارزان امتیازات رقابتی آن را تشکیل می دهد. به گفته کارشناسان، گاز شیستی آمریکایی به علت گران بودن تولید آن، نمی تواند با گاز سنتی رقابت کند. از اینجا معلوم می شود که فعلاً چیزی نمی تواند در بازار اروپایی جای گاز روسی را بگیرد. ایران هم در آینده نزدیک نمی تواند نقش این آلترناتیو را ایفا کند. حتی اگر ایران بتواند در آینده تولید گاز خود را به طور قابل توجهی افزایش دهد؟ خریداران در میان کشورهایی که در تحریم های اقتصادی ضد ایرانی شرکت نمی کنند، پیدا نخواهند شد. در شرایط رشد اقتصاد چین و هند، گاز طبیعی اضافی ایران می تواند در کشورهای آسیا و اقیانوسیه برای خود خریدار پیدا کند. تازه قیمت گاز آنجا از اتحادیه اروپا بالاتر است. در صورت توسعه مثبت روابط دوجانبه، گازپروم هم می تواند مازاد گاز ایرانی را خریداری کند.

روحانی رأی خود را عوض کرد

ولی در این قضیه چرخش ناگهانی رخ داد. حسن روحانی رئیس جمهور ایران در آستانه اجلاس سران خزر در مصاحبه با شبکه «روسیه» اظهار داشت که ایران در صورت لغو تحریم ها نمی تواند به عنوان صادر کننده اساسی گاز جای روسیه را بگیرد. رسانه های گروهی اظهارات رئیس جمهور را چنین نقل کردند: «همانطور که اطلاع دارید، ایران صاحب بزرگترین ذخایر گاز است. ولی ما در زمینه تولید گاز پیشرفت کافی نکرده و قبل از همه به فکر تأمین نیازهای کشور خود هستیم». وی اطمینان داد که گاز ایرانی چه در غرب و چه در شرق خریداران زیادی دارد «ولی این گاز اول باید تولید شود».

رئیس جمهور تأکید کرد: «تا کنون شرایطی فراهم نشده است که همه فکر کنند که اگر روسیه فردا از صدور گاز دست بکشد، ایران این گاز را صادر خواهد کرد. تولید گاز ما هنوز از این مرحله دور است». وی به تعبیری زیر بحث های نظری درباره رقابت بین روسیه و ایران در زمینه مواد خام خط کشید و اظهار داشت که ایران حاضر است در امور گازی هم با روسیه همکاری کند. رئیس جمهور ایران تأکید کرد: «ما برای فعالیت هماهنگ شده با روسیه در همه زمینه ها آماده هستیم. ما چند سال است که برای همکاری بین کشورهای صادر کننده گاز تلاش به عمل می آوریم. رقابت نباید مشکل ساز باشد بلکه باید سالم باشد. رقابت نباید کاری بکند که تنها خریدار سود بیاورد و صادر کنندگان ضرر کنند. به همین علت بهترین راه در زمینه گاز، راه همکاری و تعامل است». بدون تردید، این بیانات ناشی از اوضاع جاری ژئوپلیتیکی است که ایران در این شرایط حفظ روابط حسنه با روسیه را برای خود کاری امن تر و مفید تر می داند.

اگر رئیس جمهور می خواست با اظهارات خود درباره گاز در آستانه مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران علاقه ایالات متحده و اتحادیه اروپا را به دست آورد، بایستی فقط گزارش های کارشناسان فنی را مطالعه کند. در غیر این صورت، این بیانات سؤال بر انگیز است. تازه روسیه تنها منبع تقویت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در برابر خطرات واقعی مطرح شده برای سیاست مستقل تهران از سوی آمریکا و متحدانش عربی آمریکا در خلیج فارس است. به نظر می آید که آیت الله العظمی خامنه ای این واقعیت را به بهترین وجه درک می کند. برای او اهمیت بیشتری دارد که ایران را به عنوان ابرقدرت خاور نزدیک و میانه محفوظ کند تا اینکه اجازه دهد که ایران به شریک مطیع کوچک تر واشنگتن تبدیل شود.

به مناسبت سفر نیکلای پاتروشف به تهران

سفر ارتشبد نیکلای پاتروشف دبیر شورای امنیت فدراسیون روسیه و نمایندگان سازمان های نظامی و انتظامی دیگر روسیه به ایران که امروز شروع می شود، یکی از رویدادهای کلیدی امسال در روابط ایرانی - روسی می باشد. گسترده ترین همکاری در زمینه امنیت بین سرویس های ویژه دو کشور، تبادل اطلاعات ویژه عملیاتی درباره طیف وسیع خطرات اعم از فعالیت سازمان های تروریستی در خاور میانه، آسیای مرکزی و قفقاز تا مسایل بزه کاری فرا مرزی و قاچاق مواد مخدر، نه تنها ضرورت مبرم و حیاتی است که از مدت ها پیش احساس می شود بلکه گام جدی در جهت تعمیق شراکت راهبردی بین مسکو و تهران می باشد.



در واقع، پس از آنکه ۱۵ اکتبر سال جاری چاک هیگل وزیر دفاع امریکا در جلسه سالیانه اتحادیه ارتش ایالات متحده اظهار داشت که «خطر از سوی تروریست ها و شورشیان طی مدت زیادی برای ما مطرح خواهد شد ولی ما باید همچنین با روسیه بازنگری شده و ارتش مدرن و آماده آن که در آستانه ناتو ایستاده است، سر و کار داشته باشیم» که او بدین وسیله اعلام کرد که روسیه برای واشنگتن خطری شبیه به تروریسم بین المللی است، تأمین امنیت دولتی به اولویت اساسی مسکو تبدیل می گردد. با توجه به اینکه رویارویی اساسی بین منافع نظامی و سیاسی روسیه و غرب در «مناطق مرزی» آسیای مرکزی و قفقاز رخ خواهد داد، همکاری تنگاتنگ نهادهای نظامی روسیه و ایران، مطمئن ترین راه حل این مسأله می باشد.

در واقع، این سؤال که آیا شراکت راهبردی بین مسکو و تهران ضرورت دارد، به طور کامل حالت مبرم خود را از دست داده و از نظر اخلاقی منسوخ گردیده است زیرا درخواست اساسی امروز به گونه دیگری مطرح می شود: آیا مقامات دولتی کشورمان فرصت می کنند مکانیزم همکاری نظامی فنی، تعامل نظامی - سیاسی و همکاری در زمینه امنیت ملی (اعم از همکاری نهادهای اطلاعاتی دو کشور تا هماهنگی عملیات مشترک پلیسی در حق قاچاقچیان مواد مخدر) را ایجاد کنند که بتواند به خطرات خارجی فراروی روسیه و ایران پاسخ مناسبی بدهد؟

نمایندگان سازمان های نظامی و انتظامی مسکو و تهران همگی این واقعیت ساده را درک می کنند که امید به دستیابی به «توافقات اصولی» با ایالات متحده و متحدانش که برخی محافل سیاسی روسیه و ایران بر خلاف عقل سلیم هنوز از این امیدها دارند، نقش بر آب شده و به یک خیال واهی و بی اساس تبدیل گردیده است. سیاست ضد ایرانی و ضد روسی واشنگتن در سال های اخیر تقریباً جایی برای رؤیاهای درباره امکان رسیدن به توافق و «شراکت متقابلاً سودمند با غرب» نمی گذارد. به قول معروف، «نجات غریق کار خود غریق است». اگر بخواهیم امنیت و ثبات کشورهای خود را تأمین کنیم، باید به طور مستقل و بدون امیدواری به «حسن نیت» آمریکا و ناتو مسایل خود را حل کنیم. اگر هم دستخوش خیال های بی اساس شویم، هرج و مرج هدایت پذیر، سازمان های تروریستی و جدایی طلبی که مثل قارچ بعد از باران می رویند، «تحریم های فلج کننده» یا

ارعاب بی وقفه با اعمال این تحریم ها و در نهایت امر انقلاب های رنگین و بمباران های انسان دوستانه را به دست خواهیم آورد.

دستور روز جاری نیکلای پاتروشف و مسئولین نظامی روسیه در مسکو و تهران

نیکلای پاتروشف دبیر شورای امنیت روسیه، سرگئی شویگو وزیر دفاع و ولادیمیر کلوکولتسف وزیر کشور، از ظاهر شدن در صحن علنی و خودنمایی در برابر خبرنگاران نفرت دارند که این برآیند ویژگی کار آنها می باشد. ولی همین افراد و همتایان ایرانی آنها یعنی علی شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، حسین دهقان وزیر دفاع، محمود علوی وزیر اطلاعات و محمود رضا سجادی رئیس سازمان اطلاعات خارجی و دیگران، برای بسط و توسعه شراکت راهبردی روسی - ایرانی کار به مراتب بیشتری انجام داده اند تا «وزیران اقتصادی» و سران کمیسیون مشترک از طرف دولت روسیه و دفتر حسن روحانی.

وقتی در ماه می سال جاری سرگئی شویگو و حسن دهقان وزیران دفاع دو کشور اعلام کردند که «روسیه و ایران با عنایت به اوضاع سیاسی که در جهان شکل گرفته است، به توسعه همکاری نظامی فنی خواهند پرداخت»، این اظهارات به معنی شناسایی رسمی آن واقعیت بود که همکاری های امنیتی روسی - ایرانی، به گفته دهقان، «به سطح اصولاً جدیدی ارتقای یافته است». ولی این بیانات تنها قله کوه یخ زیردریایی بود در حالی که یک نوع «جبهه نامرئی» آن شامل کار عظیمی بود که نظامیان دو کشورمان جهت هماهنگی مواضع و طراحی راه کارهای جدید همکاری های امنیتی مسکو و تهران انجام می دادند.

برای نظامیان روس همیشه روشن بود که ثبات ایران ضامن ثبات منطقه عظیمی از خلیج فارس تا قفقاز و آسیای مرکزی می باشد. ایران نیرومند و مستقل نه تنها ضامن ثبات بلکه سد طبیعی بر سر راه توسعه طلبی غربی و سعودی به «شکم نرم» روسیه و به آن «قوس بی ثباتی» است که از جمهوری های جنوبی شوروی سابق می گذرد. ولی ضرورت راهبردی شراکت در امور نظامی و نظامی - فنی با تهران که برای دولتیون روس روشن است، مستلزم گام های مشخص در جهت ایجاد مکانیزم های مشترک امنیت می باشد که این کار بسیار پیچیده ای است.

با این حال، ببینیم در حال حاضر چه چیزی برای دو کشورمان از نظر برقراری همکاری های تمام عیار دفاعی و امنیتی اولویت دارد؟

اولاً، ایجاد پایه های محکم حقوقی برای تعامل و همکاری بین نهادهای نظامی و انتظامی دو کشور.

ثانیاً، راه اندازی سامانه تبادل اطلاعات عملیاتی و ویژه درباره فعالیت تروریست ها، گروه های جنایی و فعالیت نظامی سیاسی کشورهای ثالث.

ثالثاً، هماهنگی اهداف و مسایلی که در «جناح جنوبی» مسکو توسط وزارت دفاع روسیه حل می شوند (یعنی ارتقای سطح کارآیی پایگاه های نظامی روسی، به روز آوری نیروهای مسلح متحدان ما و اتخاذ تدابیر برای تبدیل کردن سازمان کمتر تشکل یافته و مبهم پیمان امنیت جمعی به ساختاری که بتواند به تهدیدهای منطقه ای واکنش مناسبی از خود نشان دهد) با منافع نظامی و سیاسی تهران.

رابعاً، بازرسی کامل وضعیت جاری همکاری نظامی فنی مسکو با تهران، راه اندازی بی درنگ همکاری نظامی فنی بین دو کشور در همه زمینه ها و ارتقای آن تا سطح شراکت راهبردی.

این چارچوب کلی برنامه گام به گام ایجاد مکانیزم های مشترک امنیت نه تنها دو کشور روسیه و ایران بلکه سراسر منطقه است. در حال حاضر نمایندگان سازمان های نظامی و انتظامی روسیه و ایران مشغول اجرای همین طرح هستند. باید با خرسندی خاطرنشان کرد که دو بند اول تا کنون عملی شده و به احتمال قوی در پی سفر نیکلای پاتروشف در پروتکل های هماهنگ شده طرفین قید شده و برای امضا آماده شوند. در این میان موافقتنامه تکمیل شده درباره تبادل اطلاعات ویژه در خصوص فعالیت سازمان های تروریستی فعال در خاورمیانه و نیز در قفقاز و آسیای مرکزی شایان ذکر است. بنا به اطلاعاتی که هیأت تحریریه «ایران رو» از منابع قابل اعتماد به دست آورده است، در این سند به ساکنان جمهوری های شوروی سابق که در دسته های اشرار در خاک سوریه و عراق می جنگند توجه خاصی مبذول خواهد شد زیرا این افراد بعد از کسب تجربه جنگی می توانند برای اجرای عملیات تخریبی و تروریستی در کشور مبدأ مورد استفاده قرار گیرند. در حالی که دو بند اول مشکل چندانی ندارد، بخش دوم دستور روز مشترک دو کشورمان مستلزم هماهنگی ها و بررسی جدی مکمل است.

اهداف آنی برای فردا

مسأله همکاری های نظامی فنی و نظامی سیاسی بین روسیه و ایران از سیاست تحکیم امنیت جدایی ناپذیر است که مسکو به طور منظم و بدون سر و صدای تبلیغاتی در جناح جنوبی خود به خصوص در فضای اقتصادی اورآسیایی و در سازمان پیمان امنیت جمعی دنبال می کند. صادرات قابل توجه تسلیحات به قرقیزستان و تاجیکستان، احیای سامانه واحد ضد هوایی در مرزهای جنوبی و بخشیدن جان تازه به تأسیسات نیروی پدافند هوایی و فضایی روسیه در سرزمین جمهوری های متحد («اکنو» در تاجیکستان و میدان نظامی «ساری شاگان» در قزاقستان)، همگی یک برنامه جامع را تشکیل می دهند. روسیه در عمل مسئولیت در قبال امنیت نظامی منطقه آسیای مرکزی را بر عهده خود می گیرد و همزمان به همگرایی نظامی با اعضای فضای اقتصادی اورآسیایی و ازبکستان محتوای واقعی می بخشد.

بدیهی است که اجرای با موفقیت این برنامه بدون هماهنگی با منافع و امکانات نظامی سیاسی ایران در بعضی محورها امکان پذیر نیست. در آینده نزدیک حد اقل دو مسأله یعنی همکاری با تهران در زمینه ایجاد سامانه واحد (متحد) پدافند هوایی و ضد موشکی سازمان پیمان امنیت جمعی و شرکت ایران در فعالیت مرکز مشورتی و هماهنگی سازمان در زمینه واکنش به حوادث فناوری (رایانه ای)، به اندازه کافی مبرم هستند و می توانند در آینده نزدیک حل شوند. ولی به شرطی که مسکو بتواند ضرورت جلب توانمندی ها و امکانات ایران را برای شرکای خود ثابت کند.

توانمندی ها و امکانات ایران در زمینه پدافند هوایی، جمع آوری اطلاعات رادیو فنی و امنیت سایبری در جریان سفر سرلشکر ویکتور بوندارف فرمانده نیروی دریایی روسیه به ایران، مورد قدردانی طرف روس قرار گرفت. همتایان ایرانی نه تنها به او کپی پهپاد آمریکایی ScanEagle را نشان دادند که به رده تسلیحات ارتش ایران در آمده است بلکه همچنین سامانه فعال دیده بانی اوضاع جاری منطقه خلیج فارس را رونمایی نمودند که مجتمع پیچیده وسایل اطلاعاتی فنی می باشد. این سامانه در صورت لزوم می تواند به مبارزه موفقیت آمیز رادیو الکترونیکی با سامانه های ضد هوایی ساخت آمریکا و اسرائیل بپردازد. ایران

چندی پیش سطح بالای فنی خود را به سراسر جهان نشان داد که پهپاد مدرن آمریکایی-Lockheed Martin RQ-170 Sentinel را صحیح و سالم در خاک خود به زمین نشانند.

مسأله این است که برخی اعضای سازمان پیمان امنیت جمعی نگران هر گونه گسترش همکاری با ایران هستند. لذا هر گام مسکو در جهت توسعه تعاون با تهران در چارچوب سازمان، هر چه قدر برای امنیت کشورهای ما اهمیت داشته باشد، با مقاومت جدی سیاسی برخی متحدان روسیه روبرو خواهد شد. دو کشورمان در زمینه گسترش همکاری نظامی فنی با مشکلات باز هم بیشتری روبرو خواهند شد.

و این در حالی است که اواخر سال گذشته معلوم شد که صادرات تسلیحات روسی به سقف رسیده و در آینده نزدیک در بهترین فرصت، افزایش نمی یابد و در حقیقت امر، با توجه به فشار فزاینده غرب بر کشورهای که در سال های گذشته محصولات صنایع دفاعی روسیه را به طور فعال می خریدند، می تواند کاهش قابل توجهی پیدا کند. در عین حال کارشناسان غربی افزایش دو برابر تجارت اسلحه در جهان تا سال ۲۰۲۰ را پیشبینی می کنند. در این شرایط گسترش همکاری نظامی فنی با تهران و ورود شرکت های تسلیحاتی روسی مانند شرکت متحد هواپیما سازی یا شرکت «الماس - آنتی» به بازار ایرانی می تواند راه حل خوبی بشود. در این صورت نه تنها صنایع دفاعی ما درآمدهای مکملی به دست خواهند آورد بلکه تأثیر منفی بیرون راندن روسیه از بازارهای دیگر تسلیحات رفع خواهد شد. ولی مسأله به این سادگی نیست زیرا ایران مدتهاست که از سطح خریدار عادی تسلیحات پا فراتر گذاشته است که موفقیت های این کشور در زمینه فناوری های موشکی و فناوری های دیگر و از جمله دو منظوره مصداق این ادعاست. تهران می خواهد نه فقط خریدار سلاح های روسی شود (ولو این که این اقدام از نظر سیاسی پر اهمیت است) بلکه در زمینه پژوهش ها و طرح های دفاعی همکاری برابر حقوقی برقرار کند و سلاح های خود را به روز آورد. به عبارت دیگر، تهران به داشتن آن سطح همکاری نظامی فنی با روسیه علاقه مند است که روسیه تا کنون فقط با چین داشته است.

تصمیم درباره گذر به این سطح کیفی جدید در مجموع جوابگوی منافع راهبردی روسیه بوده و انعقاد موافقتنامه بزرگ جداگانه درباره همکاری نظامی فنی بین فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران را ایجاب می کند. ولی نبرد بی امان بر سر این تصمیم بین نمایندگان نهادهای نظامی و انتظامی و آن دسته از اعضای دولت روسیه بروز کرده است که هنوز امیدها به حل و فصل «صلح آمیز» مناقشه با غرب را از دست نداده و امیدوارند که اوج گیری فعلی غوغای ضد روسی یک پدیده موقت باشد که به دنبال آن مرحله جدید «دوستی با واشنگتن» به ضرر منافع دفاع و امنیت دولتی فدراسیون روسیه شروع شود.

سفر دبیر شورای امنیت روسیه و نمایندگان وزارتخانه های نظامی و انتظامی همراه وی به تهران که باید به امضای تعدادی از پروتکل های مهم منجر شود، حاکی از آن است که دستور روز شراکت روسی - ایرانی در زمینه امنیت شکل گرفته و تحقق می یابد. ولی جهان به سرعت تغییر می کند و خطرات خارجی فزاینده ای در حق دو کشورمان بروز می کنند که ابتکارات مشترک جسورانه مسکو و تهران بر اساس همکاری های واقعی دوجانبه می توانند پاسخ این خطرات را بدهند. امیدواریم که سفر نیکلای پاتروشف و ملاقات های وی با هم تایان ایرانی اش سرآغاز تشکیل این نظام امنیتی شود که به تهدیدهای واشنگتن و متحدانش علیه دو کشورمان پاسخ شایسته ای بدهد.

نتایج مذاکرات وین. تنش همچنان شدت می یابد

ولادیمیر آلکسیف

هر روز به موازات نزدیک شدن اواخر ماه نوامبر که قرار است آخرین دور مذاکرات درباره برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران بین تهران و گروه ۵+۱ برگزار شود، اضطراب در ایران شدت می یابد. همه در حالت تنش داخلی چشم به انتظار لغو قریب الوقوع تحریم های مالی و اقتصادی دوجانبه و بین المللی به سر می برند که به ابتکار ایالات متحده اعمال شد. کشور از اینکه تا کنون حل و فصل نهایی مسأله مشخص نشده است، به تنگ آمده است در حالی که حل مسأله، وعده اساسی انتخاباتی حسن روحانی به هنگام کاندیدا شدن وی در انتخابات ریاست جمهوری ایران یک سال و نیم پیش بود. عده زیادی برای رئیس جمهور مشکلات جدی پیشبینی می کنند، چنانچه او نتواند به هدف اعلام شده ای دست یابد که آینده ایران و رفاه اقتصادی ملت ایران بدان بستگی دارد.



مشکلات روند مذاکرات

برنامه یک ساله اقدام مشترک که اساس روند جاری مذاکرات را فراهم کرد، به تاریخ ۲۴ نوامبر سال ۲۰۱۳ توسط ایران و گروه ۵+۱ در ژنو هماهنگ شده بود. برنامه مذکور از جمله ناظر بر آن بود که ایران از نیمی از اورانیوم ۲۰ درصدی اندوخته شده رها شود و نیمه دوم آن را تا ۵٪ رقیق کند. علاوه بر آن، قرار بود تهران از غنی سازی اورانیوم تا سطح بالاتر از ۵٪ دست بکشد و فعالیت واحد های غنی سازی اورانیوم نطنز، فردو و محل ساخت راکتور آب سبک اراک را به حال تعلیق در آورد. کشورهای عضو گروه ۵+۱ به نوبه خود وعده دادند از اعمال تحریم های جدید به طور کلی و از جمله محدودیت های جدید در زمینه صدور نفت ایرانی خودداری کنند، محدودیت ها در زمینه صدور محصولات نفتی و سنگ های گران قیمت را رفع کنند و بخشی از دارایی خارجی تهران را آزاد نمایند.

اجرای توافقات که برای مدت شش ماه در نظر گرفته شده بود، روز ۲۰ ژانویه سال جاری شروع شد و طرفین تصمیم گرفتند ظرف مدت ۶ ماه موافقتنامه نهایی را تهیه کنند. ایران طی این مدت تعهدات خود را اجرا کرده و در عوض رژیم تحریم ها تضعیف شد. ولی سند مورد نظر تا ۲۰ جولای هماهنگ نشد و طرفین توافق کردند تاریخ هماهنگی آن را به ۲۴ نوامبر موکول کنند. ایران متعهد شد تمام اورانیوم ۲۰ درصدی باقی مانده را به سوخت هسته ای تبدیل کند. گروه ۵+۱ به نوبه خود حاضر شد از کاربرد بعضی تحریم های از قبل تأیید شده علیه تهران خودداری کند و برای تهران دسترسی به ۲٫۸ میلیارد دلار از دارایی بانکی توقیف شده آن را فراهم نماید.

فقدان خوشبینی

روز ۱۶ اکتبر در وین دور جدید مذاکرات هیأت ایرانی با گروه میانجی گران بین المللی برگزار شد که به مکث طولانی در روند مذاکرات درباره پرونده هسته ای ایران پایان داد. شرکت کنندگان در این ملاقات در آستانه آن خوشبینی چندانی از خود نشان نداده بودند. به عنوان مثال، عباس عراقچی رئیس کارگروه کارشناسان ایرانی و معاون وزیر امور خارجه ایران اظهار داشت: «احتمال می رود که حل و فصل نهایی تا تاریخ از قبل اعلام شده یعنی ۲۴ نوامبر حاصل نشود ولی مدت مذاکرات تمدید گردد». همزمان سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در واشنگتن موضع گیری آمریکا را بیان کرد و گفت که دولت ایالات متحده با خوشبینی محتاطانه به مذاکرات قریب الوقوع می نگرد ولی برای دستیابی به توافق هنوز فرصت کافی وجود دارد و طرفین به تکمیل این کار در مواعد تعیین شده علاقه مند هستند. ایالات متحده بدین وسیله صریحاً اعلام کرد که توپ در میدان ایران است و اینکه تهران باید با شتاب اقدام کند. برای ایرانیان پیام جدیدی فرستادند که اگر رفع تحریم ها را می خواهید، کاری بکنید که ما گفتیم و الا بیشتر صبر خواهید کرد.

طبق معمول در آستانه مذاکرات چند مطلب از تل اوپو شنیده شد. بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل اظهار داشت که برای کشور متبوع وی توافقاتی قابل قبول نیست که به ایران اجازه بدهد به غنی سازی اورانیوم ادامه دهد زیرا بدین وسیله راه به سوی اندوختن اورانیوم جهت ساخت کلاهک های هسته ای باز خواهد شد. اورشلیم نگران آن است که در واشنگتن موافقتنامه ای امضا شود که به صورت عجلولانه تنظیم گردد. بهتر است که سند نهایی امضا نشود تا اینکه سندی امضا شود که به شکست آمیخته باشد. این حرف ها به عنوان تهدید مستقیم در حق ایران مطرح شد و نیز به ایالات متحده اجازه داد موضع گیری شدید در حق تهران را حفظ کند. بدیهی است که واشنگتن و تل اوپو در ارتباط با هم بازی می کنند. ولی آیا طرفین پیچیدگی اوضاع را درست درک می کنند؟ اکنون آینده منطقه در حد زیادی به نتیجه مذاکرات گروه ۵+۱ با ایران بستگی دارد که اسرائیل در این روند نقش بسزایی ایفا می کند. البته به نظر می آید که برخی مسئولین تهران معتقدند که برای واشنگتن نفت ایرانی از منافع منطقه ای اسرائیل اهمیت بیشتری دارد.

سلاح های هسته ای به عنوان تنها ضمانت امنیت

آمریکا و شرکای غربی آن خواه ناخواه کار احمقانه ای می کنند تا در جهان این اندیشه تقویت شود که سلاح های هسته ای تنها ضمانت مطمئن امنیت کشور و حفظ حق حاکمیت خود است. به همین علت بسیاری از کارشناسان غربی و اسرائیلی بر این اعتقاد هستند که ایران می تواند ظرف مدت ۳-۲ ماه از روز اتخاذ تصمیم سیاسی مربوطه، بمب اتم را بسازد. آنها معتقدند که همین که تحریم ها تضعیف شده و توجه عمومی به مسایل حاد دیگر خاور میانه که در حال حاضر کم نیستند، جلب شود، ایران حتماً این تصمیم را اتخاذ خواهد کرد. آنها از خود سؤال می کنند که تهران به این کار چه نیازی دارد و خودشان پاسخ می دهند: کره شمالی سلاح هسته ای دارد و هر طور که رفتار کند، کسی بدان دست نمی زند زیرا در غیر این صورت ضربه دندان شکنی خواهد خورد. و بالاخره بحران اخیر در اوکراین نشان داد که تنها وجود سلاح های هسته ای و وسایل حمل کننده آن، ضمانت امنیت هر کشوری و به ویژه کشور بزرگ، دارای منابع غنی و مهم از نظر ژئوپلیتیکی را می دهد. حتی کشور نیرومندی چون ایران بدون سلاح های هسته ای می تواند از راه خشن یا نرم یعنی به وسیله زور نظامی (تجاوز جنگی)، از راه «انقلاب رنگین» یا به وسیله فشار دادن تدریجی گلو با تحریم ها سرکوب شود.

تهران در غیر این صورت مجبور است در مرکز فشار آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی باقی بماند. تازه در ایران اشخاصی به اندازه کافی وجود دارند که حاضرند کشور خود را در عوض رفع تحریم ها تسلیم غرب بکنند. آنها امید بچگانه ای دارند که اقتصاد ایرانی بلافاصله به سرمایه گذاری های خارجی و پیشرفته ترین فناوری های غربی دسترسی نامحدودی پیدا کند. تجربه کشورهای دیگری که این خط را پیش کشیده بودند، برای این افراد آموزنده نیست. یکی از این کشورها، کشور همسایه عراق است. از سوی دیگر، می توان ایرانیان را درک کرد: اکنون این کشور که از منابع و امکانات عظیمی برخوردار است، مجبور است به جای توسعه سریع، به سختی بقای خود را تأمین کند.

مشکلات همچنان حفظ شده است

در حال حاضر دست و پای تهران با موافقتنامه موقت با میانجی گران بین المللی که ۲۴ نوامبر سال گذشته امضا شد، بسته شده است. این موافقتنامه امکان منجمد کردن برنامه هسته ای ایران در حالت فعلی یعنی بدون نصب سانتریفیوژ های مکمل، بدون استفاده از سانتریفیوژ های نوسازی شده و با خودداری از نصب ظرفیت های جدید غنی سازی اورانیوم و تولید پلوتونیوم را می دهد. این سند جمهوری اسلامی ایران را از غنی سازی اورانیوم بالا تر از ۵٪ منع کرده و بدان اجازه نمی دهد به ساخت راکتور آب سنگین در اراک که بتواند پلوتونیوم تولید کند، ادامه دهد. در شرایطی که تا تاریخ طراحی موافقتنامه دائمی حدود یک ماه وقت باقی مانده است، قرائن فزاینده ای نشان می دهد که بعید است که کار عظیم در جهت برطرف کردن اختلاف نظر ها بین ایران و گروه ۵+۱ و در داخل این گروه تا روز اعلام شده خاتمه یابد. بسیاری از این اختلاف نظر ها حالت تصنعی داشته و به صورت مصنوعی توسط آمریکا دامن زده می شود. با توجه به اینکه کسی نمی خواهد به شکست مذاکرات اعتراف کند، شش ماه به یک سال و سپس به دو سال و الی آخر تبدیل خواهد شد. ولی موافقتنامه نهایی منعقد نخواهد گردید. اسرائیل به همین علت تا این حد با امضای موافقتنامه موقت مخالفت می ورزید. به عقیده تل اوویو، باید هر تلاشی به عمل آورد تا موافقتنامه نهایی به شکلی امضا شود که ساخت سلاح های هسته ای توسط ایران را هر چه بیشتر به تعویق بیندازند.

ولی همه می فهمند که ابتدا در ایران تصمیمی باید در سطح سیاسی اتخاذ شود که به معنی گذشت جدی به غرب باشد. علاوه بر آن، کشورهای غرب خواهان اعمال نظارت مؤثر بر اوضاع برنامه هسته ای ایران هستند. تنها پیوستن ایران به پروتکل الحاقی پیمان نامه عدم اشاعه سلاح های هسته ای که در آن مکانیزم نظارت شدید فوری بر برنامه هسته ای پیشبینی شده است، موجب تحقق این هدف خواهد شد.

نتیجه ملاقات ها در وین

آنچه که فعلاً مسلم است، این است که مذاکرات اخیر گروه ۵+۱ با ایران در وین نتیجه مشخصی نداده است. این دور مذاکرات، کوتاه ترین مذاکرات در تاریخ ملاقات ها در این قالب بوده است. مشکل بتوان گفت که این مذاکرات تمام عیار ایران با گروه ۵+۱ باشد. در حقیقت امر، مذاکرات با شرکت سه طرف یعنی کاترین اشتون کمیسر سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا، جان کری وزیر امور خارجه آمریکا و محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران برگزار شد. گروه ۵+۱ به ملاقات مدیران سیاسی فقط به این خاطر احتیاج داشت که توافقات حاصله در قالب سه جانبه طی دو روز گذشته در جریان رایزنی های سران نهادهای سیاست خارجی ایران، اتحادیه اروپا و آمریکا را ثبت کنند. ظریف، اشتون و کری بایستی راه حل

های مسأله برنامه هسته ای ایران و تحریم های ضد ایرانی را پیدا کنند که بزرگترین اختلاف نظرها بین ایران و غرب در چارچوب طراحی موافقتنامه همه جانبه درباره برنامه هسته ای در همین مورد باقی مانده است.

مذاکرات ظریف با کری و اشتون جمعاً ۶ ساعت در سه جلسه طول کشید. این طولانی ترین و ششمین ملاقات سران نهادهای سیاست خارجی ایران و ایالات متحده در طور ۳۵ سال بعد از پیروزی انقلاب شده است. دبیر هیأت نمایندگی آمریکا در کنفرانس خبری پایانی به دستیابی به پیشرفت معینی در این ملاقات اشاره کرد ولی گفت که کار فراوانی در جهت به هم نزدیک کردن دیدگاه ها هنوز در پیش است. در عین حال، گفته شد که متن موافقتنامه می تواند تا ۲۴ نوامبر هماهنگ شود و اینکه وقت مکملی لازم نیست. رئیس مذاکره کنندگان ایرانی هم تأکید کرد که نیازی به تمدید مدت مذاکرات نیست. وی گفت: «ما درباره یک سری مسایل پیشرفت کرده ایم. باید به توافق برسیم. غرب باید حالت صلح آمیز برنامه هسته ای ایران را به رسمیت شناخته و از خفه کردن ما با تحریم ها دست بکشد. در گفتگوی ما اصل کار اعتماد است. غرب باید اعتماد از خود نشان دهد. فقط بر این اساس می توان به توافقی رسید که در آفاق دیده می شود». چطور می توان این حرف ها را از زبان دیپلماتیک به زبان عادی بر گرداند؟

راه حل امکان پذیر است ولی فقط با شرایط واشنگتن

ظاهراً این اظهارات فقط یک معنا دارد و آن این است که می توان تا ۲۴ نوامبر مسأله را حل کرد ولی صرفاً از طریق اتخاذ تصمیم سیاسی: یا آمریکا گذشت خواهد کرد یا تهران. بدیهی است که واشنگتن عقب نشینی نمی کند. لذا نه جزئیات فنی بلکه فقط این واقعیت مطرح است که ایران تا چه اندازه حاضر است خواست های واشنگتن را ارضا کند که هدف آن پیش از اینکه متوقف کردن برنامه هسته ای ایران باشد، تمایل به تابع خود کردن ایران در ابعاد سیاسی و اقتصادی است.

ایالات متحده بر این اعتقاد است که اکنون ایران چاره دیگری ندارد. تنش روز به روز شدت می یابد. اگر ایران این موافقتنامه را امضا نکند و تحریم ها رفع نشود، جامعه ایرانی منفجر خواهد شد. آنها خیال می کنند که اکنون بهترین موقع برای اعمال فشار بر ایران و به دست آوردن گذشت های هر چه بیشتر از آن می باشد. آنها خیال می کنند که چیزهای زیادی در کار است و اینکه اگر ظرف یک ماه آینده توافق حاصل نشود، بعد از ۲۴ نوامبر برای حسن روحانی مرحله اصولاً متفاوتی شروع خواهد شد.

آمریکایی ها اعتقاد دارند که آنها در حال حاضر بیش از هر وقت دیگر به پایان مناسب روند حل و فصل مسأله ایران، این مسأله مهم سیاست جهانی خود نزدیک شده اند، آن هم بدون تلفات و حتی بدون یک شلیک توپ. به عبارت دیگر، می توان به وسیله تحریم های فلج کننده و خفه کردن اقتصاد، بدون هیچ تلاش خاصی رژیم فعلی ایران را مطابق با معیارهای «دمکراتیک» آمریکایی بازسازی کرده و سیاست رهبران ایران را تابع سلطه آمریکا بر خاور میانه کرد. می توان ایران را به تحقق بخشیدن اهداف ضد روسی آمریکا به خصوص در امور نفتی و گازی هدایت کرد تا به تقویت نفوذ آمریکا در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی مساعدت کند. در غیر این صورت تحریم ها رفع نمی شود. در حقیقت امر، ایران آخرین کشور بزرگ منطقه است که بر سر راه توسعه طلبی آمریکایی در مرزهای جنوبی روسیه مانع ایجاد کرده و خط سیاستی را دنبال می کند که جوابگوی منافع ملی جمهوری اسلامی ایران و اعتقادات انقلاب اسلامی است. ایالات متحده بدون جلب تهران به مدار نفوذ خود نمی تواند در خاور

میانہ و مناطق مجاور به هیچ یک از اهداف خود دست یابد. واشنگتن در مرحله تحولی جاری بدون تهران نمی تواند در عراق، سوریه و افغانستان مسایل خود را حل کند.

در حال حاضر کسی نمی تواند با اطمینان ۱۰۰ درصد پیشبینی کند ۲۴ نوامبر چه اتفاقی خواهد افتاد. ولی کاسه صبر ملت ایران لبریز شده و تنش در جامعه همچنان رشد می کند. از سوی دیگر، نباید از درک این واقعیت غافل ماند که ۲۴ نوامبر نه تنها ضرب الاجل از نظر حل و فصل مسأله برنامه هسته ای ایران بلکه موقعی است که آینده این کشور را رقم خواهد زد. معلوم خواهد شد که آیا ایالات متحده موفق شد تهران را تابع اراده خود بکند یا اینکه ایران صرف نظر از فشار هولناک و مصایب جهنمی که متحمل شد، حق حاکمیت و استقلال خود را حفظ کرده و با غرور و سربلندی از منافع ملی خود دفاع خواهد نمود. وقت کمی باقی مانده است تا صبر کنیم. نه تنها آینده ایران بلکه تمام منطقه و شاید معادلات جهانی به این تحولات بستگی دارد. مواضع روسیه در خاور میانه، ما ورای قفقاز و آسیای مرکزی و در بسیاری از مهمترین عرصه های دیگر به همین امر بستگی خواهد داشت.

ایران هراسی آمریکا، پدر تروریسم است

ایگور پانکراتنکو

ابراز انزجار واشنگتن از کشته شدن غیر نظامیان، انفجارهای تقریباً روزمره و اعمال وحشیانه جهادیون، چیزی جز دورویی و دروغ نیست. ترور در خاور نزدیک و میانه که رد پای خونین آن بر مابقی جهان لکه های زشتی از خود بر جای می گذارد، برآیند مستقیم ایران هراسی جنون آمیز و سیاست «بازدارندگی از ایران» است که آمریکا و شرکای جرم آن طی سی سال اخیر در فضایی از عراق و سوریه تا افغانستان و آسیای مرکزی دنبال می کنند.



«دمکراتیک ترین کشور جهان» همیشه سعی می کرد به «ژاندارم جهانی» تبدیل شود که به طور یکجانبه بتواند تصمیم بگیرد که چه کسی را به اعدام محکوم کند و از چه کسی با یارانه ها و حمایت سیاسی دستگیری نماید. تهران که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی صدای خود را علیه بی عدالتی فاحش نظم جهانی و تصاحب حق تشخیص خوب و بد توسط واشنگتن بلند کرد. به یکی از اهداف اساسی جنگ اعلام نشده ای تبدیل شد که آمریکا در سراسر جهان به عمل می آورد.

بد نیست در این موضوع دقت کنیم و ببینیم ایران هراسی واشنگتن به چه معناست؟ ایران که توان نظامی - سیاسی و اقتصادی آن با آمریکا قابل مقایسه نیست، برای ابرقدرتی که اقتدار آن بر دلار و ناوگروه های ناوهای هواپیمابر به طور خلل ناپذیر استوار است، چه خطری ایجاد می کند؟ معلوم می شود که این خطر وجود دارد زیرا نه ترس از سلاح های هسته ای تخیلی یا موشک های قاره پیمای ایرانی بلکه واهمه از اندیشه تهران در زمینه برقراری نظم جهانی عادلانه، اندیشه برابری کشورها در مقابل حقوق بین الملل، اندیشه آزادی هر ملتی در زمینه انتخاب سرنوشت خود، سرچشمه ایران هراسی آمریکایی می باشد.

جنگ واشنگتن علیه «اتم ایرانی» و علیه «رژیم توتالیتار آیت الله ها» نیست. واشنگتن با یک «اندیشه» مقابله می کند که در این نبرد که «بازدارندگی سیاسی از ایران» نامیده شده است، از تشکیل ائتلاف های تصور ناپذیری با نیروهای فروگذاری نمی کند که دستشان تا مرفق در خون است. واشنگتن حتی از کاربرد یکی از وحشتناک ترین سلاح های کشتار جمعی امروزی روگردان نمی شود و آن تروریسم هدایت شونده است.

رویارویی شیعه و سنی که کارشناسان دوست دارند درباره آن داد سخن بدهند، در حقیقت امر یک بمب فلج کننده ده ها و صدها هزار نفر از مردم بی گناه است. روی بدنه این بمب انگ «ساخت آمریکا» با غرور خودنمایی می کند. دلایل اینکه همانا ایران هراسی واشنگتن به علت ظهور تروریسمی تبدیل شد که مانند غده سرطانی در مشرق شیوع یافت، فراوان است زیرا واشنگتن بیش از سی سال است که بر اساس این اصل فعالیت می کند که هر گروهک تروریستی و حتی خونین ترین گروهک، هر رژیمی که حتی از همه غیر دمکراتیک تر باشد، از گسترش نفوذ ایران بهتر است. این اصل به نوبه خود دوقلوی مشخصه

بارز دیگر دیپلماسی آمریکایی است و آن عدم علاقه به حمایت از همه ابتکارات تهران و حتی ابتکارات مفید برای خود آمریکا در زمینه سالم سازی روابط با غرب (از جمله اعمار آن در خاور میانه نظیر ریاض، دوحه و تل اویو) و تحکیم امنیت منطقه است.

صدام حسین، بهترین دوست آمریکا در مقابله با ایران

تجاوز عراقی به ایران موجب خرسندی واشنگتن شد زیرا صدام در واقع به جای آمریکایی ها کار آنها را انجام داد و به مبارزه با نیرو هایی پرداخت که در تهران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به قدرت رسیدند. البته دیکتاتور عراقی اهداف رسمی خود را به گونه دیگری اعلام کرد. صدام می گفت که مایل است برادران عرب را از یوغ فارس ها آزاد کند، رود مهم راهبردی شط العرب (اروند رود) را کنترل کند و استان خوزستان را که قلب ایران است و آنجا نود درصد میادین نفت که تا آن موقع اکتشاف شده بودند واقع شده بودند، به عراق ملحق کند. به عبارت دیگر، این نمونه کلاسیک جنگ غاصبگرانه بر سر اراضی و منابع بود ولی مگر این واقعیت می توانست واشنگتن را از رو ببرد؟

از سال ۱۹۸۱ دولت رونالد ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا به صدام حسین دقت کرده و سبک و سنگین می کردند که شاید این شخص بتواند تکیه گاهی علیه صدور انقلاب اسلامی به وجود آورد؟ سر انجام، در کاخ سفید تصمیم گرفتند که اگر عراق جنگ را ببازد، آیت الله خمینی نفوذ ایران را به سراسر خاور میانه گسترش خواهد داد که آمریکا نمی توانست اجازه این کار را بکند. روند مقابله با ایران شروع شد...

در سال ۱۹۸۲ وزارت امور خارجه آمریکا صرف نظر از اعتراضات کنگره، عراق را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد. یک سال بعد آمریکایی ها تحریم صدور اسلحه به عراق را که در سال های ۱۹۷۰ به خاطر اینکه بغداد به «تروریست های فلسطینی» پناه می داد، اعمال شده بود، رفع کرد.

در ماه دسامبر سال ۱۹۸۳ دونالد رامسفلد وزیر بعدی دفاع در دولت جرج بوش پدر به عنوان فرستاده ویژه رئیس جمهور ایالات متحده از بغداد دیدار به عمل آورد. یکی از دستور العمل هایی که او بایستی در ملاقات با صدام حسین رعایت کند، چنین بود: «دولت ایالات متحده موقعیت دشوار عراق در جنگ فرسایشی جاری را به رسمیت می شناسد زیرا ایران به خلیج فارس دسترسی دارد و عراق آن را از دست داده است و لذا هر تحول بزرگ نامساعد برای عراق به عنوان شکست راهبردی غرب تلقی خواهد شد».

رامسفلد مدتی بعد به ملک حسین پادشاه اردن و عضو مهم تماس های آمریکایی - عراقی اعلام کرد که ایالات متحده از اینکه شکست عراق می تواند سایر کشورهای منطقه و از جمله عربستان سعودی را تهدید کند، نگران است چرا که آمریکا در این صورت می تواند دسترسی به نفت خلیج فارس را به طور کامل از دست بدهد. سیلاب کمک های آمریکایی به عراق سرازیر شد و در بغداد هیأت نمایندگی ناظران ارتش آمریکا آغاز به کار کرد که به طور منظم تازه ترین اطلاعات ویژه را در اختیار نظامیان عراقی می گذاشت. آمریکایی ها در تلاش خود برای تأمین پیروزی برای متحد خود، به توسل صدام حسین به سلاح های شیمیایی علیه ایرانیان هیچ واکنشی از خود نشان نداد و حتی جلوی بررسی این مسأله در شورای امنیت سازمان ملل متحد را گرفت.

سرویس های ویژه ایالات متحده و اسرائیل در چارچوب همکاری با سازمان اطلاعات عراق به تروریست های «سازمان مجاهدین خلق ایران» کمک کردند. صدام حسین بی پرده از آنها حمایت کرده و به آنها اجازه داد در خاک عراق اردوگاه های خود را مستقر کنند. متحدان سابق دیکتاتور عراقی بالاخره او را به دار آویختند ولی کار «رئیس» (که در عراق صدام را این طور صدا می کردند) همچنان زنده است. سازمان های سیا و موساد به همکاری با «مجاهدین خلق» که صدام بنای آن را گذاشته بود، تا کنون ادامه می دهند که کسی در واشنگتن و تل اوיו از اینکه آنها در قتل حد اقل ۱۰ شهروند آمریکا دست دارند، احساس ناراحتی نمی کند.

پس از آنکه آمریکایی ها صدام حسین را کشتند، تهران در سال ۲۰۰۳ به واشنگتن امضای قرارداد همه جانبه ای را پیشنهاد کرد که شامل نه تنها تعامل در زمینه تثبیت اوضاع عراق بلکه پیشنهاد ها در جهت حل و فصل همه مسایل مورد اختلاف بین ایالات متحده و جمهوری اسلامی اعم از حمایت از حزب الله و حل و فصل مناقشه اسرائیلی - فلسطینی تا مسایل برنامه هسته ای ایران بود. ولی آمریکایی ها نه فقط به این ابتکارات صلح هیچ پاسخی ندادند و آن را به طور کامل نادیده گرفتند بلکه برنامه حمایت از نیروهای داوطلب سنی عراق برای مقابله با «نفوذ فزاینده تهران در بغداد» را شروع کردند. در میان آنهایی که در آن سال ها کمک ارتش آمریکا و سازمان سیا را دریافت کرده بودند، افرادی بودند که چند سال بعد هسته «القاعده عراق» را تشکیل دادند که سپس به «دولت اسلامی عراق و شام» تبدیل شد.

بازی های ضد ایرانی با طالبان

در سال ۱۹۹۲ جیمز بیکر وزیر وقت امور خارجه آمریکا در حین سفر در سطح آسیای مرکزی علناً اعلام کرد که «بازدارندگی از رشد نفوذ ایران، هدف اساسی سیاست ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی را تشکیل می دهد». چهار سال بعد بازدارندگی ساده کافی شمرده نشد و با ورود بیل کلینتون به کاخ سفید «بازدارندگی مضاعف» اعلام شد که شامل اعمال اولین تحریم ها علیه بخش نفتی جمهوری اسلامی و استفاده از طالبان در مبارزه با «گسترش نفوذ ایران» بود که به اندیشه سمج جنون آمیز محافل حاکم بر آمریکا تبدیل گردید.

انتظار دریافت پول گزاف به سیاست اضافه شد. در سال ۱۹۹۵ شرکت آمریکایی UNOCAL پیشنهاد کرد که از طریق افغانستان خط لوله انتقال گاز ساخته شود که گاز ترکمنی به وسیله آن بتواند به پاکستان و هند انتقال داده شود. نمایندگان سازمان اطلاعات فرا نهادی پاکستان به همکاران آمریکایی خود اطمینان دادند که طالبانی که به آنها وابسته هستند، می توانند نه تنها امنیت این طرح را تأمین کنند بلکه بر سر راه همه تلاش های ایران در جهت گسترش نفوذ خود در افغانستان و آسیای مرکزی سد محکمی به وجود آورند.

اسرائیلی ها و - مهم تر از آن - لابی اسرائیلی در ایالات متحده نیز شریک این دیدگاه ها بودند. اسرائیل در چارچوب هماهنگی کامل با وزارت خارجه آمریکا طالبان را به عنوان نیروی ضد ایرانی تلقی کرد که حتماً بایستی از آن برای براندازی نفوذ ایرانی در منطقه استفاده کند. به همین علت موساد اسرائیلی از طرق نمایندگی طالبان در آمریکا و شرکت های نفتی به زمینه سازی همکاری با آنها پرداخت و به عنوان نشانه جدی بودن تمایلات خود به نمایندگان طالبان دو میلیون دلار پول نقد منتقل کرد.

اکنون مشکل بتوان این ادعا را باور کرد ولی در سال های ۱۹۹۶-۱۹۹۴ ایالات متحده از طالبان هر گونه حمایت سیاسی می کرد و از طریق پاکستان و عربستان سعودی متحدان خود، برای طالبان کمک مالی هم می فرستاد. واشنگتن از برنامه اصول گرایانه طالبان، خشونت قرون وسطایی آنها و نگرانی هایی که تقویت این جنبش در کشورهای همسایه افغانستان تحریک می کرد، چشم می پوشید. علاوه بر آن، برخی دیپلمات های آمریکایی در گزارش ها و بیانیه های خود برای مطبوعات، طالبان را به عنوان انسان های فوق العاده دین دار و باتقوایی معرفی می کردند که به مسیحیان دوران نخست در «کمبرند انجیلی» آمریکا شباهت داشتند؛ آنها را به عنوان اشخاصی معرفی می نمودند که ایالات متحده را دوست دارند و برای اثبات این عشق خود حاضرند مهم ترین مسایل سیاست آمریکایی در افغانستان یعنی «برچیدن مواد مخدر، اشرار و ایرانیان» را حل کنند.

چند ساعت بعد از افتادن کابل به دست طالبان در سپتامبر سال ۱۹۹۶، وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که با طالبان روابط دیپلماتیک برقرار کرده و فرستاده رسمی خود را به کابل اعزام خواهد کرد. گلین دویس سخنگوی وزارت خارجه در آن زمان اظهار داشت که ایالات متحده با برقراری احکام اسلامی توسط طالبان مخالف نیست زیرا به گفته وی «طالبان بیشتر مخالف مدرنیته است و نه غرب». نمایندگان کنگره ایالات متحده هم از روی کار آمدن طالبان استقبال کردند. سناتور هنک براون یکی از طرفداران دوآتشه ساخت خط لوله انتقال گاز از طریق افغانستان که توسط شرکت UNOCAL پیشنهاد شده بود، به سناتور های همکار خود گفت: «این جریانات بدان معناست که یکی از فراکسیون ها بالاخره موفق به تشکیل دولت کارآمد افغانستان شده است».

سه سال بعد که چهره واقعی طالبان بر کسی پوشیده نبود و اعدام افراد «مرتد» به کار روزمره افغانستان تبدیل شد، نمایندگان آمریکا مانند سابق ادعا می نمودند که «به علت بی ثباتی افغانستان و تاجیکستان، رهبران همه جمهوری های آسیای مرکزی بر روی تیغ تیز حرکت می کنند. آنها نگران گسترش نفوذ ایران و رشد افراطی گری در کشورهاشان هستند». این حرف های ستیون سستانویچ مشاور ویژه وزارت خارجه آمریکا در امور شوروی سابق بود. ولی چه کسی موجبات رشد افراطی گری را فراهم کرده بود؟ ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ مشغول تأمین مالی فعالیت طالبان در جهت حمایت از نهضت «اهل السنه و الجماعه» بود که در استان های خراسان و سیستان و بلوچستان شبه نظامیان را از بین سنی های ایرانی به خدمت می گماشت. نمایندگان «جماعت» یعنی ترکمن های ایران، افغانی ها و بلوچ ها، اعلام می کردند که هدف اصلی جهاد آنها، سرنگونی رژیم شیعه تهران و برقراری رژیم سنی شبیه به طالبان است. این اندیشه کاملاً دیوانه وار با مخالفت آمریکایی ها، پاکستانی ها و سعودی ها روبرو نشد. آنها طالبان را تشویق می کردند تا به این گروهک تروریستی پول و اسلحه ای را واگذار کنند که از اسلام آباد و ریاض دریافت می کردند. دوباره همه پیشنهادهای تهران در زمینه حل و فصل اوضاع افغانستان حتی در مورد مسأله حاد مواد مخدر، بدون بررسی از سوی واشنگتن رد می شد زیرا شبح «نفوذ ایرانی» آن را بیشتر از سیلاب واقعی هروئین می ترساند.

اکنون دوستداران داخلی و خارجی واشنگتن از لای دندان و با بی میلی شدید اعتراف می کنند که «آری، گاهی اشتباه می کردیم، به نیروهای عوضی امید بسته و پول می دادیم ولی این حرف ها به گذشته پیوسته است و ما دوباره با تروریست ها مبارزه می نماییم». واقعاً «دوباره» مبارزه می کنند. این همان آش است و همان کاسه. «دولت اسلامی»، «طالبان جدید» و

انواع و اقسام مجاهدین، همگی دست پرورنده آمریکا و زاده روابط غیر طبیعی نظیر ائتلاف ضد ایرانی و ضد سوری اسرائیل و آل سعود هستند که توسط «بیبی لجام گسیخته» نتانیاهو و خاندان سعودی که از ترس «هلال شیعی» نهایتاً عقل خود را از دست داده است، تشکیل شد.

عراق دوباره شعله ور می شود، خون در سوریه و افغانستان ریخته می شود و تمام منطقه تکان می خورد که همه اینها تبعات سیاست آمریکایی بازدارندگی از ایران به کمک تروریست هایی است که از میان سلفیون به خدمت گماشته می شوند. صدام حسین، اسامه بن لادن، ملا عمر و حالا ابو بکر البغدادی بدون حمایت مختلف واشنگتن نمی توانستند حتی یک صدم جنایات خود را مرتکب شوند. اینها اشتباهات سیاسی نیستند، این رفتار یک فرد مجنون است که دستخوش وسواس فکری شده و حاضر است به خاطر آن همه مردم را دور خود به قتل برساند. آنهایی که درباره سرچشمه ها، ریشه ها و «والدین» تروریسم خاور نزدیک و میانه بحث می کنند، باید قبل از همه همین واقعیت مهم را در نظر بگیرند.



روسیه به ایران نیرومند و با ثبات احتیاج دارد

ولادیمیر آلکسیف

به موازات نزدیک شدن تاریخ ۲۴ نوامبر که قرار است مسأله توافقات نهایی درباره پرونده هسته ای ایران در عوض رفع تحریم های بین المللی از جمهوری اسلامی ایران حل شود، تنش پیرامون این مسأله رو به افزایش گذاشته است. از یک سو، بدبینی درباره امضای نهایی موافقتنامه بین تهران و گروه ۵+۱ در این مواعد بر فضای اجتماعی مستولی شده است و از سوی دیگر، ایرانیان بسیار امیدوارند که این سند به موقع امضا شود.



درباره موضع گیری روسیه

باید بی پرده گفت که مسکو با قاطعیت تمام بر رفع هرچه سریع تر تحریم ها پافشاری می کند و معتقد است که تهران تا حالا نهایت تلاش های خود را به عمل آورده است. سرگئی ریابکوف رئیس هیأت نمایندگی روسیه اظهار داشت: «پیشرفت به عمل آمده است، ما در یک جا پا به پا نمی شویم ولی در زمینه مسایل اساسی تغییرات وجود ندارد». وی اعتراف کرد که تنها مسایل شناخته شده برنامه غنی سازی اورانیوم ایران، جدول زمان بندی رفع تحریم ها و راکتور آینده در اراک نیستند که «حل نشده اند». دیپلمات گفت: «علاوه بر آنها، سلسله موضوعاتی وجود دارند که فعلاً نمی توانند در ردیف مسایل کاملاً هماهنگ شده و قید شده روی کاغذ گذاشته شوند. از جمله مسایل راستی آزمایی و شفافیت، مهلت اعتبار موافقتنامه در دست تهیه و بعضی موضوعات دیگری که بدون حل و فصل آنها نمی توان به سازش و بسته نهایی دست یافت». به عبارت دیگر، سرگئی ریابکوف مسایلی را ذکر کرد که آمریکایی ها به عنوان شرط رسیدن به توافق نهایی مطرح می کنند. ولی در عین حال باید خاطر نشان کرد که در واشنگتن صریحاً می فهمانند که انعقاد این موافقتنامه به معنی لغو اتوماتیک تحریم ها نیست زیرا مدتی برای کنترل اجرای تعهدات ایران لازم است. ولی تهران بر این اعتقاد است که انعقاد موافقتنامه به معنی لغو اتوماتیک تحریم هاست.

چه چیزی برای روسیه ضروری و سودمند است؟

در عمل، تنها روسیه و چین در زمینه پرونده هسته ای ایران «بازی صادقانه ای» می کنند. مسکو هرگز حل و فصل این مسأله را با تغییرات در نظام سیاسی فعلی تهران مرتبط نکرده است. این تفاوت رفتار مسکو با ایالات متحده است که از مناقشه پیرامون برنامه هسته ای ایران برای سرنگونی انقلابی رژیم ایران و عوض کردن آن با رژیم دست نشانده غربی و وابسته به اراده سیاسی واشنگتن استفاده می کند. آمریکایی ها همزمان با مذاکرات با ایران درباره پرونده هسته ای، مبانی حکومت فعلی ایران را متزلزل می کنند و با استفاده از موضوع تحریم هایی که خود آمریکا تحمیل کرد، مخالفت های داخلی را تحریک می کنند

و نیز در کشور چندین قومی ایران مناقشات بین قومی را دامن می زنند. حمایت از ستون پنجم لیبرال و دفاع از اقلیت های قومی و مذهبی، بسته استاندارد روش های واشنگتن در جهت بی ثبات کردن رژیم های مغضوب است.

روسیه بر خلاف ایالات متحده به ایران نیرومندی علاقه مند است که بتواند در برابر فشار تجاوزکارانه از سوی آمریکا، اتحادیه اروپا، ناتو، اسرائیل و پادشاهی های خلیج فارس ایستادگی کند. نتایج این فعالیت تخریبی واشنگتن و متحدانش عیان شده است: عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و کشورهای دیگر به منشأ بی ثباتی منطقه ای و جهانی، میدان گسترش تروریسم و خطر برای صدور حامل های انرژی به اروپا و آسیا تبدیل شده اند. اگر مناقشه داخلی در ایران شعله ور شود، با توجه به ابعاد کشور و جمعیت آن و نیز موقعیت در مرکز ذخایر اساسی جهانی حامل های انرژی فاجعه عظیمی رخ خواهد داد. روسیه حاضر است در عمل به تقویت جمهوری اسلامی ایران و قبل از همه از طریق تحکیم قابلیت دفاعی این کشور و صدور مدرن ترین انواع تسلیحات و جنگ افزار، به خصوص وسایل ضد هوایی، هواپیماهای جنگی، ادوات زرهی، ناوها و غیره مساعدت کند. در این صورت تهران دلیلی برای نگرانی از تهدیدها و شاتناژ غرب، اسرائیل و پادشاهی های خلیج فارس نخواهد داشت.

بدیهی است که زمان گذر به کار عملی در این زمینه فرا رسیده است. به این منظور باید راه هایی پیدا کرد که روسیه از رژیم تحریم های ضد ایران خارج شود یا برای جامعه جهانی و سازمان ملل ثابت کند که حفظ رژیم تحریم ها امر غیرقانونی است. در حال حاضر مسکو باید بهتر از هر کشور دیگری بی عدالتی تحریم های آمریکا و اتحادیه اروپا را بفهمد زیرا چنین تحریم هایی به بهانه تخیلی مداخله نظامی در امور داخلی اوکراین علیه روسیه اعمال شده است. در حقیقت امر فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران در یک قایق نشسته اند. آنها باید تشریک مساعی کرده و کشورهای دیگری را به خود جالب کنند که اصولاً می توانند به هدف تحریم های غرب تبدیل شوند. باید بر تشکیل ساختار نیرومند منطقه ای امنیت از جمله بر اساس سازمان همکاری شانگهای که از محتوای نظامی - سیاسی و دفاعی برخوردار شود، تأکید کرد. می توان نظام جدید امنیت منطقه ای را با مشارکت روسیه، آسیای مرکزی، قفقاز بزرگ و ایران به وجود آورد. گزینه دیگر، تشکیل سازمان جدید با مشارکت روسیه، ایران، سوریه و عراق با مقر در تهران است. به مرور زمان کشورهای دیگر هم می توانند به این سازمان ملحق شوند. این کار جوابگوی نظریه سیاست خارجی روسیه است که جدیداً توسط ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه در مجمع والدای در سوچی اعلام شد. رئیس جمهور روسیه اظهار داشت: «راه منطقی، راه تعاون کشورها و جوامع و جستجوی پاسخ های جمعی به چالش های فزاینده و مدیریت مشترک خطرات است. جهان به پایه های حقوقی، سیاسی و اقتصادی نظم جدید جهانی احتیاج دارد که ثبات و امنیت را تأمین کرده و در عین حال رقابت سالم را تشویق کند».

ایران آینده دار ترین شریک در زمینه همکاری نظامی فنی است

باید هرچه زودتر مدرن ترین سامانه های تسلیحاتی را که بتوانند جلوی هر گونه فشار نظامی قبل از همه از سوی ایالات متحده را بگیرند، به ایران صادر کرد تا جمهوری اسلامی ایران به شریک واقعی فدراسیون روسیه در مقابله با خط تجاوزکارانه غرب تبدیل شود. قبل از همه پیشرفته ترین سامانه های ضد هوایی نظیر اس-۳۰۰ و اس-۴۰۰، پانتسیر و غیره مد نظر هستند. واشنگتن نیک می فهمد که اگر ایرانیان بتوانند تقریباً همه جنگنده ها و موشک های آمریکایی مستقر در خلیج فارس را از بین ببرند، کارایی حضور نظامی آمریکایی در این منطقه برابر صفر شده و نفوذ عربستان سعودی، قطر و سایر متحدان آمریکا در منطقه تضعیف خواهد شد. به منظور افزایش قابلیت دفاعی نیروهای مسلح ایران باید همچنین تعداد قابل توجه جنگنده

های چندین منظوره میگ-۲۹ آخرین سیستم، هواپیماهای شکاری میگ-۳۱ و هواپیماهای شکاری سنگین سوخوی-۳۰ نسل ۴+ را به این کشور صادر کرد که در این صورت اقدام هر متجاوزی که بخواهد ایران را هدف خود قرار دهد، خنثی خواهد شد. باید از طریق افزایش ادوات زرهی نظیر تانک های T-90 و نفربرهای زرهی و توپخانه موشکی مدرن، نیروی زمینی ایران را تقویت کرد.

با عنایت به طول خط ساحلی ایران و حضور ناوهای ناوگان پنجم ایالات متحده مستقر در بحرین در خلیج فارس، جا دارد که روسیه به ایران در زمینه ایجاد سامانه مطمئن پدافند هوایی کمک کند که شامل سامانه های پدافند ساحلی بر اساس وسایل موشکی ساحلی کا ۳۰۰ «باستیون» باشد. این سامانه مخصوص از بین بردن ناوهای سطحی مختلف از ترکیب واحدهای دریابرد، ستون های کشتی ها، گروه های ضربتی ناوها و ناوهای هواپیمابر و ناوهای انفرادی و اهداف زمینی قابل تشخیص به وسیله رادار در شرایط مقابله شدید به وسیله آتش و وسایل رادیو الکترونیکی است. در این صورت نه تنها تمام ناوگان پنجم آمریکا بلکه نیروی دریایی کشورهای خلیج فارس که به ایران خصومت می ورزند، خلع سلاح خواهند شد. در عین حال باید به نیروی دریایی ایران ناوهای سطحی و زیردریایی طبقات مختلف را صادر کرده و از نظر فنی واحدهای تفنگداران دریایی را تقویت کرد. به خصوص به وسیله گروه های تقویت شده بالگرد ها که شامل بالگردهای هوایرد و باری و بالگردهای رزمی کا ۲۹ و کا ۵۲ باشند. بهای جمعی همکاری نظامی فنی روسیه با ایران می تواند از حد ۲۵ میلیارد دلار بگذرد. در حال حاضر ایران بزرگ ترین بازار برای محصولات نظامی فنی می باشد.

همکاری های اقتصادی: سود عظیم برای هر دو کشور

مسکو همچنین باید بفهمد که ایران در حال حاضر به سه چیز یعنی رفع تحریم ها، سرمایه گذاری ها و فناوری های جدید، احتیاج مبرم دارد. اگر روسیه به سرعت و با قاطعیت اقدام نکند، شرکت های غربی و لابی های سیاسی می توانند قراردادهای به روز آوری و توسعه اقتصاد ایران را در بخش های سودآوری چون نفت و گاز، پتروشیمی، انرژی، ارتباطات و حمل و نقل و صنایع را دریافت کنند. به عنوان مثال، طرح «جریان جنوبی»، بزرگترین میدان گازی و گاز مایع در فلات قاره خلیج فارس می تواند به «الماس نفیس در نگین» بخش نفتی و گازی ایران تبدیل شود. روسیه با عنایت به سرعت عمل محافل بازرگانی غربی و آسیایی برای پس نماندن باید از حالا به بررسی هر چه مفصل تر شرکت کمپانی های دولتی و خصوصی روسیه در بهره برداری از بازار حجیم و آینده دار ایران بپردازند که این کار باید با حمایت نیرومند رهبران عالی سیاسی هر دو کشور انجام شود. «پارس جنوبی» می تواند به طرح آزمایشی اولیه همکاری روسی- ایرانی تبدیل شود که به ایجاد محور گازی روسی- ایران مساعدت نماید. این محور قادر است جو بازار گازی جهان را تعیین کرده و شرایط خود را به دیگران تحمیل کند در حالی که مجمع کشورهای صادر کننده گاز با مقر در دوحه بی کفایتی از خود نشان داده و به مکانیزمی تبدیل نشده است که مسکو و تهران بتوانند از طریق آن منافع گازی خود را از جمله در زمینه قیمت گذاری این نوع سوخت و سهمیه بندی صادرات آن، پیش ببرند.

بخش حمل و نقل برای دو کشور اهمیت ویژه ای دارد زیرا سرزمین ایران کوتاه ترین راه ترانزیت برای روسیه به آسیای جنوبی و جنوب شرقی را فراهم می کند. روسیه به نوبه خود، سرزمین ترانزیتی در جهت مذکور برای اروپای مرکزی و شمال غربی (آلمان، لهستان، چک، اسلواکی، مجارستان، کشورهای بنیلوکس، اسکاندیناوی و بالتیک) است. در حال حاضر محموله های

بازرگانی از مناطق مذکور در حرکت خود به هند، پاکستان، بنگلادش، ویتنام، مالزی، فیلیپین، اندونزی، استرالیا و غیره مجبورند راه پیچیده و طولانی و به تبع آن، راه پرهزینه را طی کنند که راه بازگشت نیز به همین اندازه دشوار است. این مسیر دور آفریقا یا از مدیترانه و کانال سوئز (که بابت عبور از آن عوارض بالایی اخذ می گردد) و غیره می گذرد. در این رابطه ناگزیر باید طرح ۲۰ سال پیش به اصطلاح کریدور حمل و نقل جنوبی را به خاطر آورد که ناظر بر متصل کردن یکی از بنادر سلطنت عمان در دریای عرب متعلق به اقیانوس هند از طریق خلیج فارس و راه آهن عراق و ایران به دریای خزر و بنادر خزر، گره های راه آهن و شبکه کانال های رودخانه ای روسیه بود. در این صورت زمان ارسال محموله ها ۳ برابر کمتر و هزینه های این کار ۴ برابر کمتر از مسیری می شد که از هند، اقیانوس هند، دریای سرخ، مدیترانه و دریای سیاه تا بندر نووروسیسک یا توآپسه یا دور آفریقا و از طریق اقیانوس اطلس به دریای بالتیک، سن پترزبورگ، ریگا، کلاپیدا، تالین، استوکهلم، هلسینکی و غیره از طریق دریاها و شمالی تا بنادر نروژ و نورمانسک می گذشت.

در شرایط جاری، با عنایت به تحولات ژئوپلیتیکی به عمل آمده و قبل از همه «انقلاب های عربی»، کریدور جنوبی را می توان کاهش داده و ده برابر ارزان تر کرد. به این منظور باید در ساحل ایرانی دریای عرب در نزدیکی پاکستان یعنی در واقع در ساحل اقیانوس هند بندر بزرگی ساخته و آن را در عمل به کراچی پاکستانی متصل کرد و سپس راه آهن سریع السیر با ظرفیت بزرگ را تا بندر رشت ایران واقع در ساحل دریای خزر ساخت. از آنجا می توان خط نیرومند رو-رو راه انداخت که بتواند واگن راه آهن را تا آستراخان یا هر بندر دیگر روسیه با استفاده همزمان از کشتی های «رودخانه - دریا» ایجاد کرد. علاوه بر آن می توان به نوسازی و توسعه راه آهن ایران پرداخت که در این رابطه صدور انواع واگن های ساخت کارخانه «اورال واگن» به این شرکت شایان تأمل است. باید همچنین به ساخت کشتی های رودخانه - دریا در واحدها شرکت متحد کشتی سازی روسیه اشاره کرد که بتوانند در خزر و شبکه رودخانه های روسی در چارچوب «کریدور حمل و نقل جنوبی» مورد استفاده قرار گیرند.

هم اکنون باید بی درنگ به اجرای طرح های مشترک اقتصادی پرداخت که در پروتکل نهایی جلسه اخیر (۸-۹ سپتامبر ۲۰۱۴) کمیسیون دائمی مشترک همکاری های بازرگانی - اقتصادی بین روسیه و ایران و موافقتنامه «کالاهای روسی در عوض نفت ایرانی» که در ماه اوت قید شد. از زمان امضای پروتکل حدود دو ماه گذشته است ولی تا کنون هیچ حرکتی در جهت اجرای آن مشاهده نشده است. دیوان سالاری نهادی، لابی غربی و «ستون پنجم» هم اکنون جلوی اجرای طرح ها را می گیرند. و این در حالی است که روسیه از زمینه های حائز اولویت برخوردار است که در آن فناوری های ما از فناوری های غربی بدتر نیست که در این رابطه انرژی اتمی، تولید نیروی برق، تولید حامل های انرژی، راه آهن، ساخت خطوط لوله انتقال نفت و گاز، آبیاری و بخش آبی و غیره شایان ذکر است. این همکاری فشار منگنه تحریم ها بر ایران را تضعیف کرده و روند برقراری همکاری های واقعی بازرگانی و اقتصادی بین مسکو و تهران را راه اندازی خواهد کرد که در حال حاضر به هیچ عنوان جوابگوی سطح بالای گفتگوی سیاسی نیست.

یمن در مرکز مبارزه بین ایالات متحده، عربستان سعودی و ایران

ولادیمیر یفیموف

اواخر ماه سپتامبر در یمن کودتایی رخ داد که در جریان آن افراد گروهک قیام کننده شیعی «انصار الله» تحت ریاست عبدالملک الحوثی نظارت کامل بر صنعا پایتخت کشور را برقرار کردند. سپس پیروان الحوثی در ماه اکتبر حدیده، بزرگترین بندر در ساحل دریای سرخ و حومه های آن را به تصرف خود در آورده و حرکت به سوی این بندر را مسدود کردند. این بندر، بزرگترین مرکز انتقال محموله ها در تجارت اسلحه است که قیام کنندگان آنجا چند زرادخانه بزرگ اسلحه را به دست آوردند. آنها با تصرف حدیده، بر مسیر دریایی دریافت اسلحه و مهمات هم نظارت برقرار



کردند. مسیر دوم، مسیر زمینی از طریق حضرموت واقع در قسمت شرقی یمن جنوبی است.

شکست ابتکار یمنی شورای همکاری خلیج فارس

معلوم شد که سرنگونی رژیم حاکم و رئیس جمهور هادی هدف واقعی حوثی هایی بود که چند هفته قبل از آن صنعا را محاصره کرده بودند. شکست «ابتکار یمنی» شورای همکاری خلیج فارس و تصمیم کنفرانس گفتگوی ملی، به نفع حوثی ها و ایران و نیز علی عبدالله صالح رئیس جمهور سابق یمن بود زیرا در این ابتکار منافع مشروع شیعیان حوثی (تا ۴۵٪ جمعیت جمهوری یمن) و طرفداران رئیس جمهور سابق در نظر گرفته نشده بود. در عوض، مواضع ویژه عربستان سعودی و غرب در یمن تأمین می شد. روشن است که اگر حوثی ها حکومت خود را برقرار کنند، تهران می تواند از جنوب غرب به عربستان سعودی ضربه نیرومندی وارد کند. این رفتار کاملاً موجه است زیرا ایران از توطئه های بی پایان ریاض علیه عراق و سوریه و تلاش های آن برای خنثی کردن توافقات ایران درباره برنامه هسته ای با آمریکا و اعضای دیگر گروه ۵+۱ خسته شده است.

ایالات متحده با مساعدت بریتانیا و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و قبل از همه عربستان سعودی، نتوانست برای نجات رژیم حاکم بر یمن هیچ کاری بکند. در این رژیم نقش اول به جنبش «اصلاح» تعلق داشت که از نظر اعتقادات خود به «اخوان المسلمین» نزدیک است. واشنگتن و ریاض با تشکیل ائتلاف واقعی ضد تروریستی در عراق بدون عضویت روسیه، ایران و سوریه در مانده اند. همین امر باعث شد که شبه نظامیان داعش در قسمت شمال شرقی سوریه ضربه نیرومند متقابل وارد کرده و در ناحیه بغداد به فعالیت گسترده ای دست بزنند. علاوه بر آن، اطلاعاتی به رسانه های گروهی درز رفته است که نه شمال عراق و شرق سوریه بلکه عربستان سعودی و سایر پادشاهی های ثروتمند نفتی و گازی عربستانی هدف اساسی داعش هستند. ولی از دست دادن شریک کلیدی در عربستان و منطقه خلیج فارس یعنی عربستان سعودی و به دنبال آن قطر، به معنی شکست آمریکا و اتحادیه اروپا در جنگ با روسیه بر سر سلطه جهانی در بخش انرژی خواهد بود. همه این

روندها به وسیله غوغای ریاض تشویق می شوند که همه جا دست تهران را تشخیص می دهد که گویا سعی می کند پادشاهی سعودی را تجزیه کرده و از طریق متحدان شیعه خود اعم از یمن، حزب الله لبنان، عراق، سوریه، استان شرقی عربستان سعودی و بحرین، بر میادین نفتی و گازی منطقه نظارت برقرار نماید. اگر باراک اوباما به خط تجاوزکارانه خود در منطقه پایان دهد، چنین چیزی استبعاد ندارد. خود ایالات متحده بنای روندهای غیر سازنده و ویرانگرانه جاری را گذاشت که از سال ۲۰۱۱ از طریق تحریک انقلاب های رنگین به دموکراتیک کردن جهان عرب پرداخت. افزون بر آن، تصرف صنعا توسط شیعیان حوثی در معادله نیروها در قسمت مهم راهبردی جنوبی شبه جزیره عربستان تغییرات مهمی ایجاد کرد که در مرز عربستان سعودی، ثروتمند ترین و با نفوذ ترین کشور عربی و شریک راهبردی اساسی ایالات متحده در خلیج فارس واقع شده است. این منطقه در تقاطع راه های مهم دریانوردی جهانی از اروپا به آسیا از طریق کانال سوئز، دریای سرخ و خلیج عدن قرار دارد.

حوادث یمن از اهمیت عظیم منطقه ای برخوردار است

حوادث یمن موجب نگرانی جدی و واکنش بسیار منفی کشور همسایه عربستان سعودی شد که ایران را به حمایت مالی و نظامی از قیام کنندگان متهم کرد. به عقیده ریاض، تهران در صدد است در قسمت جنوبی عربستان تکیه گاه شیعی را ایجاد کند در حالی که عربستان سعودی همیشه خود را ضامن ثبات یمن و مدافع اکثریت سنی آن محسوب می کرد. ایران از طرف خود اعلام می کند که به مساعدت اخلاقی به حوثی ها بسنده می کند. البته بر کسی پوشیده نیست که ایران از بی نظمی در خاور میانه (و به خصوص تحولات در سوریه و عراق) که حاصل فعالیت های آمریکا، عربستان سعودی و قطر است، راضی نیست. ایران هنوز تحت تحریم هایی قرار دارد که به ابتکار آمریکا اعمال شد. بسیاری از کارشناسان سیاسی غربی و عربی بر همین اساس اعتقاد دارند که تهران مایل است قوس شیعی از ایران تا لبنان از طریق عراق و سوریه را ایجاد کرده و بحرین و یمن و در آینده استان شرقی عربستان سعودی را بدان اضافه کند (در این استان شیعه نشین ذخایر اساسی نفت عربستان سعودی واقع شده است). عملیات جنگی ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، عربستان سعودی، امارات، قطر و اردن فقط باعث تشدید این نگرانی ها و سوء ظن ایران شد که داعش تنها ابزار سنی واشنگتن و ریاض علیه شیعیان و به خصوص علیه ایران است. عوض شدن حکومت صنعا مواضع ایران را در مذاکرات با غرب درباره برنامه هسته ای تقویت می کند.

در حال حاضر یمن یکی از حلقه های ضعیف قوس بی ثباتی عربی است. این کشور عقب مانده و محروم با جمعیت ترکیبی مذهبی و قومی، از اهمیت ژئوپلیتیکی عظیمی برخوردار است. مشکل بتوان بر مناقشات مذهبی و قبیله ای یمن غلبه کرد زیرا شیعیان اقلیت نیستند بلکه قریب به نیمی از جمعیت یمن (حد اقل ۴۵٪) را تشکیل می دهند. همچنین مسأله جنوب یمن مطرح است. اتحاد بیش از ۲۰ سال پیش یمن شمالی و یمن جنوبی در واقع به معنی ادغام جنوب به شمال بود در حالی که جنوب تا کنون با موقعیت وابسته خود سازش نکرده و بر استقلال خود تأکید می کند. در این ایام در جنوب یمن که بیش از ۵،۲ میلیون نفر جمعیت دارد، دوباره جدایی طلبی سر خود را بلند کرده است. با افتادن صنعا به دست حوثی ها، یمن جنوبی می تواند به طور کامل جدا شود.

سیاست آمریکا در مرکز بحران یمن است

در هر حال، آنچه که در یمن رخ داد، در حد زیادی تقصیر سیاست ایالات متحده در خاور میانه است. آمریکا بود که افراطیون سنی (القاعده و طالبان و سپس داعش) را روی صحنه سیاسی آورد. واشنگتن از پادشاهان خلیج فارس پشتیبانی می کند که

پیروان سلفیت و اسلام افراطی سنی و حامیان صدور انقلاب های رنگین به خارج هستند. ایالات متحده با حمایت از سنی ها و مساعدت به گسترش نفوذ آنها از جمله از راه مقابله با شیعیان و ایران، خواه ناخواه موجبات یکپارچگی شیعیان در رویارویی آنها با سنی ها را فراهم کرد. آمریکا که به سنی های خلیج فارس اسلحه می دهد، ایران را تحت تحریم قرار داده و حق توسعه انرژی اتمی را از آن سلب نموده است. تجاوز آمریکایی علیه سوریه به ریاست بشار اسد، نماینده گروه شیعی علوی، هم با مبارزه با تشیع ارتباط مستقیم دارد. آمریکا بدین وسیله به نفع پادشاهان سنی عربستان سعودی و کشور نیم جیبی قطر بازی می کند که از آن در جنگ جاری نفتی و گازی علیه روسیه استفاده می نماید. ریاض صدور نفت به بازار جهانی را افزایش داده و قطر صادرات آبی گاز تغلیظ شده به اتحادیه اروپا را افزایش می دهد. همزمان جبهه جنگ شیعیان و سنی ها در عراق گسترش می یابد.

بعد از آن چه می شود؟

در شرایط تشدید گرایش های گریز از مرکز در یمن، شیوه عمل حوثی ها بیشتر به کودتای خزنده شباهت دارد تا به تصرف سریع مسلحانه زمام امور کشور. آنها با استفاده از همین روش در نهادهای حکومتی نفوذ کرده و حضور خود را در این نهادها تقویت خواهند کرد. همین سناریو موجب بزرگترین نگرانی ریاض می شود. ظهور کانون شیعی در نزدیکی مرزهای عربستان سعودی برای آل سعودی بزرگ ترین چالش بعد از فعالیت شبه نظامیان داعش در مرزهای شمالی پادشاهی می باشد. سعودی ها در همین رابطه پرداخت یارانه های مالی به شیوخ قبایل شمالی گروه حشید، تکیه گاه صالح پرداختند. با وجود اینکه خود ریاض سه سال پیش یکی از حامیان «انقلاب یمن» و طراح ابتکار پادشاهی های «خلیجی» بود، اکنون سعی می کند بازی را به عقب برگرداند. در حال حاضر آل سعود به بهانه «خطر شیعی» می توانند به احیای طایفه صالح در ائتلاف با قبایل وفادار به وی تن دهند. ولی صرف نظر از فرجام این توطئه های پادشاهی سعودی و آمریکایی ها، در هر حال واقعیت این است که در قسمت شمالی یمن یک منطقه بسته شیعه نشین به وجود می آید که بدون تردید در مدار نفوذ محکم تهران قرار خواهد گرفت.

اندیشه احیای «امامت زیدی» شیعی در مرزهای سال ۱۹۶۲ کاملاً تحقق پذیر است. امروزه قیام کنندگان حوثی، صنعا و تقریباً تمام قسمت شمالی کشور (استان های صعده، ذمار، عمران، حجه، بخشی از استان های مأرب، جوف و صنعا) را کنترل می کنند. آنها سعی خواهند کرد رئیس جمهور هادی را تحت فشار بیشتری قرار داده و در هیأت جدید وزیران مقام های کلیدی به دست آورند ولو اینکه نظام دولتی یمن رسماً تغییر نخواهد کرد. برای ایران رفع تحریم ها از مداخله در امور یمن اهمیت بیشتری دارد. ولی ایران می تواند از اوضاع یمن برای تأثیر گذاری بر غرب استفاده کند.

